حدود و دیات

وهر یک که محصن نباشد و عاقل و بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی
گفته اند این را نیز مثل قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت
صادق منقولست که لواطه آنست که در میان رانها باشد و داخل کند
و هر که در دبر داخل کند کافر شده است بانچه خدا بر محمد فرستاده
است و این را نیز در مرتبه سیم یا چهارم میکشند علی الخلاف هرگاه دو
بار یا سه بار تازیانه زده باشند سیم هرگاه دو مرد برهنه در زیر لحافی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: حدود و دیات
مؤلف: محمد باقر مجلسی
شمارهٔ اختصاصی (۱۹۲) ازکتب اهدائی: معزی
۱۹۲
حدود و دیات
۱۹۲
م-۴
وهر یک که محصن نباشد و عاقل و بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی
گفته اند این را نیز مثل قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت
صادق منقولست که لواطه آنست که در میان رانها باشد و داخل کند
و هر که در دبر داخل کند کافر شده است بانچه خدا بر محمد فرستاده
است و این را نیز در مرتبه سیم یا چهارم میکشند علی الخلاف هرگاه دو
بار یا سه بار تازیانه زده باشند سیم هرگاه دو مرد برهنه در زیر لحافی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی اهدائی خاندان آیة الله معزی دزفولی در سال ۱۳۷۱
۱۹۲
۲۱۱۹۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع العبادات والقصاص والحدود لرفع العناد بین العباد ونظام عالم الوجود والصلوة علی خیر من شرع الشرع والحدود محمد واهل بیته خلفاء المعبود شفعاء یوم الورود وبعد احقر عباد الله محمد باقر ابن محمد تقی عفا الله عن جرائمهما بر الواح ارواح زکیه و دفاتر خواطر علیه ناظمان حل و عقد امور و سالکان مناهج خیر و سداد و بحنان بیان و اقلام اعلام مینکارد که چون حقیقت نوع بشر را مدنی الطبع و محتاج بیکدیگر از دیده وغالبا معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات ومنازعات میشود و منتهی بقتل نفوس و نهب اموال وحدوث جراحات میگردد و اکثر نفوس اکثر انسان مائلست بمتابعات ولذات وتحصیل مشتهیات اگر زاجری و مانعی نباشد در عرض و اموال یکدیگر تصرف مینمایند و منتهی بانواع فساد میگردد لهذا فقرا احکام مذکوره را برای حامیان حوزهٔ اسلام که منظور نظر خیر اثر ایشان متابعت شرع حضرت سید الانام است بلغت فارسی ایراد نموده و تحفه بارگاه فلک اشتباه نواب کامیاب سپهر جناب مصطفوی نصاب مرتضوی عاداب اعلیحضرت ثریا منزلت گردون مسکنت کیوان رفعت جمشید رایت نوشیروان عدالت بیضا علم انجم حشم دارا کوکبه بهرام شکوه زیبنده سریر سلطانی زینت بخش مسند جهانبانی رافع

رافع رایات نصرت و ظفر فروزندهٔ اورنگ دین پروری شهریاری که بازبلند پرواز همت والانهمتش را با عقاب چرخ دعوی همسری نیست رفیع قدری که شاهین سعادت قرین اقبال همایون پایش را با همای سپهر و طایر زرین جناح مهر هوای برتری خاقان معلی مکان که همواره مؤدای حقیقت انتمای بالعدل قامت السموات والارض منظور نظر اصابت اثر گردانیده همگی همت صافی طویت برای صدر مرحمت اساس عدالت و دفع جمیع بدع و منکرات و تشیید مبانی طاعات و عبادات مصروف داشته اعنی سید و سرور سلاطین زمان و مشید قوانین عدل و احسان فرع شجرهٔ طیبهٔ نبوت و رسالت و غصن دوحهٔ علیه امامت و خلافت مؤسس شرایع آبائه الطاهرین والمشرف باسم ثالث اجداده المعصومین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان السلطان حسین بهادرخان مد الله اطناب دولته الی ظهور صاحب الزمان وجعله من اعوانه و انصاره علیه وعلی آبائه صلوات الله گردانیده امید که طفل الرحمان نونهال عهد فتوت و نبالت و گل بوستان امامت و رسالت پیوسته بامطار فیوض سبحانی و رشحات الطاف ربانی سرسبز و سیراب باد بمحمد واله الامجاد و باید دانست که پنج چیز است که در شریعت جمیع انبیاء علیهم السلام حفظ آنها لازم و متحتم بوده اول دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین بتصحیح اعتقادات

نباشد پس اگر وطی کند کنیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد اگر گمان کند که بر او حلالست حد بر او نیست و اگر داند که حرام است بقدر حصهٔ او حد او ساقط است و بقدر حصهٔ شریک حد میزنند مثل آنکه نصف از او باشد و نصف از شریک نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او میزنند بحث دویم در اقسام حد زناست و آن نه قسم است اول کشتن بشمشیر است و آن بر سه کس لازم است یکی مردی که با زنان محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و بعضی علماء محرمهای سببی را نیز با این الحاق کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حد ایشان اینست که گردن بزنند ایشان را و بعضی از علماء گفته اند که اگر مرد اگر محصن بوده و زن داشته با محرم خود زنا کرده است او را صد تازیانه میزنند و بعد از آن سنگسار میکنند و اگر زن نداشته او را اول صد تازیانه میزنند و بعد از آن گردن او را میزنند و قول اول مشهورتر است زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد دارد دویم کافری که با زن مسلمانی زنا کند او را نیز گردن میزنند سیم مردی که زنی را اکراه بزنا کند او را گردن میزنند و بعضی در این دو قسم نیز تفصیل سابق را قائل شده اند قسم دویم سنگسار کردن است و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند و محصن مردیست که بالغ عاقل و آزاد باشد و کنیزی داشته باشد که وطی آن کرده باشد و بعد از

بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد پس اگر در سفر باشد یا زوجه با او نباشد یا در حبس باشد و محبوس باشد و بزن یا کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که دستش باو برسد و متعه از برای محصن بودن کافی نیست و بعضی نیز کنیز را کافی ندانسته اند و بعضی دوام عقد را شرط نکرده اند و هر دو خلاف مشهور است و جمعی از علمای اعتقادشان است که اگر مرد بالغ محصن زنا بدختر نابالغ یا زن دیوانه او را تازیانه میزنند و سنگسار نمیکنند و همچنین زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نمیکنند بلکه تازیانه میزنند و بعضی فرق کرده میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه قائل شده اند و در دیوانه سنگسار و مسئله خالی از اشکال نیست و غلام و کنیز خواه محصن باشند و زن یا شوهر داشته باشند و خواه نداشته باشند بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار اینست که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا وجوبا یا استحبابا علی الخلاف و سنگ را بر او بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بر او بزنند بعد امام اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول امام بزند و باید که جماعتی را حاضر کنند در این وقت

وافاضه عبادات وکشتن کفار و مرتدان و جاری کردانیدن حدود و تعزیرات بر
جمعی که اینها را سبب شمارند و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت کرفتن است
چنانچه حق تعالی فرموده است ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از
برای شما در قصاص کردن زندکیست ای صاحبان عقل زیرا که اکر کشنده را
بعوض مقتول نکشند و جراحت کننده را بعوض مجروح جراحت نکنند یا دیت
نکیرند کشتن و فساد در عالم بسیار میشود و حفظ نسب بنکاح و ملک
یمین از کنیزان و منع از زنا و لواطه و امثال اینها کردن و حد بر مرتکب
اینها جاری کردانیدن است و حفظ مال بر اجرای عقود شرعیه و منع نمودن
از غصب و دزدی در مال مردم و حد دزد را بر مرتکب اینها جاری کردانیدنست
و حفظ عقل که امتیاز انسان از سایر حیوانات بسبب آنست بمنع از آشامیدن
شراب و سایر چیزهای مست کننده و جاری کردانیدن حد است بر آشامیدن
اینها لهذا این رساله بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب کردانیده و هر چند
از احکام مذکوره را بابی بر سبیل ایجاز و اختصار نموده والله الموفق
والمعین قسم اول در بیان حدود و تعزیرات و دران چند بابست
باب اول در بیان حدود و تعزیرات زنا و لواطه و مساحقه و امثال
اینها و دران چند فصلست فصل اول در بیان حد زناست

وزنا آنست

وزنا آنست که مرد حشفه که خود را در فرج زنی از پیش یا از پس فرو برد بقدری که حشفه پنهان
شود و آن زن بر او حرام قطعی باشد و عقدی و شبهه عقدی و ملکیتی نباشد و
دران چند بحث است اول در بیان شرایط وجوب حد است و آن هفت است اول آنکه
زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد پس اکر نابالغ باشد او را بچند تازیانه که حاکم
شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکند دوم آنکه عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد
بنابر مشهور میان علما بر او حد نیست بلکه او را تعزیر و تادیب میکنند مانند
طفل و بعضی کفته اند که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد
نمیزنند سیوم آنکه مختار باشد پس اکر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست
و در مرد هم بنابر مشهور نیست و بعضی کفته که در مرد اکراه نمی باشد و اکر مرد زن را به
اکراه جماع کند حد میزنند مرد را و مهر المثل از برای او میدهند موافق مشهور چهارم
آنکه زنی را که بر او دخول کرده بر او حرام باشد بانکه حلیله او نباشد و مال ملک
او نباشد پس اکر در حیض وطی کند یا در روز ماه مبارک رمضان اکرچه حرامست
اما از زنا نیست و حد ندارد بلکه او را تعزیر کنند پنجم آنکه در آن دخول کردن شبهه
نباشد بلکه داند که بر او حرام است پس اکر کمان زن کند یا کمان کرد که بر او حلال است
بر او حد نیست ششم آنکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قبل
خواه در دبر بانکه حشفه پنهان شود اکر چنین نباشد حد زنا نیست هفتم شبهه ما

وبعضی همه را سنت دانسته اند وبعضی گفته اند که کسی که مستوجب حد رجم باشد باید که
براو سنگ بزنند چنانچه در روایت وارد شده است واول امر کنند که اورا غسل
کنند وکفن بپوشد وحنوط وکافور بر خود بریزد وبعد از آن حد زدن براو تمام
میکنند واورا دفن میکنند قسم سوم آنست که اول تازیانه بزنند وبعد از آن
سنگسار کنند واین در مرد پیر وزن پیر است که محصن باشند وزنا کنند
زیرا که عذر ایشان باعتبار پیری وانکسار شهوت کمتر است وگناه ایشان
عظیم تر وجمع کثیر از علما فرق میان این قسم وقسم سابق نکرده اند ومیگویند
مردی که زن یا کنیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بشرائطی که
گذشت خواه جوان باشد وخواه پیر اول اورا تازیانه میزنند واخر اورا
سنگسار میکنند قسم چهارم آنست که صد تازیانه بزنند وسر اورا
بتراشند ویکسال اورا از شهر خود بیرون کنند واین حد مرد بکر است
ودر تفسیر بکر خلاف است بعضی گفته اند که مردیست که زنی عقد کرده باشد و
هنوز با او دخول نکرده باشد وبعضی گفته اند که بکر غیر محصن است خواه
عقد بر زنی کرده باشد وخواه نکرده باشد ودر زن سر تراشیدن واز
شهر بیرون کردن نمیباشد هر چند عقد براو شده باشد قسم پنجم
صد تازیانه است واین حد مرد یا زنی بالغ آزاد است که زنا کرده

باشد بر زنی ونه عقد کرده باشد بر زنی ونه دخول کرده باشد بر زنی وبنابر قول دیگر که مذکور
شد فرق میان این قسم وقسم سابق نیست قسم ششم پنجاه تازیانه است واین حد غلام است
یا کنیزیست که بنده باشد خواه محض باشد وخواه غیر محض ودر بنده سر تراشیدن
واز شهر بیرون کردن نیست قسم هفتم هفتاد وپنج ضرب تازیانه است واین حد غلام
یا کنیزیست که زنا کرده باشد ونصفش آزاد کرده باشد ونصفش بنده زیرا که
نصف حد آزاد میزنند ونصف حد بنده واگر بیشترش آزاد باشد بآن نسبت حد
از آن زیاد میشود واگر کمترش آزاد باشد بآن نسبت از آن کم میشود تا همه اش
آزاد باشد اورا سنگسار میکنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی بر او
رحم کرده است وحد سبک گردانیده است قسم هشتم جمع میان حد و
تعزیر است واین در باب کسی است که در زمان شریف مانند رمضان وروز
جمعه وروز عرفه یا مکان شریف مثل حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده باشد
مشهور آنست که زیاده بر حد بقدری که امام مصلحت داند اورا تعزیر
وتادیب میکند قسم نهم حکم مرد بیمار یا زن بیمار است که تاب تازیانه نداشته
باشد ترکه چند بعوض عدد آن تازیانه جمع میکنند ویکبار بر بدن او
میزنند اما احکام اول آنکه زانی را برهنه حد بزنند اگر مرد باشد و
مشهور در زن آنست که با جامه تازیانه میزنند وبعضی گفته اند که اگر

ایشان را در وقت برهنه یافته اند برهنه حد میزنند والا جامه پوشیده بهمان حالت
که ایشان را یافته اند تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدن بغیر از سر و رو و فرج
که بر این اعضا نمیزنند و مرد را ایستاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند
که بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند میانه نه بسیار سخت و نه بسیار هموار و در
سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه در زمستان در میانه روز و
در تابستان در هر دو طرف روز که هوا معتدل باشد میزنند ۞ دویم هرگاه
کسی کاری کند که مستوجب حد باشد و پناه بحرم مکه معظمه برد برای حرمت
حرم حد نمیزنند او را تا از حرم بیرون آید ولیکن در خوردن و آشامیدن
بر او تنگ میگیرند تا مضطر شود بیرون آید پس حد میزنند او را و اگر
آن کار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در
باب او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند و بعضی از علما
در این حکم ملحق ساخته اند بحرم مکه حرم حضرت رسول و مشاهد مقدسه
ائمه معصومین علیهم السلام را در این باب مستندی بنظر نرسیده سیم
هرگاه زنا مکرر واقع شود و یک مرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور میان
علما آن است که یک حد میزنند و بعضی گفته اگر زنا بیک زن باشد
یک حد میزنند و اگر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حدی میزنند

موافق

موافق روایت ابو بصیر چهارم زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون
آید و فرزند خود را شیر دهد و اگر کسی نباشد که فرزند او را محافظت کند و شیر دهد
و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زائیدن در سنگسار و بعد از پاک شدن
از نفاس در تازیانه او را حد میزنند پنجم هرگاه مرد و زن را در یک لحاف بیابند
و ثابت نشود که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان پا ملاعبه کرده است
و دخول ثابت نشود و بکمتر از صد تازیانه او را تعزیر میکنند و شیخ طوسی در
بعضی از تصانیف گفته است که هرگاه مردی را با زن بیگانه در زیر یک جامه بیابند
که دست در گردن او کرده باشد و او را بوسه صد تازیانه هر یک را میزنند
و شیخ مفید گفته که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را در زیر یک جامه یافته اند یا
بدنشان برهنه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند با
مصلحت میداند از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه و در حدیث صحیح وارد شده است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع مرد و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمودند
که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند ششم هرگاه بر زانی دو مرتبه حد زدند
و در مرتبه سوم اینکار را بکند او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از
آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند
مشهور آن است که ساقط نمیشود و حد میزنند او را و بعضی گفته اند که حاکم مخیر است

و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و اگر بنده هفت مرتبه حد بزنند در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند

میان حد زدن و عفو کردن و اگر باقرار خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه
کند حاکم مخیر است میان حد زدن و بخشیدن هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد
و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است بنا بر
مشهور نهم اگر کسی مردی را در خانه خود ببیند که با زن او زنا کند هر دو را
میتواند کشت اما اگر نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند و میان خود
و خدا گناه ندارد بحث سیم در بیان کیفیت ثابت شدن زنا است و زنا بدو چیز
ثابت میشود اول باقرار کردن اشهر و اقوی آن است که ثابت نمیشود زنا مگر بانکه زانی
خواه مرد باشد خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بزنا و خلاف است در آنکه چهار اقرار
که باید کرد در چهار مجلس بشود یا در یک مجلس که بشود نیز کافی است اشهر
آن است که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه
اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بجبر اقرار کند اعتبار ندارد و اگر غلام
اقرار کند بزنا اگر آقا تصدیق او نماید او را حد میزنند و اگر تصدیق نکند حد
نمیزنند دویم ثابت شدن بگواه است و ثابت نمیشود سنگسار مگر بچهار
گواه عادل که گواهی دهند که زنا بچشم خود دیده اند مانند میل در سرمه
دان یا سه مرد عادل و دو زن عادله شهادت دهند و اگر دو مرد و
چهار زن گواهی بدهند اکثر علما گفته اند که او را سنگسار نمیکنند

صد تازیانه میزنند

صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که صد تازیانه نیز نمیزنند اگر کمتر
از چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند برای فحش
گفتن و اگر بعضی پیشتر بیایند و شهادت بدهند پیش از آنکه باقی شهود
حاضر شوند اشهر و اقوی آن است که اینها را حد فحش میزنند و انتظار باقی
شهود را نمیکشند و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادت ایشان بر
یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در دو شنبه
زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه زنا کرده یا بعضی گویند در فلان
خانه و بعضی گویند در خانه دیگر ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند
و مشهور آن است که اگر علم بهم رساند حاکم شرع که شخصی زنا کرده است بدون
گواه و اقرار حد میتواند زد و هم چنین در سایر حدود و هرچه حق الله باشد
مانند لواطه و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند حد فحش تا صاحب
حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دویم در حد لواطه و توابع آن
و در آن چند مقصد است اول ثابت شدن لواطه نیز مثل زنا است
یا بچهار مرد گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور آن است که
حاکم شرع بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر
کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند که حاکم شرع او را تعزیر میکند

دویم بدانکه لواطه بر دو قسم است اول آنکه مردی ذکر خود را در دبر مردی
یا پسری داخل کند که حشفه پنهان شود و بعضی گفته‌اند که اگر بعضی از
حشفه را داخل کند باز این حکم دارد و حد این قسم کشتن است بر فاعل
و مفعول هر دو و اگر بالغ و عاقل باشد خواه آزاد باشد خواه بنده و
خواه مسلمان باشد و خواه کافر و خواه زن داشته باشند و خواه
نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را
میکشند و طفل یا دیوانه را تعزیر میکنند بعضی گفته‌اند که اگر فاعل
دیوانه باشد باز او را میکشند و امام مخیر است در کشتن کسی که لواطه
کرده باشد میان آنکه او را بشمشیر گردن زنند یا به آتش بسوزانند یا دست
و پا بسته از کوه بزیر اندازند یا دیوار بر او خراب کنند و
جایز است که اگر بغیر آتش او را کشته باشند بعد از کشتن او را بسوزانند
دویم آنکه مردی با پسری ملاعبه کند در میان رانهای او یا در پس
او بدون آنکه ذکر خود را داخل در دبر او نماید و مشهور آنست که اگر
هر دو بالغ باشند و الا هر یک را که بالغ باشد صد تازیانه میزنند
و بعضی گفته‌اند هر یک که محصن باشد یعنی بالغ و آزاد و عاقل باشد
و زن داشته باشد با شرطی که در زنا مذکور شد سنگسار میکنند

و هر یک

و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته‌اند
این را نیز مانند قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت صادق ع
منقولست که لواطه آنست که در میان رانهای او داخل کند و هر که در دبر
داخل کند کافر شده است بآنچه خدا بر محمد ص فرستاده است و این را
نیز در مرتبهٔ سیم یا چهارم علی الخلاف میکشند هرگاه دو بار یا سه بار تازیانه
زده باشند سیم هرگاه دو مرد برهنه در زیر لحافی یا جامهٔ دیگر بیابند
و در میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب میکنند از سی تازیانه
تا نود تازیانه بهر قدر که حاکم شرع مصلحت بداند و بعضی قید عدم قرابت
نکرده‌اند و بعضی گفته‌اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول بحسب
دلیل اقوی است و بنا بر قول اول گفته‌اند که هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شود
در مرتبهٔ سیوم صد تازیانه میزنند چهارم هرگاه آقا با غلام خود لواطه کند
هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرده آقا را میکشند و حد
از غلام ساقط میشود هر چند جبر ثابت نشود پنجم هرگاه کسی پسری را بشهوت
ببوسد او را تعزیر میکند حاکم شرع بآنچه مصلحت داند تا نود تازیانه
و در روایت معتبره وارد شده است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت
کند او را ملائکهٔ آسمانها و زمینها و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب

و مهیا میکرد برای جهنم و بد جایگاهیست از برای او و در حدیث دیگر وارد
شده که هر که پسری را از روی خواهش ببوسد حق تعالی او را لجامی کند از لجام
از آتش ششم کسی که با دست خود با ذکر خود ملاعبه کند تا منی بیاید
حرام کرده است حاکم شرع او را تعزیر میکند بآنچه مصلحت میداند
و در روایتی وارد شده است که حضرت امیرالمومنین ع فرمود که چنین کسی را
آنقدر بر کف دستش زدند که تا سرخ شد و او را از بیت المال کدخدا
کرد و مشهور آنست که این عمل بدو گواه یا بیک اقرار ثابت میشود
و بعضی گفته‌اند بدو اقرار ثابت میشود فصل سیم در بیان حد مساحقه
است یعنی سائیدن دو زن فرج خود را بیکدیگر این فعل حرام است
باجماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب رس که خدا در قرآن
مجید یاد کرده است که ایشانرا عذاب کرده است عمل ایشان این بوده است
و مشهور در حد ایشان آنست که بالا و زیر را هر یک را صد تازیانه
زنند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان و خواه کافر و خواه
شوهردار و خواه بیشوهر و بعضی گفته‌اند که اگر محصنه باشد یعنی شوهر
دار باشد با شرایطی که مذکور شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه
نباشد صد تازیانه میزنند خالی از قوت نیست و اگر تازیانه زنند

در مرتبهٔ سیم

در مرتبهٔ سیم که دو بار تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبهٔ چهارم گفته‌اند
چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علما گفته
اند که بکمتر از حد ایشان تعزیر میکنند و در دو مرتبه و بعد از دو تعزیر میکشند و در
مرتبهٔ سیم صد تازیانه میزنند و در مرتبهٔ چهارم میکشند و بعضی گفته‌اند در هر مرتبه
تعزیر میکنند و حد نمیزنند و نمیکشند و بعضی گفته‌اند در مرتبهٔ اول و دویم
حد تمام میزنند و در مرتبهٔ سیوم یا چهارم میکشند و دو زن برهنه در زیر
یک لحاف حرام است و احوط آنست که برهنه هم نباشند در زیر یک لحاف هم
نخوابند و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان ته کنند و در حدیث صحیح از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که روزی حضرت امام حسن در
جای حضرت امیرالمومنین ع نشسته بود ناگاه گروهی آمدند و گفتند حضرت
امیر را میخواهیم امام حسن ع فرمودند که چکار دارید گفتند که مسئله داریم
فرمودند که بگوئید گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ شد زن
برخاست و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفهٔ مرد در فرج آن دختر ریخت
و دختر بآن نطفه حامله شد در این قصه چه باید کرد حضرت امام حسن فرمود
که مسئلهٔ مشکلی است و چنین مسئلها را پدرم باید که جواب بگوید من
جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم باشد و اگر

بر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود امیدوارم که ان شاء الله خطا نباشد
باید که مهر انداختر با کره را از زن بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی‌اید تا بکارت
او بر طرف نشود زن را سنگسار میکنند برای انکه شوهر داشته و انتظار
میکشند فرزند از ان دختر متولد شود و ان فرزند را بصاحب نطفه میدهند
که پدر او ست و دختر را حد میزنند که زانیه بمساحقه شده است چون
بنزد حضرت امیر المومنین امدند و قصه را با حکم امام حسن ع عرض
کردند فرمود که اگر بنزد من می‌امد جواب همان بود که پسرم گفته است
و جمعی از علماء باین حدیث قائل شده اند و بعضی در بعضی از احکام
مذکوره اشکالها وارد اورده اند که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد
و مساحقه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود یا چهار مرتبه اقرار زن و
بشهادت زنان ثابت نمیشود مانند لواطه و اگر زن بالغه با دختر نا
بالغه مساحقه کنند دختر بالغه را حد میزنند و دختر نابالغه را تعزیر میکنند
و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند فصل چهارم در بیان
حد قیادت است یعنی قرمساقی که جمع کند میان زنی و مردی برای زنا
یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علماء انست که او را سه ربع
حد زنا میزنند که هفتاد و پنج تازیانه باشد و بعضی گفته اند در مرتبه

و بعضی گفته اند بعد از حد سر او را میتراشند و در دور شهر با قبیله میگردانند که رسوا شود و از شهر بیرونش میکنند

اول

اول بعد از حد سرش را میتراشند و بر دور شهر میگردانند و در مرتبه دوم
تازیانه هفتاد و پنج مرتبه تازیانه میزنند و از شهر بیرونش میکنند و در مرتبه
سوم تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش میدهند و تازیانه اش
نمیزنند و اگر قبول توبه نکند میکشندش و اگر توبه کرد و باز در مرتبه دوم
زنا کند میکشندش و بعضی موافق روایت قائل شده اند که در مرتبه
اول هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بیرونش میکنند و این قوی است
بحسب دلیل و در رتبه بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت
بدو گواه عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار
کرد او را تعزیر میکنند فصل پنجم در بیان حد وطی بهائم است و اموات
و در ان چند مطلب است اول کسی که با حیوانی جماع کند اگر ماکول
اللحم باشد که گوشتش بحسب متعارف میخورند مانند گوسفند و گاو و
شتر چند حکم ثابت میشود و اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنا بر
مشهور او را تعزیر و وطی کنند با نچه امام مصلحت بداند و بعضی بیست و
پنج تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده و خالی از قوت
نیست و بعضی صد تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده
و انرا حمل کرده اند بر مرتبه سیم یا چهارم دوم انکه گوشت ان حیوان و

فرزندان

فرزندانی که بعد از ان فعل بهم رسند شیر انها حرام است و اگر بحیوانات دیگر
مشتبه شود ان حیوانات را بدو قسم میکنند و قرعه میزنند همچنین تا منحصر شود
در یکی و ان حرام و باقی حلال اند علی المشهور سیم انکه واجب است که انحیوان را ذبح
کنند و بسوزانند نه برای عقوبت حیوان بلکه برای مصلحتی که ما نمیدانیم یا
برای انکه شناعت ان عمل قبیح ظاهر شود یا برای انکه نسل ان حرام بسیار نباشد
و گوشتش را نخورند چهارم انکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش
بدهد و سندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام
منقول شده در کسی که حیوانی را وطی کند اگر ملک او باشد ذبح کنند و بعد از
مردن میسوزانند باتش و از ان منتفع نمیشوند و بیست و پنج تازیانه بعنوان حد
زانی براو میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت میکنند و قیمتش را ازاو
میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه میزنند شخصی پرسید که
حیوان چه گناه دارد فرمودند که حیوان گناهی ندارد ولیکن حضرت رسول الله صلعم
چنین فرموده کرده که مردم جرأت ننمایند بر وطی بهایم که نسل انسان بر
طرف میشود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری ان باشد
هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و اشتر و الاغ ان را ذبح نمیکنند
بلکه از ان شهر بیرون میکنند و در شهر دیگر میفروشند که ان شخص را بواسطه

بر ان سرزنش

بر ان سرزنش نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود و اگر حیوان
از دیگری باشد قیمت انرا بصاحب حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند
و بعضی گفته اند که قیمت انرا تصدق میدهند و حد شرعی انست که در قسم اول مذکور
شد و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل
و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را تادیب میکنند و این حد بدو گواه عادل
و سه اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند بدو اقرار و بگواهی زن ثابت
نمیشود و در مرتبه سوم یا چهارم او را میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه
زده باشند و اگر حیوان از دیگری باشد باقرار غیر او بغیر تعزیر چیزی
ثابت نمیشود دوم در وطی اموات است وطی مردگان در احکام مثل
وطی زنده است اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد او را
سنگسار میکنند و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه میزنند و زیاده
بر وطی زنده بقدری انچه امام مصلحت بداند او را نیز تعزیر میکنند و
اگر با زن خود بعد از مردن او وطی کند یا با کنیز مرده خود او را تعزیر میکنند
و حد نمیزنند و حکم زنا با همه زنان محرم بعد از مردن و لواطه کردن با
پسر مرده ثابت شدن بچهار گواه یا چهار اقرار همه مثل حکم زنده را دارند
چنانکه گذشت باب دوم در بیان حد تحلیل است و در ان چند مطلب است

اول در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی است بزنا یا لواطه مثل
آنکه بگوید تو زناکاری یا لواطه کننده یا من زنا کردم بتو یا فلان زاده یا فلان
خورده و امثال این عبارات که دلالت میکند بزنا یا لواطه خواه بفاعل بودن
خواه بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزندی که اقرار به او کرده باشد که تو فرزند
من نیستی فحش است بمادر آن فرزند و همچنین اگر بپدر بکری بگوید که تو فرزند پدر خود
نیستی فحش است نسبت بمادران و اگر کسی شخصی بگوید که ولد الزنا
یا ولد الزنا مشهور آنست که این فحش است و خلافست که طلب کننده حد
مادر است یا فرزند مادر و پدر هردو و بعضی گفته اند که اگر هردو خواستند
حد بکنند او را حد میزنند و الا حد نمیزنند و بعضی گفته اند که مطلقا
حد نمیزنند برای آنکه معلوم نیست که کدام ابوین را نسبت بزنا داده زیرا
که ممکن است که نسبت بمادر زنا باشد و بپدر شبهه شده باشد و ممکن است
که برعکس باشد یا پدر و مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید که با فلان شخص
زنا کردی مشهور آنست که هم فحش گفته است بمخاطب و هم شخص دیگر
و اگر هردو طلب حد کنند او را دو حد میزنند و بعضی گفته اند او را یک
حد میزنند از برای مخاطب و نسبت بدیگری فحش نیست و اگر بگوید
ای فرزند زانی فحش بپدر داده و اگر بگوید ای فرزند زانیه فحش بمادر داده

و اگر بگوید ای دیوث و ای قرمساق بحسب مشهور فحش نیست و حاکم شرع او را
تعزیر میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او یا مادر
او یا خواهر او یا دختر او یا تصریح کند مانند دیوث و اگر بگوید حرام
زاده مشهور آنست که فحش نیست که ممکن است که از وطی در حیض بهم رسیده
باشد و بعضی گفته اند که فحش است زیرا که در عرف از حرام زاده بغیر از
ولد الزنا معنی دیگر نمیفهمند و همچنین اگر بگوید نادرست در لغت دلالت
بر فحش نمیکند اما در عرف حمل بر فحش میکنند و ظاهر آنست که با آن فحش باشد
و اگر دشنامهای دیگر دهد که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب اذیت
او گردد و بدون آنکه او مستحق آن باشد او را حد نمیزنند بلکه تعزیرش
میکنند بآنچه حاکم شرع مصلحت بداند مثل آنکه بگوید ای سگ ای خنزیر
ای خر ای احمق ای شارب الخمر ای خائن ای کذاب ای کافر ای زندیق ای
مرتد ای کور ای کر ای پیس هرچند متصف باین امراض باشد یا
ای فرزند شبهه یا ای فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف باشد مانند متظاهر
بفسوق که گناهان را اعلانیه کند و پروا نکند یا بدعت در دین خدا کند او
حرمتی نیست ۳ و غیبت آن حرام نیست و در حدیث صحیح از آن حضرت مرویست
که رسول خدا فرمود که هرگاه ببینید بعد از من آنها را که در دین خدا شک میکنند

و دشنام او موجب تعزیر نمیبود ۳ چنانچه از حضرت صادق منقول است که هرگاه فاسق علانیه فسق کند او را حرمتی نیست ۱۲ م

و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر کنید بیزاری از ایشان را و بسیار
دشنام دهید ایشان را و سخن بد و مذمت در حق ایشان بگوئید و بهتان
و بر ایشان حجت تمام کنید تا ایشان طمع نکنند در فاسد کردن دین
اسلام و تا مردم از ایشان حذر کنند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند
چون چنین کنید خدا برای شما حسنات بنویسد و درجات برای شما در
آخرت بلند گرداند و اگر بگوید بازن که ترا باکره نیافتم او را تعزیر میکنند
بنابر مشهور دوم در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده آنست
شرط آنست در حد زدن دشنام دهنده که بالغ و عاقل و مختار باشد
پس اگر نابالغ دشنام دهد او را تادیب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست
و مشهور آنست که در حد کامل آزادی شرط نیست اگر بنده فحش
گوید او را هشتاد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند چهل تازیانه میزنند
نصف حد آزاد و اول اقوی است و در فحش گفته شده است که محصن
باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان باشد و عفت ورزد از
زنا پس اگر کسی کودکی را فحش گوید یا دیوانه یا بنده را یا کافر را که علانیه
زنا کند و پنهان ندارد او را حد نمیزنند بلکه حاکم تعزیر میکند
ایشان را بآنچه مصلحت بداند و اگر شخصی مرد آزاد مسلمان عاقل

را که مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید مادر تو
زناکار بوده در حکم او خلافست بعضی گفته اند برای حرمت فرزند
او را حد میزنند و روایتی برین مضمون وارد شده است و بعضی
گفته اند که او را تعزیر میکنند برای آنکه مادر او را فحش گفته است
و مادر مسلمان یا آزاد نیست و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید او را
برای فرزند حد نمیزنند و همچنین اگر زن مرده خود را فحش گوید و آن زن
بغیر از فرزند او وارثی نداشته باشد او را حد نمیزنند برای آن فرزند
و امام او را تعزیر میکند سیم در مقدار حد فحش است و احکام آن
حد فحش هشتاد تازیانه است خواه فحش گوینده زن باشد خواه مرد
خواه آزاد باشد خواه بنده بنابر مشهور و او را با جامه حد میزنند
و برهنه نمیکنند و سست تر از حد زنا میزنند و در روایت معتبر
وارد شده است که زانی را سخت تر از شارب الخمر میزنند و شارب الخمر را
سخت تر از فحش گوینده میزنند و فحش دهنده را سخت تر از تعزیر میزنند
اگر دو کس یکدیگر را دشنام و فحش دهند ۷ برای هریک او را حدی میزنند و اگر
بیک لفظ همه را فحش گفته اگر همه با هم بیایند و طلب حد کنند برای همه او را یک
حد میزنند مگر آنکه بالفاظ متعدده فحش گفته باشد و جدا جدا بیایند

حد از هردو ساقط میشود و هردو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید اشهر آنست که اگر یک یک را فحش گفته است

و اگر جدا جدا بیایند برای هر یک حدی میزنند و بعضی گفته اند

وطلب کنند که در هیچ صورت برای هر یک حدی میزنند واشهر آنست که در تعزیر
نیز تفصیل اوّل جاریست ومشهور آنست که حدّ فحش بعنوان میراث میرسد پس
اگر شخصی که او را فحش گفته اند بمیرد هر یک از وارثهایش طلب حدّ بکنند
میتوانند کرد بغیر از زن وشوهر که ایشان طلب نمیتوانند کرد وهر یک
از ورثه که عفو کند وباقی ورثه طلب میتوانند کرد جمیع حدّ را واین
حدّ ثابت بدو گواه عادل باید واقرار تا انشخص که به او فحش داده طلب حدّ نکند او را
نمیزنند واو می تواند عفو کرد وبخشیدن پیش از ثابت شدن به نزد حاکم
وبعد از ان وایضاً حدّ ثابت میشود باقرار دشنام داده شده بانچه نسبت
داده یا باثبات کردن دشنام دهنده انچه باو نسبت داده بگواه واگر نسبت
بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود تعزیر حدّ اگر اقا غلام خود یا کنیز
خود را دشنام وفحش گوید حد براو واجب نمیشود باب سیم در حدّ خوردن
شراب وسایر مسکرات است کسی که چیزی از مست کنندهای مایع را بیاشامد
مانند شراب وبوزه خواه از جو بعمل آید خواه از گندم وخواه از برنج وخواه
از ذرّت وخواه از سایر حبوبات خواه از شکر خواه از خرما وهر چه بسیارش
آدمی را مست کند وعقل را زایل کند اگرچه یک قطره انرا بخورد ویا معجونی
بخورد که در ان داخل کرده باشند هرچه مضمحل شده باشد ومست نکند

باشامیدن

باشامیدن وخوردن انها با بلوغ وعقل وعلم بحرام بودن وعدم اکراه وجبر حدّ واجب
میشود وهمچنین باشامیدن شیرهٔ انگور که جوشیده باشد وغلیان کرده باشد و
ثلث نرفته باشد بشروط مذکوره حدّ واجب میشود بنا بر مشهور ودر شیرهٔ خرما ومویز
که بجوشد ودو ثلثش نرود ومست کننده نباشد خلافست واشهر حلال بودنست
واین حدّ بشهادت دو عادل ثابت میشود وبدو مرتبه اقرار بنا بر مشهور و
بعضی بیک مرتبه اقرار را اکتفا کرده اند وبشهادت زنان ثابت نمیشود ومشهور
آنست که حدّش هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد وخواه زن وخواه بنده
باشد وخواه آزاد وبعضی از علماء را اعتقاد چنانست که بنده را چهل
تازیانه میزنند نصف حدّ آزاد وخالی از قوّتی نیست ودر مرتبه سیم یا
چهارم او را میکشند هرگاه در مرّات سابقه تازیانه زده باشند واگر
یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده ودیگر شهادت دهد که
شراب قی کرده مشهور آنست که ثابت میشود وحدّ میزنند او را واگر
شراب خورد وانرا حلال داند توبه اش میفرمایند واگر توبه کرد او را حدّ
میزنند واگر قبول توبه نکرد او را میکشند بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است
او را میکشند واگر مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند وکسی که شراب
فروش باشد وحلال داند او را توبه میفرمایند واگر اصرار نماید و

قبول توبه ننماید او را میکشند بنا بر مشهور امّا اگر مست کنندهای
دیگر غیر از شراب مانند انکه بوزه اشامد یا فروشد وحلال داند او را
نمیکشند بلکه حدّ میزنند زیرا اگرچه حرمت انها اجماعی شیعه است امّا ضروری
دین اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان مانند حنفیان انها را حلال
میدانند واگر بنگ ومست کنندهای جامد بخورد بعضی گفته اند
او را حدّ نمیزنند بلکه تعزیر میکنند باب چهارم در بیان حدّ دزدیست
ودر ان چند فصل است فصل اوّل در بیان شرایط حدّ است
ودر ان سیزده شرط است اوّل انکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ
دزدی کند مشهور میان علماء آنست که دستش را نمی برند واو را
تادیب وتعزیر میکنند وبعضی از علماء موافق روایات معتبره قائل
شده اند که در مرتبهٔ اوّل ودوّم او را می بخشند ودر مرتبهٔ سیم
او را تعزیر میکنند ودر مرتبهٔ چهارم گوشت سر انگشتانش را میبرند تا انکه
خون جاری گردد ودر مرتبهٔ پنجم تا بیخ چهار انگشتش را
میبرند ودر مرتبهٔ ششم از بیخ انگشتان میبرند بروش مرد
بالغ دبر وابتدا در اوّل ودوّم عفو میکنند ودر مرتبهٔ
سیم سر بند بالای انگشتانرا میبرند ودر مرتبهٔ چهارم بند دوم را

میبرند

میبرند ودر مرتبهٔ پنجم بند سیم را میبرند ودور نیست که این مراتب
منوط برای امام علیه السلام باشد دوّم عقل است پس اگر
دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند واگر در
حال عقل دزدی کند بعد از ان دیوانه شود مشهور آنست که
ساقط نمیشود سیم انکه او را شبهه عارض نشده باشد مثل انکه
گمان کند که مال اوست وبردارد ومعلوم شود که مال دیگری
برده یا انکه از مال مشترک بردارد وبقدر حقّ خود واگر زیاده از
حقّ خود بردارد وبقدر نصاب قطع دانسته حدّ بر او لازم میشود
چهارم انکه شرکتی در ان مال نداشته باشد بنا بر قول بعضی
از اصحاب مثل انکه یکی از ان جماعت که جنگ کرده اند با کفّار
از غنیمتی که از ایشان گرفته اند پیش از قسمت بدزدد دستش را
نمی برند بنا بر قول مشهور این جماعت واکثر محققین علماء قائل
شده اند که اگر زیاده از حصّه خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را می برند پنجم انکه مال در حرزی بوده باشد
که متعارفست که ان قسم مال را در ان حرز میگذارند مثل انکه
زر یا متاع در صندوقی باشد وقفل بران زده باشند

یا اسب در طویله بوده باشد که در بسته باقفل یا کلید بسته باشد یا متاع را
در دکان گذاشته باشند و در بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن
کرده باشند مشهور آنست که این حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر چیزی
که از جایی بدزدند که غیر مالک را جایز نباشد سر رفتن در آنجا حکم در
دیدن از حرز دارد پس اگر مالی را در صحن خانه کسی گذارده باشد و کسی
بی رخصت صاحب خانه برود و بدزدد دستش را میبرند و این خلاف
مشهور است و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیا و حمامها
یا کاروانسرا یا مساجد بدزدد دستش را میبرند و اگر مالی در
مسجد یا در این قسم مواضع که مذکور شد کسی را منع از انجا رفتن
باینجاها نیست بدزدد در حالتیکه صاحب مال ملاحظه آن کند
و او را غافل کند و بدزدد بعضی از علما گفته اند که دستش را
میبرند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد
یا بر روی آن خوابیده باشد کسی بدزدد و حکم حرز دارد و نادری
از علما قائل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد تا حد لازم
میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است و دو قول سابق
در میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را که بر درختها است

بدزدد

بدزدد دستش را نمی برند موافق مشهور و بعضی گفته اند که اگر درخت
در باغی باشد یا خانه که در شان بکلید یا قفل بسته باشد
حکم حرز دارد ششم آنکه دزد حرز را بشکند و مال را از حرز
بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند و او مال را بیرون
آورد هیچ یک را دست نمیبرند بلکه از شکننده در تاوان در
را میگیرند و از برنده مال تاوان مال را میگیرند و اگر تلف
کرده باشد و اگر شکننده در در بردن مال شریک شود و
حصه بقدر نصاب شود دستش را می برند و بیرون بردن
مال اعم از آن است که خود بردارد یا ریسمانی بر آن بندد و
بیرون کشد یا بر حیوانی بار کند که بکشد یا براند و بیرون
برد یا بدست کودک غیر ممیزی بدهد که بیرون برد هفتم
آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد
دستش را نمیبرند موافق مشهور در حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند
و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند هشتم آنکه پنهان بدزدد و پس اگر کسی
علانیه بقهر مال را بگیرد و یا دستبرد سر را بریابد حکم دزد ندارد و حکمش
بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی نهم آنکه دزد غلام صاحب مال نباشد

پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد یا غلامی که در میان غنیمت کفار باشد از مال
غنیمت بدزدد دستش را نمیبرند و گفته اند علتش آن است که ضرر بمال زیادتر
میرسد دهم آنکه نوکر و مهمان نباشد بر قول جمعی از علما و اکثر گفته اند
که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشد و ایشان از
حرز برداشته باشند پس اگر صندوق را بگشایند یا در را بشکنند و بردارند
دستشان را میبرند یازدهم آنکه آن مال را که برده است بقدر نصاب قطع
بوده باشد باجماع علما چنانچه مذکور خواهد شد دوازدهم آنکه صاحب
مرافعه بکند و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سوال
خود بگذرد و یا مال را بگیرد و از دست بریدن بگذرد و ببخشد پیش از
آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه
و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع ببخشد فایده ندارد بنابر مشهور
سیزدهم خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را بیکدفعه بیرون
آورد یا نه بعضی گفته اند شرط است که نصاب را بیکدفعه بیرون آورد
پس اگر حرز را بشکند و صد تومان عباسی بیرون آورد دستش را
نمی برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اول بقدر نصاب نباشد
و در مراتب دیگر بقدر نصاب باشد نمی برند و این قول غریب است

و اکثر گفته

و اکثر گفته اند که اگر بقدر نصاب در آورده اگر چه در چندین دفعه باشد دستش
میبرند فصل دوم در نصاب قطع است و در آن خلاف است و مشهور میان
علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار یک تمام چهار دانگ نیم مضروب
بسکه معامله یا قیمت آن و ابن بابویه و ابن جنید پنج یک دینار گفته اند
و قول اول اقوی است و در حدیث صحیح از حضرت صادق منقول است که از
آن حضرت پرسیدند که در چه مقدار مال دست دزد را می برند فرمود
که در ربع دینار پرسیدند که در دو درهم می برند فرمود که در ربع دینار بهر
قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او
اطلاق میکنند و او در این حال نزد خدا سارق و دزد است حضرت فرمودند
که هر که بدزدد مال مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد و در حرز گذاشته
باشد نام سارق بر او اطلاق میکنند و او نزد خدا بیخالی دزد است اما
دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده نمی برند و اگر در ربع دینار باید دست
بریده برهنه کنند از برای ترسانیدن مردم خواه در دزدی خواه در صحرا و خواه در
شب و خواه در روز و خواه در آبادی و خواه در بیابان اگر چه حرز بعضا
باشد خواه سنگی باشد مشهور آن است که زن و مرد هر دو در این باب
یک حکم دارند و بعضی گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی شرط کرده

که اکر از اهل ریبه و تهمت باشد و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد که
مردم از او بترسند اکر مرد ضعیفی باشد که کسی از حملهٔ او نترسند هر چند
قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اکثر این دو شرط را اعتبار
نکرده اند و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که شرط باشد که او را
در عرف راه زن و قاطع طریق کویند و بر هر تقدیر اکر کسی بر سبیل مزاح
و بازی این کار کند محارب نیست و دیده بان راه زنان یا کسی که مدد
ایشان بکند در غیر راه زنی که با ایشان در راه زنی داخل نشود
در حد حکم راه زن ندارد و دزدانی که در خانها می روند و بتغلب
و استیلا علانیه مال میبرند حکم محارب دارند و اکر صاحب خانه
با ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است و عوض
ندارد هر چند در محاربه جود نداشته باشد و اکر مطلب او مال
باشد و امید غلبه داشته باشد جایز است جنک کند و جایز است
که متعرض نشود که مال را ببرد مکر آنکه بردن مال باعث هلاک او
کردد که با عدم ظن هلاک باید که محاربه کند بنا بر مشهور و اکر غرض
آن محارب عرض او باشد که خواهد با او یا با زن او یا محارم او
عمل قبیحی کند تا ظن هلاک نداشته باشد واجب است که مدافعه

کند

کند و اکر قصد هلاکت او داشته باشد اکر ظن هلاک نداشته باشد
و تواند کریخت مخیر است میان جنک کردن و کریختن و اکر ظن هلاک
داشته باشد در محاربه و تواند کریخت موافق مشهور کریختن واجب است
و اکر نتواند کریخت مدافعه و مقاتله واجب است خواه ظن هلاک
داشته باشد و خواه نداشته باشد زیرا که اکر در جنک کشته شود
بهتر است از آنکه بمذلت کشته شود و در این صورتها اکر کشته
شود ثواب شهید را دارد فصل دوم در بیان حد محارب است
حق تعالی میفرماید که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ
يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یعنی نیست پاداش آنها
که محاربه میکنند با خدا و رسول او و سعی میکنند در زمین از برای
فساد مکر آنکه بکشند ایشان را یا بردار کنند ایشان را یا ببرند دستها
و پاهای ایشان را مخالف یکدیکر یا بیرون کنند ایشان را از زمین
و میان علما در این مسئله دو قول است اول آنکه امام مخیر است
میان چهار امر اول آنکه او را کردن بزنند دوم آنکه او را زنده
بردار کشند و بردار کشیدن ظاهر آنه بروش ملوک است که

چنین کنند توبه میکند با جادی و مدلت قول اول که تخییر است اشهر است
میان متاخرین چون اشهر آنست که این حد را امام جاری میتواند
نمود نزد دیکران چندان فایده در تحقیق آن نیست و اکر کسی را کشته باشد
که کفو او باشد و بعوض او را کشت وارث بحکم حاکم شرع قصاص می
تواند نمود و اکر او عفو کند امام حد بر او جاری میسازد و بعفو
کردن وارث بر طرف نمیشود فصل سیم در احکام است و در آن چند
مسئله است اول آنکه کسی را که بردار کشند زیاده از سه روز بردار
نمیکذارند پس از دار بزیر می آورند و غسل میدهند اکر پیشتر او را
بغسل نکرده باشند و نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند دوم
کسی که بعد از سه روز بقصد دیدن دار کشیده برود خواه بطریق
شرعی بدار کشیده باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی باشد و
خواه بغیر آن او را باید سنت است که غسل کند و بعضی واجب دانسته
اند سیم شرط نیست که در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر
نصاب دزدی برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد بخلاف شرایط
دزدی در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود به یک اقرار
باید و کواه عادل پنجم کسی میند پل و جامه مردم را بربابد یا متاع از

و کفن میکنند و حنوط میکنند
اکر پیشتر نکرده باشند

دکان

دکان مردم بدزدد یا تزویر در قبالها و دروغ یا کاغذها ساخته
تزویر کند و مال مردم را کیرد مال را از او پس میکیرند و تعزیرش
میکنند حاکم شرع و دستش را نمی برند و در روایتی وارد شده
که کسی که بر قبالهای دروغ مال مردم را کیرد دستش را میبرند و
اکثر علما عمل نکرده اند و کسی که بنک یا دارویی بخورد کسی
دهد و او را بیهوش کند و مالش را بردارد او را تعزیر میکنند
و اکر عمل قبیحی کرده باشد حد آن عمل را بر او میزنند باب
ششم در بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است
اول در معنی ارتداد و آن کافر شدن بعد از اسلام است یا بکه
اقرار کند با آنکه از دین اسلام بدر رفتم یا اظهار دینی از ادیان
باطله کند مانند دین یهودان یا ترسایان یا کبران یا انکار
کند چیزی را که ضروری دین اسلام باشد یا اثبات کند چیزی را
که ضروری است که داخل در دین اسلام نیست یا کاری کند
که صریحا دلالت کند بر خروج از اسلام و عمدا اعتقاد بآن کند
مثل آنکه بر اهل تب یا آفتاب یا ماهتاب یا سایر ستارکان
سجده کند یا برای مخلوقی بقصد خدایی او سجده کند یا قرآن

بکُلو او نزنند بلکه چوبی در زمین نصب میکنند و او را بران چوب
بطناب می پیچند و میگذارند تا بمیرند و غالباً تا سه روز
زنده نمی مانند هرگاه طعام و آب ندهند او را سیم آنکه دست
راست و پای چپش را می برند چهارم آنکه او را ازان شهر
بیرون میکنند و بهر شهر دیگر که برود بحاکمان شهر بنویسند
که او بیرون کرده شده است با او طعام مخورید و آب مخورید
و دختر باو مدهید و خرید و فروش مکنید تا آنکه بشهر دیگر
رود و همچنین نگذارند که در هیچ شهری قرار گیرد و مشهور
اینست که مدّتی ندارد تا زنده است چنین میکنند و در روایتی
وارد شده است که تا یکسال چنین میکنند و حمل کرده اند بصورتی
که توبه نکند در اثنای سال چنانچه در روایتی نیز ایمائی بان دارد
و مذکور خواهد شد و اگر خواهد که ببلاد کفّار رود مانع
میشوند و اگر برود مانع نشوند برمیگردانند و اگر کفّار مانع
شوند با ایشان قتال خواهند کرد تا او را بگیرند دوم آنکه
اینها بر سبیل تخییر نیست بلکه هر یک از اینها حدّ جماعتی است
اگر آدم کشته و بس او را میکشند و اگر آدم کشته و مال هم

هم برده است مال را ازو میگیرند و دست راست و پای چپ و برا می برند
پس او را میکشند و بردار میکشند برای عبرت و اگر مال گرفته و نکشته است
دست راست و پای چپ و برا می برند و از شهر بیرون می کنند چنانکه
مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است قصاص جراحت
می کنند و از شهرها بیرونش میکنند و اگر حربه برهنه کرده است
و ترسانیده نه جراحت زده و نه مال برده همین از شهرها بیرونش
میکنند و بس و در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هرگاه راه زنی کند و آدم بکشد او را میکشند و اگر آدم بکشد
و مال هم ببرد او را می کشند و بردار هم میزنند و اگر مال ببرد و
نکشد دست راست و پای چپ او را می برند و اگر مجادله‌ای
کند و نکشد و مال نیز نبرد از ان زمین بیرونش میکنند راوی
پرسید که حدّ بیرون کردن چیست فرمود که یکسال بیرون
میکنندش از شهری که اینکار دران کرده است بشهر دیگری
مینویسند بان شهر که او را بیرون کرده ایم با او طعام و آب
مخورید و دختر مدهید تا بیرون رود بزمین دیگری همین را
می نویسند بان شهر جماعت و پیوسته حالش چنین است تا یکسال

مجید را در میان قاذورات فکند دانسته یا العیاذ بالله لگد بر قران
یا صحیفهٔ کامله یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام بزند
یا بدون ضرورت در میان کعبهٔ معظّمه یا ضرایح مقدّسهٔ رسول خدا
و ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام بول یا غائط کند یا نجاستی در آنها بیندازد
یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و امثال اینها و بدیدهٔ که کسی از
علما رضوان الله علیهم ضروریات دین را ضبط کرده باشند
و فقیر در رسالهٔ عقاید اکثر آنها را ذکر کرده ام مثل واجب بودن
نمازهای پنجگانه و عدد رکعات آنها و مشتمل بودن بر رکوع و
سجود بلکه تکبیرة الاحرام و قیام و قراءت فی الجمله و مشروط بودن
بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس
و ناقض بودن بول و غایط و باد وضو را و وجوب غسل و کفن و نماز
بر مردگان و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزهٔ ماه مبارک رمضان
و آنکه خوردن و آشامیدن بروش معتاد ماکول عادتی را و جماع
در قبل و دبر زنان ناقض روزه است و واجب بودن حج و مشتمل
بودن باحرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و وقوف
عرفات و وقوف مشعر بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و رمی

جمرات کردن فی الجمله اعمّ از وجوب و مندوب و مطلوب بودن قربانی
در عید اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب بودن جماعت در نماز
و مطلوب بودن تصدّق بر مساکین و فضیلت علم و علما و نیکی
راست گوئی و ماکه ضرر نبخشد و بد بودن دروغ که دران مصلحتی
نباشد و حرام بودن زنا و لواط و شرب و حرمت گوشت سگ و خوک
و خنزیر و خون میته فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و
دختر برادر و دختر خواهر و عمّه و خاله بلکه مادر زن و خواهر زن
با زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم بردن بی سببی که محلّل
آن باشد و حرمت قتل مؤمن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام
بی سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی بر پدر و مادر و
خویشان و بدی عقوق ایشان و معتبر بودن میراث فی الجمله و مشروعیت
بیع و شرا فی الجمله و سایر اموری که در دین اسلام مسلمانان بمرتبه‌ای شیوع
یافته که هر که در اقاصی بلاد اسلام باشد و بادیه نشینان و تراک
و کردان هم میدانند که کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد است دوم
در اقسام مرتد و احکام آنهاست امّا اقسام مرتد یا زنست یا مرد
یا فطریست یا ملّی است اوّل زن مرتدّه خواه مسلمان زاده خواه

بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمی
کشند بلکه او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد او را قبول میکنند
و اگر قبول توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات نمازها میزنند
که یا توبه کند یا در حبس بماند و بمیرد و در حدیث صحیح از حضرت
صادق منقول است که زن که مرتد شود او را نمیکشند و خدمت می
فرمایند خدمت شدیدی و از خوردنی و آشامیدنی اندک به او میدهند
که نمیرد و جامهای درشت و کهنه او را می پوشانند و از برای
نمازها او را می زنند و در روایت دیگر وارد شده است
که او را حبس مؤبد میکنند و در زندان کار بر او تنگ میگیرند
دوم حکم مردیست که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی
از پدر و مادر او در هنگام نطفه بستن او مسلمان باشد و این را
مرتد فطری گویند و مشهور آنست که اگر او توبه کند توبه اش
قبول نیست و بر هر حال او را میکشند و همین که مرتد شد زنش بر
او حرام میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان ورثه
قسمت میکنند و خلافست که آیا میان خود و خدا توبه اش
مقبول هست یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست و همیشه در جهنم

خواهد بود و اکثر از محققین علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد
خدای تعالی مقبول است پس اگر بر ارتداد او مطلع نشود و یا
کسی نباشد که او را تواند کشت و توبه کند عبادت و معاملات
او صحیح است و از عذاب الهی نجات می یابد و لیکن اکثر گفته اند که
مالش از وارثش میباشد با وبرنمیگردد و زنش بر او حلال نمیشود
سیم مرد مرتدیست که پدر و مادرش کافر بوده باشند و او
مسلمان شده و بعد از آن مرتد شود او را توبه میفرمایند اگر
توبه کند توبه اش مقبول است و اگر توبه نکند او را میکشند و
در مدت توبه فرمودن خلافست بعضی گفته اند که آنقدر که
دیگر امید توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند که موافق روایتی
که سه روز او را تکلیف بتوبه میکنند و در روز چهارم میکشند
و باید که اگر شبهه او را عارض شده باشد سعی کنند در ازاله
شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود و در مرتبه
سیم یا چهارم علی الخلاف او را میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند
و کشنده مرتد امام یا نائب امام است و بعضی گفته اند که
هر که بشنود میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است و اما

اگر کسی بغیر از امام و نائب امام او را بکشد گناه کرده است و او را تعزیر
میکنند و بعوض نمیکشند او را زیرا که واجب القتل است اما باید که
که بی رخصت امام او را کشته است سیم در بیان سایر احکام است
اول فرزندانی که مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسانیده حکم مسلمانرا
دارند خواه فطری و خواه ملی و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند
و در حال ارتداد فرزندی از ایشان بهم رسد موافق مشهور حکم
مرتد دارند و اگر مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد او را در عوض
نمیکشند و خلافست که آیا او را بنده کی میتواند کرد اشهر
و اقوی آنست که نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که اگر در میان
کافران حربی باشد بنده کرد و اگر در میان مسلمانان باشد
و بعد از بالغ شدن ایشانرا تکلیف باسلام میکنند اگر
قبول اسلام نکردند می کشند دوم اگر در حال غضب رده بگوید
و دعوی کند که بی اختیار بودم از من صادر شد یا در غیر حال غضب
دعوی کند که بسبب سهو غلط بر زبان من جاری شده یا کسی مرا اکراه
و جبر کرد و نسبت به حال او ممکن باشد از او میشنوند و اگر در
حال مستی رده بگوید اشهر میان علما آنست که مرتد نمیشود

و مستحق قتل نمیشود و اگر عقل از او زایل شده باشد بعضی
گفته اند که حکم مرتد دارد سیم ثابت میشود رده بیک مرتبه اقرار
یا بگواهی دو گواه عادل چهارم هرگاه زن مرتد شود عده طلاق می
دارد و اگر در عده توبه کرد عقد شوهر بحال خود است و اگر توبه نکرد
تا عده منقضی شود زوجیت میان ایشان بر طرف میشود و این
حیله ایست که بعضی از شیاطین تعلیم بعضی از زنان که خواهند
از شوهران جدا شوند و او راضی نشود تمهید میکنند که یا بر
قرآن میگذارند تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده منقضی شود و در
خانه شوهر حرام شوی و آن ملعونه فکر نمیکند که این باعث
ارتداد او شود و بر این حالت بماند و در اثنای عده بمیرد
ابد الآباد در جهنم معذب خواهد بود با آنکه معلوم نیست
که بمحض این چنین عمل قبیحی موجب ارتداد او گردد پنجم کسی
که ناسزا بگوید بحضرت رسالت پناه یا فاطمه زهرا یا بیکی
از ائمه معصومین هدر و جایز است که هر که او را بشنود او را بکشد
اگر خوف ضرر بر جان خود و مال خود یا احدی از اهل
ایمان نداشته باشد و در این باب ظاهراً خلافی میان

علماء نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول ص
فرمود که همه مردم در باب من مساوی‌اند هر که از کسی بشنود که مرا
ببدی یاد میکند و دشنام میدهد واجب است بر شنونده
که او را بکشد و او را نزد پادشاه مرافعه نکند و بر پادشاه واجبست
که هر گاه نزد او ثابت شود بکشد که بمن ناسزا گفته و حضرت
صادق ع فرمود که هر که بشنود که کسی علی ابن ابی طالب را دشنام
میدهد یا از او بیزاری میجوید والله که خونش حلالست اما
میترسم که شما را بعوض بکشد و من هزار نفر از ایشان را برابر یکی از
شما نمیدانم یعنی اگر خوف داشته باشید که شما را بعوض بکشند
مکشید و کسی را که دعوی پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری
محمد ص بعضی گفته‌اند که هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته
اند که مخصوص حاکم شرعست باب هفتم در بیان سایر حدود و دیات
و بعضی از احکام متفرقه و در آن چند فصل است اول در
بیان حد سحر است و جادو کردن از جمله گناهان کبیره است
و اگر مسلمان جادو کند و ثابت شود او را میکشند و اگر
کافر جادو کند و او در امان باشد او را تعزیر میکنند و از

حکم زن جادو

۱۹

حضرت صادق ع منقولست که کاهن ملعونست و ساحر ملعونست و
در حدیث معتبر از آنحضرت منقولست که هر که برود بنزد ساحری یا کاهنی
یا دروغگوئی و آنچه گوید تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است بجمیع
کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا
و گفت یا رسول خدا من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت بمن
و من جادو کردم که او را بر خود مهربان کنم حضرت فرمود که اف
باد بر تو مکدر کردی دین خود را او ترا لعنت کردند ملائکه آسمانها و
ملائکه فلک دوار و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و
روزها روزه میداشت و شبها بر پا می‌ایستاد و پلاس می
پوشید حضرت فرمودند که با اینها توبه اش قبول نمیشود مگر آنکه
شوهرش از او راضی شود و گفته‌اند که سحر سخنی است یا نوشته است
یا عملیست که تاثیر کند در بدن آدمی یا در دل او یا عقل او مثل
آنکه کاری کند که کسی را با کسی دوست کند یا دشمن کند و
آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدسه حق تعالی باشد که بخدا متوسل
شوند اینها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و اعداد باشد
سحر است و اشکالی که در آن تکسیر اسماء الله و آیات کریمه

میکنند محل اشکالست و احوط آنست که آنها را نیز نکنند
و شیخ بهاء الدین علیه الرحمة و الرضوان میفرموده‌اند که
دعا و قرآن برای مطلبی خوانند خوبست و سند بدهان کردن غیره
جادو کولی در آن میشود و شیخ ابن فهد و دیگران از اقسام
سحر شمرده‌اند گفتن و نوشتن و افسون کردن را و در آتش دود
کردن بعقاقیری که منسوب بکواکب میدانند و گره زدن و
دمیدن در آنها و استخدام ملائکه کردن و نیرنجات ساختن
و طلسمات نوشتن و باب ملحق گردانیده‌اند شعبده که امور
غریبه ظاهر سازند از راه چلد دستی چنانکه معرکه گیران میکنند
و از جمله سحر یا از قبیل آنست کهانت یعنی خبر دادن از جن
و گفته‌اند از جمله آنست جمله مردم زند و ریاضت میکشند برای
دیدن جن و تسخیر کردن ایشان و عزیمت خواندن و قسم دادن
بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نمیشود و باعتقاد خود تسخیر
ملائکه میکنند که خدمتها برای ایشان بفرمایند و تسخیر جن
میکنند برای نفع و ضرر مردم یا جنیان و شیاطین را
حاضر میکنند برای آنکه خبرها از ایشان بپرسند و نقلی

کنند

کنند یا باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی میکنند که
بر زبان او سخن گوید و خبر بدهد و بعضی اکثر اینها را داخل سحر
کرده‌اند و بعضی را اعتقاد آنست که سحر حقیقتی ندارد و
محض خیالست و اثری بر آن مترتب نمیگردد و بعضی قائلند که
بر دو قسمست یعنی محض تمویه و تخییل است مانند شعبده
و بعضی اصل دارد و اثرها نسبت بجمعی بر آن مترتب میشود و
از محبت و عداوت و عزت و مذلت و امثال اینها علامه حلی
رحمه الله گفته است که گاهست که سحر باعث کشتن و بیماریها
و جدائی میان مرد و زن میشود و سبب محبت و عداوت
میان دو کس میگردد و اگر حلال داند و بکند کافر میشود
و اگر حرام داند و بکند باید یاد گیرد یا یاد دهد کافر نمیشود
و بعضی گفته‌اند کافر میشود و روایت کرده‌اند که نجاشی ساحران را
طلبید که در ذکر عمارة بن ولید دمیدند و او دیوانه شد
و حیران شد و بصحرا دوید با وحشیان محشور شد و چنان
بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را فرستادند که او را بگیرد
چون او را گرفت شروع کرد بطپیدن و اضطراب کردن

وگفت بگذار مرا واگر مرا سر ندهی بمیرم اورا سر نداد و در همان ساعت مرد
ونقل کرده اند زن جادوگری یکی را نامزد گرفت پس شوهرش دیوانه
وحیران وگفت بگوئید دست از من بردارد آن زن گفت برای من رشته
چند بیاورید و دریغ چون آوردند گرهی چند بر آن رشتها زد
وبا اندر پرواز کرد و بر او دست نیافتند تا اینجا سخن علامه حلی ره
بود وحق اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار
آثار وانوار آنحضرت کهانت وسحر بسیار بود و آثار عظیم بر آنها
مترتب میشده اما بعد از سطوع انوار وشیوع آثار حضرت رسالت
واهل بیت با جلالت آنحضرت و انتشار قرآن و دعا و اسماء و تعوذ
اکثر مردم بآنها مثل این زمانها آنها آثارشان بسیار ضعیف
گردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد عظیم و توکل کامل
بر جناب اقدس الهی دارند که در ایشان کم اثر میکند واکثر تاثیرات در
مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال اینها و
فقیر شنیدم از مرتضی از اصدقاء مرحوم والد مرحوم خود که در
زمان نواب گیتی ستان علیه الرحمه والغفران الرضوان جوکی از هند
آمده بود باین بلاد وشهرت عظیم کرد وطلسمات وعلوم غریبه

میدانست

میدانست بودم بر سر او جمعیت عظیم کردند وسعی بسیار با او
نمیبافتند وشخصی مرا بتکلیف بسیار بدیدن او برد و او ملتفت
من نشد و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه کرده
بودم بر طبعم بسیار گران آمد چون برخواستم بنزدیک او رفتم
ودر گوش او گفتم که اگر انها را که دعوی میکنی یکی را در این شهر
بعمل آوردی مردی ایرا گفتم وبیرون آمدم بعد از چند روز
شنیدم که او تفحص من میکند والتماس میکند که من یکبار دیگر
بدیدن او بروم یکی از آشنایان او بسعی بسیار مرا بدیدن او
برد چون داخل شدم بر خلاف سابق مرا تعظیم و تکریم کرد و مرا
خلوت برد وگفت بخدا سوگند میدهم ترا که بگوئی آن سخن که با من
گفتی چه معنی داشت واز چه جهت گفتی گفتم مگر اثر صدقی از آن
سخن یافتی گفت من نیامده ام باین شهر مگر پادشاه وامرا واعیان
را تسخیر کنم ولیک پیر و دختر درست در این شهر نگذارم و
بعد از آنکه آن سخن گفتی هر عمل مجربی که داشتم کردم و هیچ اثر
ندیدم نمیدانم چه سبب دارد من جواب دادم که توانستن
عملها در بلاد کفر برای کافری چند کرده و اثر دیده واکنون

بشهری داخل شدی که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمیع ایشان فرو گرفته و هیچ خانه نیست که چندین قران مجید و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر بازوش چندین تعویذ و دعا نباشد و صد و ایشان مملو است بعقاید حقه و قران و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بر خدا در این شهر جادوهای باطل تو چه اثر میکنند و منظرهای کفرآمیز تو چه کار از انها میاید ابنرا که شنید دست برابو و روز دیگر سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود شد و سحر موافق مشهور بسبب اقرار یا بدو گواه عادل ثابت میشود دویم کسی که مردی را ببیند که اراده بدی نسبت بزن یا پسر یا غلام او دارد مگر از زنا و لواطه میتواند متوجه دفع او شود و اگر در دفع کردن آن فاسق کشته شود خونش هدر است و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند مانند مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر خاله و دختر برادر سیم کسی که بر خانه کسی که مشرف شود از بالای اگرچه بام خانه او باشد یا از رخنه دیواری نظر بحرم مردم

نامحرم کند میتواند او را زجر و منع کند و اگر ممتنع نشود میتواند بر او چوبی یا سنگی بیندازد و اگر بآن انداختن کشته شود خونش هدر است و اگر محرم زنان باشد زجرش نتوان کرد اما چیزی بسوی او نمیتواند انداخت مگر آنکه زنان برهنه باشند در اینصورت هم چوب زدن یا چوب انداختن کرده اند و اگر کشته شود خونش هدر است و باید که تا ممکن باشد بکمتر دفع کردن تعدی بزیاده نکند مثل آنکه اگر بسنگ ریزه تواند دفع کرد سنگ بزرگ نزند و اگر حیوانی از کسی رو بادمی بیاید و بزجر ممتنع نشود میتوان کشت و خونش هدر است چهارم مشهور آنست که آقا غلام خود را حد میتواند زد و اگر کاری کرده باشد که مستوجب حد شده باشد و اگر بقدر حد بزنند او را بدون آنکه عملی کرده باشد که مستوجب حد باشد بعضی گفته اند که واجبست او را آزاد کند و مشهور آنست که سنت موکد است و در صحیح وارد شده است که کفاره ندارد بغیر آنکه او را آزاد کند لیکن جمعی از علما قائل شده اند که بدیهه بفرزند

وشوهر بزن خود میتواند زد اگر مسئله داند و بعضی جایز
دانسته اند و ظاهر کلام بعضی از فقها آنست که آقا و پدر
و شوهر در صورتی حد میتوانند زد که مجتهد باشند و
بعضی گفته اند که اگر مسئله اجماعی باشد میتوانند زد
و احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگرچه دور نیست
که بتقلید مجتهد تواند کرد و بهر تقدیر باید که نزد مجتهد
ثابت شود ششم خلافست که آیا مجتهد در زمان غیبت
امام میتواند اقامه حدود کند یا نه جمع کثیر از علما را
اعتقاد آنست که مجتهد جامع الشرایط عادل میتوانند
در زمان غیبت اجرای حدود بکند حتی دست بریدن
و کردن زدن و سنگسار کردن و بردار کشیدن و بعضی گفته اند حدودی که بکشتن نرسد جاری میتواند کرد و بعضی گفته اند که منتهی بجرح میشود نیز نمیتواند کرد
و بعضی گفته اند حد زدن مطلقا کار امام و نایب
خاص اوست و مجتهد هیچ حد را نمیتواند زد و
مسئله خالی از اشکالی نیست و تحقیق این مسئله
پر ضرور نیست زیرا که هر مجتهد برای خود عمل خواهد
کرد باب هشتم در بیان تعزیرات و در آن چند فصلست

اول

اول در معنی تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبت
یا اهانتی است که بر گناهی کنند که فاعل آن مستوجب حد نباشد
و بعضی گفته اند که مقدار معینی برای آن نباشد مطلقا یا غالبا و چند فرق
کرده اند میان حد و تعزیر اول عدم تعیین اندازه آن چنانچه مذکور
شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده مگر حاکم مصلحتی در تفاوت
داند سیم تفاوت تعزیر بودن بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت
نمیکند مگر در جائی که تعزیر بآن ختم شود چهارم آنکه متعلق تعزیر
لازم نیست که نسبت بفاعل معصیت باشد مانند تعزیر کودک
و دیوانه بخلاف حد که بنا بر مشهور بر غیر مکلف وارد نمیشود پنجم ساقط
شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نشود
بتوبه مگر آنکه باقرار ثابت شده باشد که امام در بعضی از حدود مخیر است
میان آنکه بر او جاری کند یا ببخشد فصل دویم در بیان احکام تعزیرات
بدانکه تعزیر امام یا نایب او را جایز است بلکه واجب بهر که فعل
حرامی کند یا ترک واجبی کند اگرچه باستخفاف و اهانتی باشد یا زدن
یا حبس کردن یا ملامت و سرزنش کردن و مشهور آنست که آن
حد ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی گفته اند که از ده

تازیانه است تا بیست تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه تا
نود و نه تازیانه و بعضی گفته اند که کمترش حدی ندارد و زیادتیش باید
از نوع اضعف حد نسبت بآن صنف زیاده نباشد مثل تعزیر بر اعمالی که
از قبیل زنا یا مقدمات آن باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد
و در بنده کمتر از پنجاه تازیانه و در خوردن و آشامیدن حرام
کمتر از هشتاد تازیانه باشد و همچنین در دشنام کمتر از حد
فحش باشد و این قول خالی از قوتی نیست و اکثر فقها گفته اند که
مکروهست غلام و کودک را زیاده از ده تازیانه زدن و در
روایات معتبره وارد شده که تادیب کودک و بنده پنج
تازیانه است یا شش تازیانه که بهمواری بزنند و در
روایات دیگر سه تازیانه در تادیب کودک وارد شده است
فصل سیم در بیان انواع تعزیرات و بعضی در ابواب سابق
مذکور شده و نیز اشاره بآنها میشود و آن پنجاه قسم است
اول کسی که در ماه رمضان با زن خود جماع کند اگر زن نیز راضی
بوده باشد هر یک را کفاره واجبست و حاکم شرع هر یک را
بیست و پنج تازیانه میزند و اگر زن را جبر کرده مشهور

است

آنست که کفاره زن را مرد میدهد و تازیانه زن را هم مرد میزنند
یعنی او را پنجاه تازیانه میزنند دویم کسی که زن آزادی
داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او نکاح کند و دخول
کند هشت یک حد زنا میزنند او را یعنی دوازده تازیانه
و نیم میزنند و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد شده که زن
کافری بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه را آنست که میان تازیانه
را بگیرند و بزنند و بعضی گفته اند که سست تر و میانه حال
بزنند و اول اقوی است سیم دو مرد برهنه در زیر لحاف بیابند
بنا بر قولی که گذشت چهارم مرد و زنی که برهنه در یک لحاف
بیابند بنا بر مشهور که مذکور شد پنجم کسی که بانگشت بکارت
دختری را ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد
تازیانه میزنند و مشهور تعزیر است ششم کسی که اقرار کند
بزنا یا لواطه کمتر از چهار مرتبه [illegible] هفتم کسی پسری را ببوسد
هشتم دو زن بیگانه که ایشان را برهنه در زیر یک لحاف بیابند
نهم کسی که شخصی را دشنام دهد که فحش نباشد و او مستحق
اهانت نباشد یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد مثل آنکه

گوید من حرام زاده نیستم دهم آنکه کسی که بزن خود بگوید من ترا
باکره نیافتم یازدهم آنکه طفلی یا دیوانه را فحش بگوید دوازدهم
دو مرد هر دو یکدیگر را دشنام و فحش دهند هر دو را تعزیر میکنند
سیزدهم کافری که سحر کند چهاردهم طفلی یا دیوانه شراب
خورد پانزدهم کسی که شراب بفروشد و حلال نداند شانزدهم
کسی که بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگوید مانند طرّاران هفدهم
کسی که بکاغذهای ساختن و دسایل دروغ مال مردم را بگیرد
هیجدهم کسی که بنگ بخورد کسی دهد یا بیهوشی دارو نوزدهم
کسی که جلق کند و بدست خود استمنا کند تا منی بیاید
بیستم کسی که غلام خود را بکشد او را تعزیر میکنند و کفاره
میدهند و بقیمت غلام را نیز تصدق میکنند بیست و یکم
مسلمانی که کافری را بکشد که آن کافر در امان باشد بیست
و دویم کسی که باختیار خود در مجلس شراب نشیند بیست و سیم
کسی که ماهی بی فلوس را بخورد یا بفروشد یا بیرز حیوان یا
سایر اجزای حرام حیوان را بخورد بیست و چهارم طفل
و دیوانه که زنا یا لواطه کند بیست و پنجم وطی کردن چهارپایان

بیست و ششم

بیست و ششم کسی که زنی را بر عمه اش یا خاله اش عقد کند بی رضای
ایشان با علم بحرمت بیست و هفتم کسی که زن یا متعه یا کنیز خود را
در حیض یا نفاس از پیش جماع کند او را بیست و پنج تازیانه میزنند بیع
حدّ زناکار بیست و هشتم کسی که موی سر زنی را ببرد باشد و در روایت
وارد شده که او را میزنند زدن دردناک و حبس میکنند او را
اگر موی سر زن روید مهر المثل او را میگیرند و بزن میدهند
و اگر نروید دیت او زن را میگیرند و باو میدهند بیست و نهم
کسی که عبادت واجبه را ترک نماید و اصرار نماید سیم کسی
که فعل حرامی را بکند که حدّی برای آن مقرر نشده باشد و اصرار
نماید و این دو طایفه را امام یا نایب امام تعزیر میکنند
بانچه مصلحت دانند کمتر از حدّ شرعی چنانچه مذکور شد سی و یکم
در حدیث موثق از حضرت صادق منقولست که مردی
آمد بنزد حضرت رسول الله و شکایت کرد که یا رسول الله
من مردی را سؤال کردم قسم بوجه الله یعنی بروی خدا مرا
پنج تازیانه زد حضرت پنج تازیانه دیگر باو زد و گفت سؤال
کن بوجه لئیم خودت سی و دویم بسند معتبر منقولست

که امیر المؤمنین مردی را دید که در مسجد قصه میخواند براو تازیانه
زد و بیرون کرد و ممکن است که مراد قصص دروغ باشد
سی و سیم در احادیث معتبره وارد شده است که کسی
که در مسجد الحرام بول یا غایط کند او را کتک سخت میزنند
و اگر در کعبه بکند او را از حرم بیرون میکنند و گردن میزنند
سی و چهارم در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست
که سود خور را تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند باز تعزیر
اگر بار دیگر بکند او را میکشند سی و پنجم در حدیث معتبر
وارد شده است که کسی که گوشت حیوان مرده را یا خون
یا گوشت خوک را بخورد او را تادیب میکنند و مرتبه
دویم نیز تادیب میکنند و در مرتبه سیم میکشند سی و ششم
در روایتی وارد شده که حضرت امیر المؤمنین در مکانی
که مردم وضو میساختند آمدند و نشستند که وضو
بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند که
دستهای مبارک بر زمین آمد حضرت برخاستند
وضو را تمام کردند و چون فارغ شدند سه تازیانه براو

زدند

زدند و فرمودند دیگر با مسلمانان چنین مکن سی و هفتم
در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ
دهد و نزد امام ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری
که مصلحت دانند و او را بر دور محلات میگردانند که مردم
او را بشناسند و گواهی او را قبول نکنند سی و هشتم بعضی از علما
گفته اند که اگر مردی با پسری که قرابتی میان ایشان نباشد در حجره
خلوت بیابند و محل تهمت باشند یا مردی و زن محرمی را در
یک خانه بیابند و ریبه و تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند
سی و نهم کسی که حلیله خود را بعد از مرگ او جماع کند او را
تعزیر میکنند چهلم مرد یا زن آزاد مسلمان اگر غلامی را یا
کنیزی را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی یا دیوانه را فحش
بگوید او را تعزیر میکنند چهل و یکم بعضی از فقها گفته اند
که اگر کسی کوری را یا لنگی را یا پیری را یا صاحب عیبی را باین
عیبها سرزنش کند مثلا گوید ای کور او را تعزیر میکنند
چهل و دویم اگر کسی کار زنائی را که موجب حد است در زمانهای
شریف بکند مثل مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید

غدیر و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک رمضان یا
روز مولد یا روز مبعث یا روز دحو الارض یا در زمانهائی
که باید در آنها محزون بود مثل دهه محرم خصوصا شب
و روز عاشوراء یا مکانهاء شریف مانند مسجد الحرام
و مسجد رسول و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه یا در
مسجد جامع گفته اند با حد تعزیر ضم میکند حاکم شرع
چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع نجاشی شاعر را که ماه
رمضان شراب خورده بود هشتاد تازیانه زد و شب
او را نگاه داشت و در روز دیگر بیست تازیانه زد
و فرمود که این بیست تازیانه برای آن بود که جرأت
کردی برای آشامیدن در ماه مبارک رمضان چهل و سیم
روایت معتبر وارد شده است که هر گاه کافر ذمی
مسلمانی را فحش گوید و نسبت دهد بزنا او را هشتاد
بلکه تازیانه برای فحش میزنند و هشتاد یک کم تازیانه
برای حرمت اسلام میزنند و سر یش را میتراشند و
در میان اهل دینش می گردانند تا دیگران چنین کاری

نکنند

نکنند چهل و چهارم هر گاه کسی بکبیری بگوید که از خواهر
یا عمه اش یا خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد الزنا او را
تعزیر میکنند زیرا که ایشان این نکاح را صحیح میدانند
چهل و پنجم از حضرت صادق ع منقولست که دو کس را
آوردند نزد حضرت امیر المؤمنین که یکی بدیگری گفته
بود ای پسر دیوانه او در جواب گفته بود تو پسر دیوانه
پس امر کرد که دیگری را بیست تازیانه بزنند و فرمود که
بدانکه او هم خواهد زد پس تازیانه را بدیگری داد و فرمود
که تو هم بیست تازیانه بزن او را چهل و ششم در
چند روایت وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
کسی هجو مسلمانی می کرد تعزیر می نمود یعنی که هجو صریحی
که فحش صریح نداشته باشد و الا مستحق حد میشود و
ایضا از آنحضرت منقولست که اگر کسی بکسی بگوید لا
اب لک یا لا ام لک باید چیزی تصدق کند
و این دشنامی بوده است میان مردم عرب یعنی پدر
مباد ترا و مادر مباد ترا چهل و هفتم بسند صحیح

منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع مردی بدیگری گفت
من در خواب بمادر تو محتلم شده ام آن مرد او را بخدمت آنحضرت آورد
و گفت این مرد مرا فحش گفته است حضرت فرمودند که خواب بمنزله سایه است
اگر خواهی سایه اش را تازیانه بزن اما او را کتک سخت بزنند که دیگری را
چنین سخنان بر روی ایشان نگوید پس فرمود که او را کتک سختی
زدند چهل و هشتم در حدیث معتبر منقولست که هر گاه زن
شوهرداری زنا کند و حامله شود بعد از وضع حمل فرزند خود را
بکشد او را صد تازیانه میزنند برای کشتن فرزند و بعد از آن
سنگسارش میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و
فرزند را بکشد او را صد تازیانه میزنند برای زنا و صد تازیانه
برای کشتن فرزند چهل و نهم در بعضی از روایات وارد شده است
که هر گاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود که شوهر داشته است
مرد را حد میزنند و زن را سنگسار میکنند و اگر امر را بنزد
امام ع نیاورند پنج صاع آرد تصدق میکند و صاعی یکی
تبریزی است و چهارده مثقال و ربعی و موافق مشهور
حد مرد مجهولست بر تعزیر هر گاه گمانی داشته باشد و تقصیر
در تفحص کرده باشد پنجاهم هر گاه آزادی و غلامی شریک

شوند در کشتن آزادی و وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را
تعزیر میکند و پهلوهاء او را بتازیانه میزنند و در روایتی
وارد شده که حضرت امیر المؤمنین ع سه طائفه را حبس می نمود اطبای
جاهل و مکاریان مفلس را و علمای فاسق را برای حفظ بدن و
مال و دین مردم مؤلف گوید که ضبط تعزیرات بنحوی که در
این رساله شده است در کتب احدی از علمای سلف نشده بلکه
عشری از آنها را ایراد نموده اند و بعضی متفرق ذکر نموده اند
قسم دویم در بیان قصاص و دیات است و در این دو مطلب است
اول در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی را بناحق کشتن
از اعظم گناهان کبیره است حق تعالی میفرماید و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و اعد له
عذابا عظیما یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است
و همیشه در آن خواهد بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند
بر او و مهیا میگرداند برای او عذاب عظیم را و در بعضی روایات
وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را بکشد
و اکثر علماء خلود را تاویل کرده اند بمکث بسیار و از حضرت

رسالت پناه منقولست که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد
خون مردم است و فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ
قدرت اوست که اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند
در خون مؤمنی خدا همه را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث
صحیح از حضرت منقولست که هر که اعانت کند بر کشتن مؤمنی
بنیم کلمه چون در صحرای محشر آید در میان دو دیدهٔ او نوشته
باشد که ناامید است از رحمت خدا و قتل بر سه قسمت است
عمد و شبه عمد و خطا و اکثر فقها گفته‌اند که قتل عمد آنست
که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی که غالبا کشنده
باشد یا نباشد و بکشد یا قصد کشتن نداشته باشد و
کاری بکند که غالبا کشنده باشد و شبه عمد آنست که
قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن نداشته باشد
و اتفاقا کشته شود مثل آنکه طفلی را کتک کمی زند که
کشنده نباشد برای تادیب او و بمیرد بان کتک و خطا
آنست که قصد آن شخص نداشته باشد و بر او بخورد و
بکشد مثل آنکه تیری بصیدی بیندازد و باد بخورد

واورا بکشد یا مثلا آنکه پایش بلغزد و بر روی کسی بیفتد
و او بمیرد فصل دویم در بیان اقسام قتل عمد است و آن
چند نوع است اول آنکه خود مباشر باشد و آن چند
قسمست اول آنکه قصد کشتن او را داشته باشد و کاری
بکند که غالبا کشنده است مثل آنکه بشمشیر بر گردنش
بزند یا خنجر بر شکمش بزند که باندرونش برسد و خلافی
نیست در اینکه این قسم از عمد است و موجب قصاص است
دویم آنکه قصد کشتن نداشته باشد اما فعلی بکند که غالبا
کشنده است مثلا آنکه هزار چوب بر کسی بزند و قصد کشتن
نداشته باشد یا آنکه او را از عمارت رفیعی بیندازد و قصد
کشتن ندارد و در این قسم نیز ظاهرا خلافی نباشد که حکم عمد را
دارد سیم آنکه قصد کشتن دارد اما کارش غالبا کشنده
نیست مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن و
اتفاقا باعث کشتن او شد و در این قسم خلافست اکثر گفته‌اند
حکم عمد دارد و بعضی گفته‌اند داخل شبه عمد است که بعد
از این مذکور خواهد شد چهارم آنکه قصد کشتن نداشته

باشد و فعلش نیز غالبا کشنده نباشد اما باتفاق کشته شود
مثل آنکه مشتی بر کسی زد و او مرد اکثر علما اینرا شبه عمد
میدانند و بعضی اینرا داخل عمد شمرده‌اند پنجم اگر کسی نفس کسی را
بگیرد در زمانی قلیل که غالبا این کشنده نیست و او بمیرد مشهور
اینست که اگر قصد کشتن داشته باشد عمد است و الا شبه عمد است
و بعضی مطلقا عمد میدانند ششم آنکه کاری بکند که کشنده
نباشد اما بیمار شود و از آن بیماری بمیرد مثلا چند چوبی
برا و زد که کشنده نبود و بسبب این بیمار شد و از آن بیماری
مرد اکثر اینرا داخل عمد میدانند و بعضی احتمال شبه عمد
داده‌اند اگر قصد کشتن او نداشته باشد هفتم آنکه کسی را
در آتشی یا آبی چنان بیندازد که او قادر بر بیرون
آمدن نباشد و هلاک شود حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون
آمدن و تقصیر کند یا تعمد کند و بیرون نیاید تا هلاک
شود در اینصورت او را بعوض نمیکشند و خلافست که
آیا دیت میدهد اکثر گفته‌اند دیت نفس نیست بلکه دیت
جراحت یا آفتی که باو رسیده تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بوده

بوارث میدهد و بعضی گفته‌اند دیت نفس میدهد و اگر معلوم
نباشد که می‌توانسته است بیرون آمدن و نیامد یا نمی‌توانسته
قصاص لازم میشود علی الاقوی المشهور هشتم کسی جراحتی بر
کسی بزند و مجروح مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل
مداوا باشد مشهور میان علما آنست که او را بعوض
میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحتی که بر کسی بزنند
که او را بکشد مثلا آنکه دست کسی یا انگشت کسی را ببرد
و از آن بمیرد قصاص لازم میشود خواه آن جراحت کشنده
باشد و خواه نباشد و خواه قصد کشتن داشته باشد
و خواه نه و بعضی در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد
و جراحت کشنده نباشد اشکال کرده‌اند نهم آنکه فصاد رگ
کسی را فصد کند و خود نبندد موضع فصد را تا هلاک شود
مشهور آنست که قصاص بر فصاد لازم میشود و نه دیت
و بعضی احتمال لزوم قصاص داده‌اند دهم آنکه کسی خود را
از بامی یا موضع مرتفعی بزیر افکند و بر شخصی بیفتد و
آن شخص که در زیرش بمیرد مشهور آنست که اگر آن افتادن

کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هرچند آن فعل
کشنده نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته
باشد و آن فعل غالبا کشنده نباشد شبه عمد است و دیت
بر او لازم نمیشود و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته
باشد و نداند که آن در آن موضع هست حکم خطا دارد و
دیت بر عاقله است و بر هر تقدیر آن شخص که خود را
انداخته اگر بمیرد خونش هدر است و اگر دیگری او را بیندازد
هر دو ضامن است بتفصیلی که مذکور شد یازدهم اگر اقرار
کند که من بجادو او را کشتم زیرا که بگواه چنین امری که
مبنی بر قصد اوست ثابت نمیشود خلافست که باقرار
او یا او را بعوض میکشند بعضی گفته اند بمجرد اقرار او او را
بعوض میکشند میتوان کشت و شیخ طوسی ره
گفته اند که سحر حقیقتی ندارد و این قسم اثر بران مترتب
نمیشود او را بعوض نمیکشند اما برای حد سحر
میکشند چنانچه گذشت و بعضی گفته اند که اگر بگوید
بسحر او را کشتم و سحر غالبا کشنده است حکم عمد

دارد

دارد و اگر نداند که او را میکشد میپرسند که قصد کشتن داشتی یا نه اگر گوید
که قصد کشتن داشتم باز حکم عمد دارد و الا حکم شبه عمد دارد و
اگر گوید باسم دیگری خواستم بکنم و بغلط اسم او کردم حکم او
خطای محض است و دیت بر عاقله است نوع دویم آنست که
او سبب شود و کشته شده خود مباشر شود و آن چند قسم است
اول آنکه زهر در طعامی کند و نزد کسی گذارد و او بخورد و بمیرد
و اگر بداند که زهر درین طعام کرده اند و عاقل و ممیز باشد و دانسته
بخورد صاحب زهر نه کشتن خواهد و نه دیت و اگر ندانسته است
که در طعام کرده اند و خورد و مرد اکثر گفته اند که او را بعوض
میکشند مط و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن کرده است
مط میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است و مقدار زهر
غالبا کشنده است او را میکشند و الا از او دیت میگیرند
اگر زهر در طعام صاحب خانه کرد و رفت و صاحب خانه آن
طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مط بدیت
قائل شده اند و بعضی گفته اند که حکم صورت سابق دارد دویم
آنکه چاه عمیقی بر سر راهی بکند و او را بخانه خود بطلبد و بنادانی

آن مهمان در راه بچاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگردد بر
موافق مشهور و بعضی گفته اند که اگر افتادن در آن چاه غالبا
سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته است حکم قصاص
دارد و الا دیت ثابت میشود سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی
بزند و مجروح دوای زهرداری بر جراحت خود بگذارد و بمیرد
اگر جراحت کاری نبوده و او را از استقرار حیات انداخته
بوده جارح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده و دوا
سمی با جراحت شریک شده و او را کشته است اگر معلوم باشد
آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او شده و وارث
میتوانند قصاص همان جراحت را بکنند از جارح اگر قصاص توان
کرد و الا دیت آن جراحت را بگیرد و اگر معلوم نباشد و هر دو
مرده باشد میتوانند وارث نصف دیت را بجراحت زننده
بدهد و او را بکشد بعوض نوع سیم که حیوانی در
قتل با او شریک شود و نیز چند قسم است اول آنکه او را
بدریا افکند و ماهی او را بلع کند پیشتر از آنکه باب برسد
و در اینصورت خلافست بعضی بقصاص قائل شده اند

و بعضی بدیت

و بعضی بدیت و اول گویا اقوی تر است و اگر ماهی دهان
گشوده باشد و او را انداخته و بدهان ماهی بینداز بر اتفاق
قصاص میتوان کرد دویم آنکه کسی را نزد شیر درنده
افکند که نتواند از آن گریخت و او را بکشد یا سگ
درنده را بر او حمله دهد و او را بدرد و مشهور آنست
که قصاص میتوان کرد و بعضی بدیگری قائل شده اند
و اول اوجه است سیم اگر ماری بگذارد بر بدن کسی تا او را
بگزد و یا مانع گریختن او شود تا او را بگزد یا مار بر او بیندازد
بجانب او که او را بگزد و باز کشته شود و در شق اول
اتفاق قصاص میتواند کرد و در دو شق دیگر بنا
بر اشهر و اقوی چهارم آنکه جراحتی بر کسی بزند و درنده
و یا گزنده مانند شیر و مار او را بگزد و هر دو جراحت بمیرد
اکثر گفته اند که اگر دیت از او گیرند نصف دیت میگیرند و اگر
قصاص کنند او را نصف دیت او را بوارث او میدهند و
بعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت نمیدهند و گفته اند
همین حکم دارد اگر دو بنده شریک شوند در کشتن بنده

اگر خواهند بنده را بعوض میکشند و نصف دیت را آزاد میکنند
و یا آقای غلام میدهند پنجم آنکه دستش را میبرند و در بیابانی
که در آنجا درنده کان باشد بیندازند و او را درنده هلاک
نماید مشهور آنست که او را قصاص نمیتوان کرد و می باید
دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص در داده اند نوع چهارم
آنست که انسانی با او (در قتل) شریک شود و آن نیز چند قسم است
اول آنکه دیگری که اقوی و ادخل باشد در قتل با او
شریک شود مثل آنکه مردی چاهی بکند و دیگری بیاید
و شخصی را در آن افکند و بمیرد در این صورت قاتل کسی است
که او را بچاه افکنده و بر حفر کننده چاه چیزی نیست
و همچنین اگر شخصی کسی را از بلندی بزیر اندازد و در میان
راه کسی او را با شمشیر بزند و نیم کند قاتل آن کسی است که
او را بشمشیر زده و هر چند او بشمشیر نمیزد او با افتادن
میمرد دوم آنکه شخصی کسی را نگاه دارد و دیگری
او را بکشد و شخصی دیگر نظر باو کرکشته میشود بکشد
چنانچه ظاهر روایت و قول بعضی از اصحاب است باید بده

با آنچه بر آیشان کند که اگر کسی بیاید ایشان را خبر کند چنانچه
ظاهر کلام بعضی از علما است و گفته اند آنکه کشته است
بعوض میکشند و آنکه نگاه داشته در زندان حبس میشود
تا بمیرد چنانچه او را حبس کرد تا کشته شد و آنکه نگاه میکرده
دیده هایش را کور میکنند سیم کسی که کسی را امر کند
بکشتن کسی چند صورت دارد چهارم آنکه بالغ و
آزاد را امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد و هر چند
داند که اگر نکشد او را میکشند و امر کننده را حبس
میکنند تا بمیرد دوم آنکه مامور طفل غیر ممیز یا دیوانه
باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده مشهور آنست که
امر کننده را میکشند و بر مامور چیزی نیست و این
یکی از آن مواضع است که سبب قوی تر است از مباشر سیم
آنکه مامور طفل نابالغ باشد و آزاد باشد و ممیز باشد و
نیک و بد و حلال و حرام را از یکدیگر فی الجمله فهمد در
این صورت مشهور آنست که بر هیچ یک از امر و مامور
قصاص نیست و عاقله طفل دیت بورثه مقتول میدهد

و در این شق اقوال نادره هم میکرهست چنانچه شیخ طوسی ره
قایل شده است که طفل اگر ده سالش تمام شده است او را
قصاص میکنند و امر کننده را حبس موبد میکنند و ابن
بابویه و شیخ مفید ره گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد
او را قصاص میکنند و بعضی احتمال قصاص کردن امر
یا دیت دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور دور نیست
که کودک را تعزیر کنند و امر را حبس موبد باید
کرد چهارم آنکه مامور غلام کودک ممیز باشد بعضی
گفته اند قصاص بر هیچیک نیست و غلام را به بندگی
میگیرند ورثه مقتول بقدر جنایت او و آقا را حبس
موبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آقا را
میکشند و بعضی گفته که دیت بر آقا لازم میشود
پنجم آنکه مامور غلام بالغ باشد از بعضی روایات
ظاهر میشود که مطلقا آقا را میکشند و فرموده اند که
غلام آدمی از بابت شمشیر و تازیانه اوست و مشهور
آنست که غلام را بعوض میکشند و آقا را حبس میکنند تا بمیرد

و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت کرده از اینکه غلام خود را امر
بکشتن مردم کند آقا را میکشند و غلام را حبس موبد مینمایند
و الا غلام را میکشند و آقا را حبس موبد میکنند قسم چهارم
آنکه بگوید مرا بکش و اگر نکشی ترا میکشم در اینصورت جایز
نیست او را بکشد هر چند کشته شود و اگر بکشد اکثر گفته اند
که هر چند بد کرده است اما چون باذن او کرده است او را
در عوض نمیکشند و بعضی گفته اند او را بعوض میتوان کشت و بنا
بر مشهور که نکشند و بعضی گفته اند که دیت از او میگیرند
و بعضی گفته اند دیت نیز از او ساقط است و مسئله مشکل است
قسم پنجم آنکه کسی را امر کند که خود را بکشد اظهر آنست
که اگر مامور صبی غیر ممیز یا دیوانه است امر را قصاص میکنند
زیرا که مباشر در اینجا ضعیف است و اگر صبی ممیز یا
بالغ باشد بر امر چیزی لازم نمیشود و اگر اکراه نکرده باشد
و محض امر باشد و اگر او را اکراه کرده باشد که اگر خود را
نمیکشی من ترا میکشم در این شق خلاف است بعضی گفته اند
امر را میکشند و بعضی گفته اند نمیکشند و بعضی

گفته‌اند اگر بقتل مشدید تو و تهدید نکرده است او را نمیکشند
مثل آنکه گوید این کارد را بر شکم خود بزن و اگر نزنی من بر شکم
تو میزنم و اگر تشدید و تهدید کند مثل آنکه بگوید این کارد را
بر شکم خود بزن و الا ترا بمقراض ریزه ریزه میکنم در این صورت
اکراه بعمل می‌آید و امر را میکشند و این مسئله نیز در غایت
اشکال است قسم ششم آنکه دو گواه گواهی دهند که فلان
شخص فلان مرد را کشت و وارث بگفته ایشان نزد
حاکم آید و طلب قصاص کند و بحکم حاکم او را بکشد
و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ داده‌اند قصاص
تعلق بگواهان دارد و اگر وارث داند که ایشان
دروغ میگویند و قصاص کند قصاص تعلق بوارث
دارد قسم هفتم آنکه دو کس بر او جراحت زنند و هر دو
سرایت کند و او را بکشند هر دو قاتلند و حکمش
مذکور ~~شد~~ خواهد شد و اگر مندمل شود و باصلاح
آید و دیگری سرایت کند و او را بکشد آنکه جراحتش
مندمل شده قصاص جراحت یا دیت جراحت را از او

میگیرند

میگیرند و او را نمیکشند و آنکه جراحتش سرایت کرده است
میتوانند و اما خلافست که دیت جراحت اول را با او میدهند
و او را میکشند یا نمیدهند نوع پنجم هرگاه کسی چند جراحت
بر کسی بزند و سرایت کند و او بمیرد و اگر موجب دیت
باشند خلافی نیست در آنکه دیت نفس را میدهد و دیت جراحت
ساقط میشود و اگر موجب قصاص باشند در آن سه قول است
اول آنکه قصاص جراحتها را میکنند و آخر او را میکشند
مثل آنکه دستش و گوشش و بینیش را بریده و او مرده یا
بعد از آنکه او را کشته این اعضای او را قطع میکنند
و بعد از آن او را میکشند دوم آنکه ضعیف‌تر در قوی
داخل میشود و قصاص ساقط میشود و او را گردن میزنند
سوم آنکه اگر همه بیک ضربت شده است قصاص بر طرف
میشود و مثل آنکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها
و پاهایش را قطع کرده و مرده همین گردنش را میزنند و همه
ساقط میشود و اگر بچند فعل کرده باشد همه را بعمل می
آورند مثل آنکه اول چشمهایش را کند بعد از آن گوشهایش را
برید پس دستها و پاهایش را برید وارث نیز چنین میکند و اگر

نزد گردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است فصل دوم
در بیان اشتراک جنایات و در آن چند مقصد است اول آنکه
هرگاه چند نفر یکنفر را بکشند خواه همه بر او حربه بزنند که
معلوم باشد که حربه همه دخل در کشتن داشته یا همه او را
بگیرند و از بام بزیر اندازند یا بدریا اندازند یا ریسمان
در گلویش ~~کو~~ بندند و همه بکشند تا بمیرد قصاص
تعلق بهمه دارد اما هرگاه یکی گوشش را برید و باقی بر او
خنجر زدند تا مرد بر آنکه گوش بریده همان قصاص گوش
میکنند و بر آنها قصاص نفس و وارث که ولی خون
اگر بدیت راضی شود از همه ~~یکو~~ یک دیت میگیرد و اگر
ده کس کشته باشند از هر یک یک دیت میگیرند و اگر
خواهد قصاص کند میتواند همه را بکشد اما دیت
زیاده از یک کس را بهمه ورثه قاتلها می‌باید بدهد
مثل آنکه ده کس باشند نه دیت می‌باید بدهد و آن
نه دیت میان ورثه نه نفر بالسویه قسمت میشوند و وارث
هر یک ده یک مجموع را میبرد و اگر یک کس را بکشد

نه یک دیت را

نه یک دیت را بورثه آنکه کشته است میدهد و از آن نه قاتل
زنده میگیرد از هر یک ده یک و بر او نقصانی وارد نمیشود و اگر
دو کس را بکشد بهر یک از وارث دو مقتول نه ده یک میدهد و از
هشت نفر که نکشته هشت یک میگیرد و یک دیت تمام را از کیسه
او میرود و اگر پنج نفر بکشد چهار دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زنده‌ها
میگیرد و همچنین اگر چند نفر دست بر روی کاردی بگذارند و همه زور کنند
و دست کسی را جدا کنند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت دست میگیرد که نصف
دیت آدمی باشد و اگر خواهد دست همه را ببرد و زیاده بر دیت یک دست را
میدهد بایشان و اگر دست یکی ببرد تفاوت دیت از آنها میگیرد و با او میدهد
مثل آنکه سه کس دست او را بریدند و او دست یکی را ببرد دو ثلث دیت دست را
با او میدهند و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیت دست از خود میدهند نوع دوم
هرگاه مرد و زن آزاد مسلمان در کشتن یکمرد شریک شوند میتواند هر دو را بکشد و چیزی
نمیدهد برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از یک زن
یکمرد را بکشند میتواند همه را بکشد و تفاوت دیت را بدهد و همچنین اگر چند
کنیز یا چند کافر ذمی مسلمانی را بکشند همه را میتواند کشت و تفاوت قیمت
و دیت همه را با دیت مرد از او حساب میکنند اگر قیمت با دیت مجموع

زیاده از دیت مرد ازاد باشد زیادتی را میدهند سیم هرگاه مردی
وزنی شریک شوند در کشتن مردی اگر دیت گیرد وارث هر یک نصف دیت
میدهند واگر هر دو را بکشد وارث نصف دیت میدهد ومشهور آنست
که نصف دیت را بورثه مرد میدهند وبورثه زن چیزی نمیدهد وبعضی
گفته اند که ثلث را بورثه زن میدهد ودو ثلث را بورثه مرد میدهد واگر مرد را
کشد زن نصف دیت مرد را بورثه مرد میدهد بنا بر مشهور وبعضی گفته اند
نصف قیمت خود را میدهد وهر جا که رد باید کرد گفته اند اول رد را میدهند
وبعد از ان استیفاء قصاص میکنند چهارم هرگاه بنده وازادی شریک
شوند در کشتن مرد ازادی عمدا وارث میتواند هر دو را بکشد پس نصف
دیت بورثه ازاد میدهد واما غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیت ازاد است
بقدر جنایت او خواهد بود واگر قیمتش کمتر باشد اقا چیزی نمیدهد واگر
قیمتش زیاده از نصف دیت باشد زیادتی را باقا میدهد تا بقدر دیت حر
واگر قیمتش زیاده از دیت حر باشد زیادتی را اعتبار نمیکنند ونصف دیت
ازاد را باقا میدهد واگر اختیار کشتن ازاد کند وبنده را نکشد نصف
دیت ازاد بورثه او میدهد واما غلام اگر قیمتش کمتر باشد اقا چیزی
نمیدهد واقا قیمت غلام را میدهد اگر کمتر از نصف دیت ازاد باشد ونصف

ازاد را میدهد

ازاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد ودر صورت اول زیادتی
که بوارث داده از کیسه او میرود واگر اختیار کشتن بنده تنها بکند
وقیمتش بقدر نصف دیت باشد یا کمتر بر اقا چیزی لازم نمیشود ووارث ان
ازاد نصف دیت میگیرد واگر قیمتش زیاده از نصف دیت ازاد باشد زیادتی را
باقا میدهد مگر انکه زیادتی زیاده از نصف ازاد باشد که انرا باقا نمیدهد
وبقدر نصف دیت میدهد واگر اختیار کشتن هیچیک نکند ازاد نصف
دیت میدهد واقای غلام قیمت غلام را میدهد اگر زیاده از نصف دیت نباشد
واگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد اگر وارث راضی شود والا وارث را
بعد از جنایت از غلام مالک تواند شد که بنده کند ودر مسئله اقوال دیگر
هست که ذکر انها موجب تطویلات پنجم هرگاه غلامی وزنی شریک شوند
در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشند بورثه زن چیزی نمیدهند وباقای غلام
چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده از نصف دیت ازاد نباشد واگر زیاده باشد
زیادتی را میدهند تا نصف دیت وزیاده از نصف را نمیدهند واگر زن را
بکشند بر تنهائی غلام را بنده که میتوانند گرفت مگر انکه قیمتش زیاده از نصف
دیت مقتول باشد که زیاده را باقا میدهند واگر غلام را بکشند ولی اگر قیمتش
بقدر نصف دیت یا کمتر باشد چیزی باقا نمیدهند واگر زیاده باشد زیاده را

میدهند تا نصف دیت ازاد واز زن نصف دیت را میگیرند **فصل**
چهارم در بیان شرایط قصاص است ودران پنج شرطست اول مساوی بودن
در ازادی یا بندگی ودران چند مقصد است اول در قتل عمد مرد ازاد را
بعوض مرد ازاد میکشند وبعوض زن ازاد میکشند اما بشرطی که ورثه زن
نصف دیت را بدهند بورثه مرد وزن ازاد را بعوض زن ازاد میکشند وبعوض
مرد ازاد میکشند ومشهور آنست که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت دیت را
نمیگیرند ودر روایتی وارد شده است که تفاوت میگیرند از مال زن یعنی نصف
دیت مرد وکسی از علما گویا صریحا قائل نشده است دویم مرد در دیت اعضاء
مرد وزن مساویند تا بثلث دیت کل برسد چون دیت عضو بثلث رسید
یا زیاده دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل انکه مردی اگر یک انگشت
زنی را ببرد ده شتر میدهد واگر دو انگشت زن را ببرد بیست شتر میدهد واگر
سه انگشت زن ببرد سی شتر میدهد واگر چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر میدهد
انکه بثلث دیت رسیده ودر مرد چهل شتر است ودر زن بیست شتر سیم
غلام را بعوض غلام وکنیز را بعوض کنیز میکشند اگر قیمت قاتل مساوی قیمت مقتول
باشد یا کمتر باشد واگر قیمت قاتل زیاده باشد بعضی گفته اند قصاص کردن
مشروط است بانکه تفاوت قیمت را باقای قاتل بدهند واختیار قصاص با اقای

مقتول

مقتول است اگر قصاص کند جایز است بنحوی که مذکور شد واگر دیت
طلب کند تعلق میگیرد به بدن غلام اگر قیمت غلام قاتل ومقتول یکی باشد اقای
مقتول میتواند او را بنده خود بگیرد واگر اقای قاتل قیمت غلام مقتول را بدهد
اکثر گفته اند که نمیتواند کرد وبدون رضای اقای مقتول اشکال دارد واگر
قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت مقتول اقای او بنده میتواند گرفت مثل
انکه مقتول قیمتش پنج تومان باشد وقاتل قیمتش ده تومان باشد نصف قاتل را
بنده میکند ونصف دیگر از اقای قاتل خواهد واگر قیمت قاتل کمتر از مقتول
باشد همان غلام را قصاص میتواند کرد وزیادتی را از اقای قاتل غرامت نمیکند
اینها در صورتیست که عمدا کشته باشد واگر بخطا کشته باشد اقای قاتل اختیار
دارد اگر میخواهد غلام را میدهد واگر قیمت مقتول کمتر است قیمت غلام را
میدهد وبعضی گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد
واگر قیمت مقتول کمتر است قیمت مقتول را میدهد واگر قیمت قاتل زیاده
از قیمت مقتول باشد زیادتی از اقای قاتل خواهد بود چهارم
اگر شخصی دو غلام داشته ویک غلام او دیگری را بکشد اقا اگر میخواهد قصاص
میکند وبعوض میکشد واگر میخواهد عفو میکند وهمچنین اگر غلام
اقای خود را بکشد اگر وارث خواهد میکشد او را واگر خواهد میبخشد

پنجم اگر بنده آزادی را بکشد عمداً بنده را بعوض میتوان کشت و وارث
مخیر است میان آنکه او را بکشد یا ببندگی بگیرد بنا بر اشهر و اقوی و بعضی
گفته اند بی رضای آقا ببندگی نمیتوان گرفت و اگر غلامی جراحتی کند
آزادی را عمداً مجروح میتواند او را همان جراحت بکند اگر مورد قصاص
باشد و اگر دیت طلب کند مولی باید دیت آن جراحت را بدهد و بعضی گفته اند
اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد
و اگر مولی دیت نه دهد اگر دیت جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است ببندگی
میگیرد و اگر نه بقدر دیت آزاد ببندگی میگیرد و اگر خواهد میگوید غلام را
بفروشند و بقدر دیت بر میدارد و باقی از آقا خواهد بود و اگر کشتن
یا جراحت کردن بخطا باشد آقا مخیر است میان آنکه دیت را بدهد یا غلام را
بدهد بقدر دیت و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است
دیت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و زیادتی دیت بر او لازم نیست
ششم اگر یک آزاد دو آزاد را بکشد عمداً اگر وارث هر دو مقتول
اتفاق کنند بر کشتن قاتل طلب دیت نمیتوانند کرد و اگر وارث یکی از
کشته شدها بدون رضای وارث دیگری بکشد بعضی گفته اند وارث
مقتول دیگر دیت میتوانند گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند که اینها نمی

حقی

حقی نمی ماند و مسئله اشکالی دارد هفتم هر گاه آزادی دست
راست دو آزاد را ببرد عمداً برای اول دست راستش را می برند و برای
دویم دست چپش را می برند و اگر دست سه کس را ببرد اکثر گفته اند
برای سیم پای راستش را میبرند و اگر دست چهارم را ببرد پای چپش را
میبرند و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم دیت میگیرند و پاهایش را
بعوض دست نمی برند و در مرتبه پنجم و زیاده خلافی نیست که دیت میگیرند
هشتم اگر غلامی دو آزاد را بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری بعضی گفته اند
که مطلق تعلق بوارث آخر دارد و مشهور آنست که اگر وارث اول او را ببندگی
گرفته باشد و بعد از آن دویم را کشته باشد غلام از وارث دویم خواهد بود
و الا از وارث اول خواهد بود نهم جراحتهایی که بر بنده واقع شود اگر در آزاد
مقدری دارد نسبتی که آن مقدر بدیت آزاد دارد همان نسبت را نسبت
بقیمت بنده رعایت میکنند مثل آنکه در آزاد اگر یک دست او را ببرند
یا یک چشم او را کور بکنند یا یک پای او را ببرند نصف دیت آزاد در هر یک
باید داد و اگر یکی از این جنایتها بر بنده وارد شود نصف قیمت باید
داد و اگر جراحت و جنایتی باشد که در آزاد دیتی وارد نشده باشد
در بنده ملاحظه میکنند اگر از عیب آن داشته باشد قیمتش را چند

و با این عیب قیمتش چند است از تفاوت ارش جنایت او و قدر اینجا
آزاد را قیاس بر بنده میکنند یعنی فرض میکنند که این آزاد اگر بنده بود
چند می ارزید و با این جنایت چند از قیمتش کم میشد آن نسبت را با دیت
ملاحظه میکنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود بسبب این جنایت نصف
قیمتش کم میشد نصف دیت آزاد را میگیرند دهم هر گاه آزادی بر بنده
جنایتی کند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آنکه دو دست او را یا دو پای
او را یا ذکر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد مساوی تمام دیت است و در بنده
مساوی تمام قیمت در اینصورت آقا مخیر است میان آنکه غلام را بدهد و تمام قیمت
بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر اول غلام را غصب
کند و آخر چنین کاری بکند در اینصورت آقا هم غلام را میگیرد و هم قیمتش را
و در هر صورت اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه میدارد
و ارش جنایت را میگیرد مثل آنکه یک دست غلام را ببرد غلام از آقا است و نصف
قیمت را می گیرد و اگر جنایت مستوعب قیمت را دو کس بکنند مثل آنکه
یک دستش را یک کس ببرد و دیگری دست دیگرش را ببرد اکثر گفته اند
آقا غلام را نگاه میدارد و از هر یک نصف قیمت را میگیرد و بعضی گفته اند
غلام را بدو میدهد و از هر یک نصف قیمت میگیرد **شرط دویم**

در قصاص

در قصاص آنست که قاتل و مقتول در دین مساوی باشند و در این
باب چند مطلب است اول آنکه مسلمان را بعوض کافر نمیکشند
خواه کافر جزیه دهد یا در امان مسلمانی باشد یا حربی باشد و اگر ذمی
را بکشد که از یهودان یا ترسایان یا گبران باشد حاکم شرع او را
تعزیر میکند و دیت ذمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله
و اگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان و مکرر کشد میان علما اختلاف است
بعضی گفته اند که او را میکشند بقصاص بعد از آنکه وارث کافر تفاوت
دیت مسلمان و ذمی را بوارث مسلمان بدهد و بعضی گفته اند که امام
او را بجهت میکشد که فساد در زمین میکند نه بقصاص و جبر تفاوت دیت
نمیکند و بعضی گفته اند که مطلقا او را نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیت
ذمی را میگیرند و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند و اگر
مقتول زن باشد نصف دیه مرد ذمی را وارث زن میدهند بوارث قاتل و زن
ذمیه بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند و اگر بعوض مرد کشته شود چیزی
بوارث زن نمیدهند چنانچه در مسلمان گذشت دویم اگر کافر
ذمی مسلمانی را بکشد عمداً مشهور آنست که او را و مالش را بوارث مقتول
میدهند اگر خواهند او را میکشند بی رخصت امام و اگر خواهند ببندگی

میکنند و فرزندان نابالغ او را نیز بنده میکنند و بعضی گفته اند
که فرزندان او را بنده نمیتوان کرد و خالی از قوتی نیست و بعضی
گفته اند اگر او را بنده کنند بگیرند مالش از ایشان خواهد بود و اگر او را بکشند
مالش را نمیگیرند و مدلول روایت معتبر که در این باب وارد شده است
که او را و مالش را بورثه مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند و اگر
خواهند بنده خود میکنند و فرزندان او در حدیث ذکر نشده و اگر
بعد از کشتن مسلمان شود او را میتوان کشت و اسلام مانع قتل
او نمیشود یا او را میکشند یا دیت از او میگیرند و متعرض اموال و اولاد
او نمیشوند اما او را بندگی نمیتوان کرد و اگر بعد از آنکه او را بنده
کنند مسلمان شود بندگی او بر طرف نمیشود و ایضا در صورتیکه مسلمانرا
بعمد کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد شیخ طوسی قدس سره گفته است
که اگر مالی دارد دیت را از مال او میگیرند و اگر مالی ندارد امام دیت را
از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزله بندگان امامند و جزیه بامام
میدهند و شیخ مفید ره گفته است که در خطا دیت را از عاقله او میگیرند و ابن
ادریس ره گفته است دیت را مطلقا امام میدهد خواه مال داشته باشد
و خواه نداشته باشد مولف گوید که در شبیه عمد ظاهر ادله آنست

که دیت را

که دیت را از مال ذمی بگیرند سیم اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان
شود او را بعوض نمیکشند و اگر کشته شده از اهل ذمه باشد دیت او را میدهد
چهارم اگر ولد الزنا مسلمان حلال زاده را بکشد مشهور آنست که اگر پیش از
بلوغ شده ولد الزنا باشد او را بعوض نمیکشند و ظاهر کلام ایشان آنست
که دیت هم ندارد و اگر بعد از بلوغ ولد الزنا اظهار اسلام او را بکشد مشهور
آنست که او را بعوض میکشند و بعضی گفته اند حکم کافر دارد و حلال زاده را
بعوض او نمیکشند پنجم اگر کافری مسلمانی اگر مرتد شده باشد بکشد
گفته اند که او را بعوض میکشند و اگر مسلمانی مرتدی را بکشد قصاص نمیکنند
اجماعا و در دیت خلافست و مشهور آنست که دیت هم ندارد و اگر مرتدی مرتدی را
بکشد خلافست که آیا او را بعوض میکشند یا نه و اشکالی دارد ششم اگر
کسی را که قصاص بر او واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن او
بکشد مشهور آنست که او را بعوض میتوان کشت و اگر کسی بر او قتل واجب شده
باشد بسبب زنا یا لواطه و غیر امام یا غیر کسی که شرع او را بکشد نائب شرع
اما بر او قصاص و دیت نیست شرط سیم در قصاص آنستکه قاتل
پدر مقتول نباشد و در آن چند مسئله است اول آنکه اگر شخصی فرزند
خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند هرچند بعمد کشته باشد

کفاره قتل عمد بدهد و دیت بسایر ورثه بدهد و حاکم او را تعزیر میکند
و اگر بخطا کشته باشد کفاره قتل خطا و دیت بدهد و گفته اند اجداد
پدری را نیز بعوض فرزند نمیکشند و فرقی نیست میان آنکه مقتول پسر باشد
یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند و مادر را بعوض فرزند و فرزند را
بعوض مادر میکشند و اجداد و جدات مادری و جدات پدری را بعوض فرزند
زاده و فرزند زاده را بعوض ایشان میکشند و سایر خویشان را بعوض
یکدیگر میکشند دویم هرگاه پدر کسی زن خود را که مادر آن فرزند باشد
بکشد آیا فرزند طلب قصاص مادر از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور میان
علما آنست که نمیتواند کرد و دیت میتواند گرفت و بعضی گفته اند قصاص
میتواند کرد سیم هرگاه دو فرزند بی سعادت بوده باشند یکی مادر را
بکشد و دیگری پدر را فرزندی که مادر را کشته است میتواند پدر کش را
بکشد و پدر کش مادر کش را میتواند کشت و اگر نزاع شود میان ایشان هر یک
خواهند پیشتر بکشند حاکم شرع قرعه میزند باسم هر یک که بیرون آید
دیگری را میکشد بعد از آن ورثه مقتول او را میکشند شرط چهارم
در قصاص آنستکه قاتل کامل العقل باشد و در آن چند مسئله است
اول اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را بکشد او را بعوض نمیکشند بلکه دیت

از عاقله

از عاقله او میگیرند و اگر در حالت عقل بکشد و بعد از آن دیوانه شود او را
میکشند دویم اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ باشد
و خواه کودک او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله میگیرند و بعضی گفته اند
که اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند که اگر قامتش
پنج شبر باشد او را قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین متروکست
سیم اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد مشهور میان علما آنست که او را بعوض
میتوان کشت و ابو الصلاح قائل شده است که او را نمیکشند و دیت از او میگیرند
چهارم هرگاه عاقلی دیوانه بکشد اگر دیوانه قصد او کرده است و او را از خود
دفع کرده و دیوانه کشته شده خونش هدر است نه قصاص لازم میشود و نه دیت
و روایت معتبری وارد شده است که در این صورت دیت را از بیت المال
میدهند و اگر بی سبب او را کشته است و اگر بعمد یا شبیه بعمد او را نمیکشند
و دیت از مال او میگیرند و اگر بخطا کشته است دیت بر عاقله او است پنجم
اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد بنحوی که اگر مست نمیشد
مستحق قصاص میشد خلافست اکثر گفته اند که قصاص میتوان کرد و بعضی
گفته اند که دیت میگیرند و اگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد و مست
شده باشد یا دوائی که باعث بیهوشی شده باشد باو داده باشند و بنادانی

خورده باشد یا بجبر شراب در گلویش ریخته باشد در این صورت ظاهر آنست که قصاص نباشد ششم اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص
نیست و دیت در مال اوست و بعضی گفته اند بر عاقله اوست هفتم
مشهور متاخرین علما آنست که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و جمعی
از علما قائل شده اند که عمد کور نیز حکم خطا دارد و در بعضی روایات
وارد شده است که دیت را از عاقله او میگیرند در سه سال و اگر عاقله نداشته
باشد دیت را از مال او میگیرند در سه سال و در روایت دیگر وارد شده است
که از مال او میگیرند و اگر نداشته باشد امام ع میدهد یعنی از بیت المال
شرط پنجم در قصاص آنست که خونش بحسب شرع محفوظ باشد
و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمان مرتدی را بکشد یا
زانی را که زنای او ثابت شده باشد و مستحق قتل شده در عوض او را
نمیکشند و همچنین قصاص نمی باشد برای کسی که قصاص بر او لازم شده
شده در جراحت و او را قصاص کنند و بسبب آن بمیرد مثل آنکه دست
کسی را بریده دست او را بعوض بریدند و هر چند سعی میکردند
خون قطع نشد تا او مرد یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر او زدند و او مرد و ایضا
قصاص نمی باشد فصل پنجم در بیان دعوی قتل است

والنچه قتل بآن

و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است مقصد
اول در بیان مدعی و کیفیت دعوی شرطست در مدعی که بالغ
و عاقل و رشید باشد در وقت دعوی و آنکه دعوی بر کسی کند که صدور
قتل از او ممکن باشد پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت
کشته شدن مقتول در آن محل نبوده دعوی او را نمیشنوند همچنین
اگر دعوی کند اجتماع جماعتی بر قتل یک کس که اجتماع ایشان بر آن امر
ممکن نباشد نمیشنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند و او را
کشتند مشهور آنست که دعوی او را میشنوند و بعضی شرط میدانند که می
باید دعوی مفصل و محرر باشد پس اگر دعوی کند که میدانم که فلان شخص
پدرم را کشته است و نمیدانم که بعمد کشته یا بشبیه عمد و یا بخطا نمیشنود دعوای او را
و بعضی گفته اند میتوانند میشنوند و دیت میگیرند و اگر چنین ثابت شود و اگر
گوید که میدانم که او بعمد کشته است اما نمیدانم که شریکی داشته یا نه بعضی
گفته اند نمیشنوند و بعضی گفته اند که بعد از ثبوت امر بصلح میکنند بر مقدار
از دیت و همچنین خلافست در آنکه اگر دعوی کند که یکی از این دو نفر پدر مرا
کشته است یا یکی از این ده نفر کشته است بعضی گفته اند که دعوایش باطل است
و بعضی گفته اند که میشنوند و میتوانند هر یک را قسم داد و اگر گواه بکذرانند

که گواهان نیز چنین مجمل گواهی بدهند میشنوند برای آنکه اگر بثبوت رسد
لوث ثابت میشود برای هر یک و اگر بر گردد وارث دعوی یکی بخصوص بکند
قسامه خواهد بود چنانچه ان شاء الله مذکور خواهد شد و شرط دیگر آنست
که دعوای مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه اولا دعوی کند که زید بتنهائی
پدرم را کشته است پس دعوی کند که عمرو بتنهائی او را کشته است یا با زید
شریک بوده است مشهور آنست که دعوی اول و دوم هیچیک را نمیشنوند
و بعضی گفته اند اگر دوم تصدیق او کند و بگوید من کشته ام می شنوند و اگر
اول تصدیق او کند و او بر گردد و بدعوی اول بعضی گفته اند که اند که می شنوند
و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفته اند که هر یک را اگر تصدیق کند بر او لازم
میشود و بعضی احتمال داده اند که قصاص از هر دو ساقط میشود و بر هر یک
نصف دیت لازم میشود و اگر دعوای عمد کند و بعد از آن بر گردد و بگوید
شبه عمد بود یا خطا بود مشهور آنست که مسموع است و باید اثبات کند
مقصد دویم در آنچه دعوی قتل بآن ثابت میشود و از سه چیز است
اول اقرار قاتل بآنکه کشته است او را و اکثر علما را اعتقاد آنست که یکمرتبه
اقرار کافیست و بعضی گفته اند بدو مرتبه ثابت میشود و شرطست که
اقرار کننده بالغ و مختار باشد و آزاد باشد پس اگر نابالغ یا دیوانه اقرار

کنه

کند اعتبار ندارد و اگر کسی بجبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر بنده
اقرار کند اعتبار ندارد چون حق آقا باو تعلق دارد و اگر آقا نیز تصدیق
کند ثابت میشود و اگر اقرار کند بچیزی که موجب قصاص است در حق بنده
اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری که موجب دیت باشد می شنوند
هر چند بنده اقرار نکند تعلق میگیرد بر قبه بنده موافق مشهور و اگر سفیه
که اموال خود را ضایع کند یا کسی که قرض بسیار بهم رسانیده باشد که زیاد
از اموالش باشد و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش
اگر اقرار بقصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار کند بموجب دیت اگر گفته اند
ثابت میشود اما با قرض خواهان در مفلس شریک نمیشود بلکه اداء آن
قروض اگر مالی بهم رسانید میدهد و اگر اقرار کند یکی که من او را بعمد
کشته ام و دیگری اقرار کند که من او را بخطا کشتم وارث مخیرست میان
هر دو و هر یک را اختیار کند دعوای او از دیگری ساقط میشود
و اگر یکی اقرار کند که من او را عمدا کشتم پس دیگری اقرار کند که من کشتم
او نکشته است پس اول از گفتهٔ خود بر گردد قصاص و دیت از هر دو ساقط
میشود و اما از بیت المال میدهد بنابر مشهور و بعضی گفته اند
که وارث مخیر است هر یک را اختیار میکند و دست از دیگری بر میدارد

و مستند مشهور روایتی است که از حضرت صادق ع منقول است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع مردی را بخدمت آنحضرت
آوردند که او را در خرابه دیده بودند که کارد خون آلودی در دست
داشته و کشته در آن خرابه بوده که در خون خود دست و پا میزد
حضرت امیر از او پرسید که چه میگوئی گفت یا امیر المؤمنین
من او را کشتم حضرت فرمود که ببرید او را عوض مقتول قصاص کنید
در اثنای راه که او را میبردند قصاص کنند مردی بسرعت تمام آمد
و گفت که تعجیل مکنید و او را بخدمت حضرت برگردانید
چون بخدمت امیر المؤمنین ع آمدند آن مرد دویم گفت که والله یا
یا امیر المؤمنین او مقتول را نکشته است من کشته ام حضرت ع بمرد
اول گفت چه باعث شد ترا که اقرار بر جان خود کردی
گفت یا امیر المؤمنین ع چه میتوانستم گفت و حال آنکه این گروه
بسیار بر من گواهی میدادند و مرا با کارد خونین نزد کشته یافتند
که خون از او میرفت و من نزد او استاده بودم از ترس کتک
اقرار کردم و من مرد قصابی بودم گوسفندی در پهلوی
خرابه کشتم و مرا بول گرفت و کارد در دست داخل خرابه

شدم

شدم و مرا گرفتند حضرت فرمود که هر دو را ببرید نزد امام حسن ع و بپرسید
که حکم در باب اینها چیست چون هر دو را نزد حسن مجتبی ع بردند و قصه را عرض
کردند فرمود که بگوئید بحضرت امیر المؤمنین ع که اگر این یک کسی را کشته این یک شخص
دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات داده و حق تعالی میفرماید که و من احیاها فکانما
احیی الناس جمیعا یعنی هر کس که زنده کرده است نفسی را پس چنانست که زنده کرده
مردمان را دست از هر دو باید برداشت دیت مقتول را از بیت المال باید داد چون
بحضرت امیر ع عرض کردند تصویب حکم آنحضرت نمود و دیه را از بیت المال داد
دویم گواهست و خلافی نیست در آنکه بدو گواه عادل مرد قصاص ثابت میشود
و بعضی گفته اند که بگواهی یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت میشود قصاص و بعضی
از علماء گفته اند که بشهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما دیه لازم میشود هر چند
بر عمد شهادت داده باشند اما فعلی که موجب دیت باشد مثل قتل شبه عمد
یا خطا یا جراحتها که در آنها قصاص نمیباشد و دیت میباشد مثل شکستن
استخوان یا جراحتی که باندرون رسیده باشد اینها بیک مرد و دو زن و بیک مرد عادل
و قسم ثابت میشود بنابر مشهور و در شهادت مشهور شرط است که صریح
شهادت بدهند مثل آنکه بگویند شمشیر بر او زد و بهمان زدن مرد یا آنکه
انقدر زد او را که بهمان زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد و بهمان بیماری

مرد اگر در این صورت قاتل گوید که راست میگوید که بیمار شد اما بآن بیماری
نمرد بسبب دیگر مرد بعضی گفته اند که قول او مسموع است با قسم و ایضا شرطست
که گواهی گواهان با یکدیگر موافق باشد پس اگر یکی گوید که او را در اول روز کشت
و دیگری گوید که در آخر روز یا یکی گوید که در خانه کشت و دیگری گوید که در بازار
کشت یا یکی گوید که بخنجر کشت و دیگری گوید که بشمشیر کشت ثابت نمیشود
و خلافست که در این صورت آیا لوث ثابت میشود برای این قسامه یا نه و اگر
یکی شهادت دهد که دیدم که او را کشت و دیگری گوید که اقرار شنیدم که او را
کشته ثابت نمیشود کشتن اما لوث متحقق میشود اگر یکی گوید که اقرار کرد
که او را عمدا کشته ام و دیگری گوید که اقرار کرد که او را کشته ام اما تصریح بعمد
نکرد اصل کشتن ثابت میشود و در نوع کشتن قول قاتل مسموعست و اگر
یکی گوید که او را عمدا کشت و دیگری گوید که او را کشت و بر عمد شهادت
ندهد مشهور آنست که قتل ثابت نمیشود اما لوث متحقق میشود و در این
باب چند مسئله است اول دو کس بر دو کس گواهی بدهند که
فلان شخص را کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند که گواهان
او را کشته اند اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه اول کرد قصاص بر دو مرد
ثانی ثابت میشود و اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد قصاص از همه بر طرف میشود

دویم

دویم اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است و دو گواه
دیگر گواهی دهند بر دیگری که او کشته است در این مسئله خلافست بعضی
گفته اند هیچیک را نمیکشند و از هر یک نصف دیت میگیرند اگر گواهی بعمد یا شبه
عمد دهند و اگر بر خطا گواهی دهند از عاقله هر یک نصف دیت میگیرند
و بعضی گفته اند که وارث مخیر است تصدیق هر یک از گواهان که میکند او را اگر
گواهی برای او داده اند میکشد و در مسئله اقوال دیگر است و محل اشکالست سیم
هرگاه دو گواه عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است پس دیگری بیاید
و بگوید من کشته ام او را و این مردی که گواهان بر او گواهی داده اند بیگناهست در این مشهور
میان علماء آنست که وارث میتواند بکشد آنکسی را که بر او گواهی داده اند
و آنکه اقرار کرده است نصف دیت را بدهد بوارث آن شخصی که او را قصاص میکند
و میتواند که او را بکشد که اقرار کرده است و چیزی بوارث او نمیدهند برای آنکه اقرار
کرده است که من تنها کشتم او را و میتواند وارث مقتول هر دو را بکشد اما باید
که نصف دیت بدهد بوارث آنکه گواهی داده و نمیدهد چیزی بوارث آنکه اقرار
کرده است و اگر بدیت راضی شوند از هر یک نصف دیت میگیرد و این مضمون
روایت صحیح است که در این باب وارد شده است و بعضی قائل شده اند که مخیر است
وارث میان قصاص هر یک که خواهد سیم از آنها اگر قتل بازن ثابت

میشود قسامه است یعنی قسمی چند که مدعیان خون بخورند و بآن اثبات
کنند خون را و حق تعالی برای احتیاط در خون مسلمانان و عدم جرأت فسقه بر قتل
ایشان در خون اول قسم را بر مدعی قرار داده اند و اگر در غیر آن بر مدعی علیه بخلاف
حکم اموال که اول قسم متوجه مدعی علیه میشود اگر گواه نباشد و اگر او رد کند مدعی
قسم میخورد و بعضی گفته اند اگر رد نکند و نکول از قسم کند باز ثابت میشود و اما قسامه
در جائیست که لوث باشد یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق قول مدعی
که اگر لوث نباشد بروش سایر دعواها یک قسم متوجه مدعی علیه میشود و بیک
قسم دعوی از او ساقط میشود و اگر قسم را رد کند مدعی قسم میخورد در مثل سایر
دعاوی و در این مقام چند بحث است بحث اول در تحقیق لوث است
و آن چنانکه مذکور شد لوثی است که مفید ظن باشد بر آنچه مدعی دعوی میکند
مثل آنکه یک گواه عادل گواهی دهد که او کشته است یا جمعی از فساق یا کفار
یا زنان یا اطفال گواهی دهند که از گفته ایشان ظن قوی بهم برسد
که او کشته است یا ببیند که او تازه کشته شده و کسی حربه خون آلودی
دارد و نزدیک او ایستاده یا نزدیک او میگریزد یا کشته در خانه جماعتی یافت
شود یا آنکه کشته در میان قبیله یا قریه کوچکی یا محله یافت شود و میان
ایشان دشمنی ظاهر بوده باشد در حق ایشان لوث خواهد بود بنابر مشهور

که اگر

که اگر وارث خون دعوای قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان قسم یاد میتواند
کرد برای اثبات دعوای خود یا آنکه از دور ببیند که مردی حربه حرکت میدهد
و بکار میفرماید و چون نزدیک بیایند کشته را ببینند این نیز موجب لوث است
یا آنکه یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند که یکی از این دو شخص او را کشته
در حق هر یک لوث متحقق است که اگر وارث یکی را تعیین کند قسم میتواند یاد کرد
و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان افتاده باشد در وقت تحاذی
لوث در حق هر یک ثابت است و اگر کشته را در میان دو قریه بیابند بهر یک
که نزدیکتر است لوث ثابت با ایشان متحقق است و اگر نسبتش بهر دو مساوی
باشد نسبت بهر دو لوث ثابت است اما بشرط عداوت ظاهری که در میان او
و ایشان بوده باشد و اگر مقتول پیش از مردن بگوید که فلان مرا ضربت زد
موجب لوث نیست بنابر مشهور و بعضی گفته اند که لوث است و مشهور
آنست که در لوث شرط نیست که اثر جراحتی بوده باشد زیرا که ممکن است
که کشتن بگرفتن نفس یا فشردن خصیه و امثال اینها بوده باشد و اگر کشته را
در خانه بیابند و در آن خانه غلامی بوده باشد لوث نسبت بغلام ثابت میشود
خواه غلام مقتول باشد یا دیگری و وارث با قسامه بر عمد میتواند غلام را
بکشد یا بر بنده که بگیرد اگر غلام دیگری باشد و اگر غلام مقتول باشد

نیز فایده در بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نسبت باهل خانه ثابت و یکی
از ایشان اثبات کند که در وقت کشته شدن او در آن خانه نبوده لوث از او ساقط میشود
و اگر ثابت نتواند کرد بقسم از او دفع میشود بحث دویم در عدد قسامه است
خلافی نیست در آنکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسامه است و بعضی گفته اند که بیست و
پنج قسامه است و این قول بحسب دلیل قویتر است و اول احوط دانسته اند و قسامه
چنانچه در کشتن میباشد در جراحت اعضا نیز میباشد مثل آنکه دست کسی را بریده اند
و لوث نسبت بکسی حاصل است و گواه نیست و مجروح دعوی میکند برای آنکه لوث
بر او ثابت شده بقسم ثابت میتواند کرد اما در عدد قسم در اینجا نیز خلاف است
بعضی گفته اند که هر عضوی که دیت آن برابر دیت آدمی باشد حکمش مانند قتل
که مطلقا پنجاه قسم است بنابر یک قول و بنابر یک قول دیگر در عمد پنجاه است
و در شبه عمد و خطا بیست و پنج و آنچه کمتر باشد باین نسبت کم میشود پس اگر
عضوی را دعوی کند که عمدا بریده و دیت او مثل دیت آدمی باشد مثل آنکه
زبان او را بریده یا بینی او را یا هر دو دست او را بریده بر پنجاه قسم ثابت میشود
و اگر دعوی میکند که یک دست او را بریده یا یک چشم او را کور کرده که دیت او
نصف دیت آدمی است بیست و پنج قسم خواهد بود و اکثر علماء گفته اند که در
اعضا اگر مثل دیت آدمی باشد مطلقا شش قسم است و هر چند کمتر باشد

بهمین

بهمین نسبت کم میشود چنانچه اگر یک دست را بریده باشد سه قسم خواهد بود
و این قول اقوی و اشهر است بحث سیم در بیان کیفیت قسامه است
و حکمش آنست که هر گاه قرینه لوث باشد و بر خصوص شخصی دعوی کند
وارث که فلان شخص مورث مرا کشته است و من علم و اذعان دارم باین و قسم یاد میکنم
برادران و خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع میکند و هر یک قسم یاد میکنند
که فلان شخص فلان مقتول را بعمد کشته است و اگر عدد دعوی کنندگان پنجاه کس میباشند
خواه وارث خود باشند و داخل مدعیان باشند و خواه نباشند و اگر پنجاه
نفر نباشند یا باشند و بعضی قبول قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرر
میکنند تا پنجاه تمام شود مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر باشند هر یک دو قسم
یاد میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد میکنند و اگر پنج نفر باشند
هر یک ده قسم یاد میکنند و در دعوای قتل خطا بیست و پنج نفر قسم یاد
میکنند بنابر قول اقوی و در اعضا بنابر قول اقوی شش و اگر سه نفر
باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر بغیر مدعی هیچ کس نباشد پنجاه
قسم را او یاد میکند و اگر کسری در قسم واقع شود دور نیست که باید
تمام کنند و ظاهر علماء آنست که در قسامه فرقی نیست میان آنکه
مقتول مرد باشد یا زن و در هر دو پنجاه قسم است در عمد و مشهور

آنست که شرطست در قسامه که ذکر کند در قسم کشنده را و کشته شده را
با نسب او بنحوی که امتیاز کی باشد و ذکر کند تنها کشته است و آنکه بعمد یا شریکی
داشته است و آنکه بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا و هرگاه مدعی و خویشان
و قبیله او آن عدد که می باید از قسم یاد نکنند مدعی میتواند که رد کند قسم را
بر منکر که او و قبیله و عشیره او مجموع پنجاه سوگند یاد کنند که او را نکشته اند
و اگر عشیره و قبیله یاد نکنند منکر بتنهائی پنجاه سوگند یاد کند و اگر خود نکول
نماید و قسم یاد نکند و عشیره و خویشان او پنجاه سوگند یاد کنند بعضی گفته اند کافیست
برای دفع دعوا و بعضی گفته اند تا نود سوگند یاد نکند اگر چه یک سوگند
باشد دفع دعوی نمیشود و اگر مطلع پنجاه قسم یا آن عددی که باید یاد کرد
منکر و اقارب او یاد نکنند مشهور آنست که دعوای قتل بر ایشان ثابت میشود
و بعضی گفته اند میتواند منکر رد کند قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد نکند
دعوای او باطل میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوای او ثابت میشود و اگر کافر
دعوای قتل بر مسلمان داشته باشد که کافر برا کشته است و باید دیت
بدهد خلافست که آیا بقسامه ثابت میتواند کرد یا نه و اول مشهور است
و اما کشتن غلام خود را بقسامه ثابت میتواند کرد و بعضی گفته اند
در اینجا یک قسم کافیست و این قول ضعیفست بحث چهارم در سایر
احکام و توابع

احکام و توابع قسامه است و در آن چند مطلب است اول
هرگاه که اهل دعوای قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک کس باشند مثل آنکه
وارث میگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند اگر مدعی سوگند یاد کند
یک پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر قسم را بانها رد کنند دو قولست بعضی
گفته اند پنجاه قسم را بانها قسمت میکنند و اکثر علما گفته اند که هر یک پنجاه
قسم یاد میکنند دویم هرگاه بر دو کس دعوای قتل کند و در یکی لوث
باشد و دیگری لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت است پنجاه قسم یاد میکند
و بنسبت شرکت بر او قتل ثابت میشود پس اگر دعوای عمد کرده باشد و قسم یاد
کند و خواهد او را بکشد باید که نصف دیت او را بدهد و او را بکشد و دیگری
که لوث بر او نیست یک سوگند با او میتواند داد و اگر او رد کند یک سوگند یاد میکند
و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت میشود سیم هرگاه وارث خون متعدد باشد
مثل آنکه مقتول دو پسر داشته باشد و لوث محقق باشد دو پسر با سایر اقارب
مقتول پنجاه قسم یاد میکنند در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ
باشد و وارث حاضر یا بالغ اختیار دارد اگر میخواهد صبر میکند تا دیگری حاضر
یا بالغ شود و اگر میخواهد خود با اقارب پنجاه قسم یاد میکنند و بقدر حصه
او ثابت میشود و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه خود

بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد چهارم هرگاه لوث بر کشتن
شخصی محقق باشد و دو پسر مثلا داشته باشد یکی گوید که آن شخص کشته است
که لوث در او محقق است و دیگری گوید که او نکشته است خلافست که آیا
لوث بر طرف میشود یا باقیست و بنابر مشهور که لوث بر طرف نمیشود پسر اول
پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیت را میگیرد پنجم هرگاه وارث خون غیر
وارث او در قسامه قایم مقام اوست ششم خلافست که متهم بقتل را پیش از
ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعضی گفته اند تا شش روز حبس میکنند
اگر مدعی ثابت نکرد او را رها میکنند و بر این مضمون روایتی هست
و بعضی گفته اند که تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند تا ثابت نشود
حبس نمیکنند و بعضی گفته اند که اگر حاکم شرع را ظن بهم رسیده است که او قاتل
است او را شش روز حبس میکنند و الا فلا و قول نادری هست که اگر مدعی دعوی
کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یک سال حبس میکنند و این قول ضعیف است
هفتم هرگاه کشته در میان انبوه مردم بیابند مانند بازاری که کثرت مردم
در آن باشد و از همه صنف مردم جمع باشند یا بر سر پلی و جسری یا مسجد
جامعی یا در بیابانی که در نزدیک قریه و شهری نباشد در اینجا لوث نمی باشد
و دیه را امام از بیت المال مسلمانان میدهد فصل
ششم

ششم در بیان کیفیت استیفاء قصاص است و در آن چند
مقصد است اول مشهور میان علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم
میشود و بس و اگر وارث خون و قاتل هر دو راضی بدیت بشوند و صلح کنند بر مالی
قصاص ساقط میشود و آنچه صلح کرده اند لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند
و قاتل راضی نشود و گوید مرا بعوض بکش او را جبر نمیتواند کرد بر دیت و اگر قاتل
گوید دیت میدهم تا وارث راضی نشود قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته اند
در عمد یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون اختیار دارد اگر خواهد
قصاص میکند و اگر خواهد دیت میگیرد و قاتل را اختیاری نیست مقصد
دوم در بیان وارث قصاص و دیات بدانکه خلافی نیست میان علما که زن
و شوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه نسبی است و اگر سایر
ورثه صلح کنند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از دیت میراث میبرند
و در سایر ورثه چهار قولست اول آنکه هر کس که میراث مال از دیت میبرد اختیار
قصاص دارد دوم آنکه مخصوص عصبات یعنی خویشان پدری است برادران
و خواهران مادری تنها اختیار قصاص ندارند و نه از دیت میراث میبرند و همچنین
خاله و عمو و عمه و عموهای مادری از قصاص و دیت میراث نمیبرند و بعضی
حکم محروم بودن را مخصوص برادران و خواهران مادری دانسته و در سایر اقارب مادری

جاری نکرده اند زیرا که روایات در خصوص ایشان وارد شده این قول
خالی از قوتی نیست سیم آنکه اگر خویشان پدری و مادری باشند خویشان
پدری تنها و مادری تنها میراث نمیبرند چهارم آنکه زنان را مطلقا اختیار
قصاص کردن و عفو کردن نیست و اختیار با مردانست و اگر بدیت قرار
دهند ایشان میراث میبرند مقصد سیم در حکم وحدت و تعدد
وارثست اگر وارث خون یک کس باشد خلافست که آیا بدون رخصت امام
یا حاکم شرع قصاص میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند موقوف برخصت نیست
و بعد از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص میتواند کرد و بعضی گفته اند
گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکند حاکم شرع
او را تعزیر میکند و چیزی بر او لازم نمیشود و بعضی گفته اند که تعزیر بر او
لازم نمیشود و بر هر تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم
شرع زیاده از قصاص نفس است و این خلاف را اکثر فقها در وارث واحد
ذکر کرده اند اما ظاهر آنست که در متعدد نیز همین خلاف جاریست و دلائل
مشترکست و اگر وارث خون متعدد باشند دو قولست بعضی گفته اند
که هر یک را جایزست استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت و ضامن است
حصه باقی ورثه را اگر هر یک را از دیت بدهد و قول دیگر آنست که جایز نیست

بی‌تعجیل

بی‌تعجیل و بدون اذن دیگران قصاص کردن بلکه همه اتفاق بر قصاص کنند باید
که همه شمشیرها بر دارند و بر گردن او بزنند یا همه یک شخص بیگانه را یا یکی از خودها را
وکیل کنند که او را بکشد پس اگر یکی از ورثه بدون اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع
کرده است و در حکم او دو قولست اول آنکه بد کرده است اما قصاص نمیتوان
کرد او را بلکه سایر ورثه او از او حصه خود را از دیت از آن وارث میگیرند و بعضی گفته اند
از ترکه قاتل که مقتول شده میگیرند و ورثه او از آن وارث که قاتل را کشته میگیرند
و اکثر گفته اند که میان این دو شق مخیرند و قول دویم آنست که او را ورثه
قاتل که مقتول ثانی است بقصاص او میتوانند کشت و باید دیت مقتول اول را
بورثه مقتول ثالث و سایر ورثه مقتول اول بدهند از ترکه مقتول ثانی که قاتل اول است
مقصد چهارم در بیان حکم وارث طفل و غایبست اگر وارث
خون متعدد باشند مثل آنکه مقتول چند پسر داشته باشند و بعضی حاضر اند و بعضی
غایب مشهور آنست که وارث حاضر میتوانند که استیفای قصاص بکنند
بشرط آنکه حصه غایب را از دیت ضامن شوند و بعضی گفته اند که باید انتظار
بکشند تا ایشان حاضر شوند و اگر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند
بعضی گفته اند که انتظار بکشند که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود
و بعضی گفته اند که در این مدت قاتل را حبس میکنند اگر وارث پدر یا جد

پدری که هر یک ولی طفل اند داشته باشد بعضی گفته اند
که ولی میتواند که استیفای قصاص بکند و بعضی گفته اند که صلح بر دیت
اگر مصلحت داند میکند اگر بالغ در میان ورثه باشند بعضی گفته اند که میتواند
قصاص کرد با ضامن شدن حصه طفل یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت
اشکالست مقصد پنجم هر گاه وارث متعدد باشند و بعضی اراده
قصاص نمایند و بعضی اراده دیت کردن و قاتل بدیت دادن راضی شود
یا بمبلغ دیت را صلح کنند یا زیاده میان علما خلافست اکثر گفته اند که آنها
بدیت راضی نشده قصاص میتوانند کرد و باید که رد حصه آنها که صلح
کرده اند از دیت بدهند و بعضی گفته اند که در این صورت قصاص
نمیتوان کرد و باید که بدیت راضی شوند و بر این مضمون احادیث
صحیحه دلالت کرده است و احوط است و لیکن اول اشهر است و اگر عفو
کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص کنند
مشهور میان علما آنست که قصاص میتوانند کرد اما باید حصه
آنها که عفو کرده اند از دیت به ورثه قاتل بدهند و اگر شخصی عمدا
کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور آنست که ورثه مخیرند
اگر خواهند قصاص میکنند اگر خواهند می‌بخشند و اگر خواهند

دیت

دیت میگیرند اگر قاتل راضی باشد بدادن دیت و اگر دیت گیرند از او صرف
قروض مقتول میکنند و بعضی گفته اند که اگر قاتل دیت دهد صاحب قرض باید
ورثه قبول کنند و او را قصاص نکنند مگر آنکه ضامن شوند بقدر
دیت از قروض مقتول را مقصد ششم در بیان حکم تعدد
مقتولانست اگر یک شخص چندین کس را بیکدفعه بکشد مثل آنکه خانه را
بر سر همه منهدم سازد یا همه را بجراحتی بزند که بیکدفعه بمیرند ورثه
جمیع مقتولین صاحب حق خواهند بود و اگر اتفاق کنند و همه بیکبار استیفا
کنند حق خود را همه گرفته خواهند بود و اگر یکی از ایشان بقرعه
یا بی پیش دستی او را بکشد استیفاء او شده خواهد بود و در حق
دیگران خلافست بعضی گفته اند که برای هر یک از ایشان یک دیت
از مال او میگیرند و بعضی گفته اند که حق شان ساقط میشود
و قول اول مشهورتر است و ایضا خلافست که آیا میتوانند بعضی
طلب قصاص کنند و بعضی طلب دیت کنند و اگر چند کس را بتعاقب
کشته باشد یکی بعد از دیگری وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص
کنند خلافست که آیا سابق را تقدم هست یا نه و بر هر تقدیر
اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون رضای دیگران حکمش همانست

که در شق سابق مذکور شد و همان خلاف نهاد دران جاریست
و مشهور آنست که دیگران هر یک تمام دیت را میگیرند مقصد هفتم
در آداب استیفاء قصاص است علما گفته اند که سنتست که امام یا حاکم
شرع دو گواه عادل که مسائل قصاص را دانند حاضر گرداند و در هنگامی
که استیفاء قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد آلتی
که بآن قصاص میکنند بزهر نیالوده باشد و در قصاص نفس نیز گفته اند
که باید آلت مسموم نباشد اگر باعث آن شود که باد کند یا از هم بپاشد
و او را غسل نتوان داد یا کفن نتوان کرد و باید که آلتی که بآن قصاص
میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب زیادتی باو برساند هر چند
قاتل بآلت کند او را کشته باشد و بعضی در این صورت تجویز
آلت کند کرده اند اما باید که زیادتر از ضرر قاتل نباشد و اول احوط است
و مشهور آنست که در قصاص قتل باید که بشمشیر او را گردن بزنند
هر چند او بنحوی دیگر کشته باشد مثل آنکه غرق کرده باشد او را
یا سوزانیده باشد یا بضرب سنگ یا چوب کشته باشد و بعضی
گفته اند که بهمان طریق که کشته باشد او را میتوانند کشت
مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد مثل آنکه از بسیاری لواط او را کشته باشد

یا جادو

یا بجادو او را کشته باشد یا شراب در حلق او ریخته باشد تا او مرده باشد
که در اینها اکتفا بگردن زدن میکنند و اکثر گفته اند که باید که امام شخصی را تعیین کند
برای حد زدن و قصاص کردن و از بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال
نباشد بعضی گفته اند اجرت او را از قاتل یا جانی میگیرند و بعضی گفته اند
از آنکه از برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید که بگذارید که من خود بکشم
خود را یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو
بدون تقصیر قطع کنند و او بمیرد بر او چیزی نیست و اگر زن حامله مستحق حد
یا قتل یا قصاص شده باشد پیش از وضع حمل جایز نیست بر او اقامت حد
یا قصاص کردن برای رعایت فرزند هر چند حرامزاده باشد مقصد
هشتم در بیان احکام متفرقه است و در آن چند مسئله است اول
اگر شخصی دست کسی را ببرد پس دیگری را بکشد اول دست او را برای اول
میبرند بعد از آن او را برای دویم میکشند و همچنین اگر اول کشته باشد
کسی را و آخر دست دیگری بریده باشد باز اول دستش را میبرند و آخر
گردنش را میزنند دویم اگر دو دست کسی را ببرد و دو دستش را
بعوض ببرند پس جراحت مجروح اول سرایت کرد و بهمان جراحت
مرد او را بعوض میکشند و چیزی بعوض دستهای بریده باو نمیدهند

بنابر مشهور و در مسئله اشکالی هست سیم هر گاه قاتل عمد بگریزد
بر او دست نیابند تا بمیرد اکثر علما گفته اند که دیت از مال او میگیرند
و بعضی گفته که اگر نداشته باشد از خویشان نزدیک او میگیرند پس از خویشان
دورتر و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده است و بعضی گفته اند که مطلقا
دیت نمیگیرند چهارم در روایت معتبری منقول است که مردی را نزد عمر
آوردند که برادر مردی را کشته بود عمر او را بدست برادر مقتول داد که
او را بکشد پس او زد او را و گمان کرد که او مرد پس او را یاران او بخانه
بردند و رمقی بود و معالجه کردند تا او باصلاح آمد چون از خانه
بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو قاتل برادر منی
ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را بنزد عمر بردند عمر حکم کرد که او را بکشد
چون بیرونش آوردند میگفت ای گروه مردم این مرا یکبار کشته است چون
او را بنزد حضرت امیر المؤمنین ع گذرانیدند بر حال او مطلع شد
فرمود که بر او تعجیل مکنید تا من بروم بنزد عمر و مسئله را تعلیم او کنم
چون بنزد عمر آمد فرمود که حکم خدا چنان نیست که تو گفته گفت پس حکم خدا
چیست فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول
برای آنچه نسبت باو کرده است پس برادر مقتول او را بکشد چون این را

شنید

شنید دست از او برداشت و او را بخشید برای آنکه ترسید که آنچه
نسبت باو کرده است باو بکنند کشته شود و بمضمون این روایت اکثر قدما
عمل کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر آنکه وارث او را بغیر طریق
حق شرعی قصاص کرده باشد چنانچه ظاهر روایت آنست که اول دو چوب
بر او زده بود که بگمان خود که او را کشته بود پس اگر بشمشیر بگردن او زده
باشد و کاری نیفتاده باشد این حکم ندارد و او را میتواند کشت
پنجم در روایت معتبر از حضرت صادق ع منقول است اگر شخصی
مردی را بکشد و مقتول دستش بریده باشد اگر دستش را در جنایتی بریده اند
که بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده و دیت دست خود را گرفته
و اولیاء مقتول خواهند او را قصاص کنند باید که دیت بریده را
بورثه اش دهند و او را قصاص کنند و اگر خواهند دیت بگیرند باید که دیت
دست را اسقاط کنند و باقی را بگیرند و اگر دستش در جنایتی بریده
نشده باشد و دیت دست خود را نگرفته قاتل را در عوض میکشند
و دیت دست را نمیدهند و اگر دیت گیرند دیت تمام میگیرند حضرت
فرمود که چنین یافته ایم در کتاب امیر المؤمنین ع و اکثر علما باین
روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند که مطلقا دیت دست را رد نمیکنند

ششم بر روایتی معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که اکر
شخصی انکشتان دست کسی را ببرد و دیکری باقی کف او را ببرد اکر خواهد
که دویم را قصاص کند باید که دیت انکشتان را باو بدهد و دیت او را ببرد
و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی کفته اند که دست دویم را
نمیتواند برید باید که ارش بکیرد   فصل هفتم در بیان احکام
قصاص اعضا و جراحات است و در ان چند مبحث است اول انکه
شرطست در قصاص اعضا که عمدا ان عضو را قطع کرده بفعلی که غالبا باعث
تلف میشود یا انکه قصد تلف عضو داشته باشد هر چند ان فعل غالبا
سبب نباشد چنانچه در قتل مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص نفس
مذکور شده در اعضا نیز شرطست که در اسلام و ازادی مثل یکدیکر
باشند یا انکه شخصی که جنایت برو واقع شده کامل تر باشد از انکه
جنایت کرده اند مثل انکه بنده دست ازادی را ببرد یا کافر دست مسلمانی را
ببرد که در این دو صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و اکر زنی عضو مردی را
ببرد زن را قصاص میکنند اکر ان عضو در زن باشد و زیادتی دیتی
از زن نمیکیرند و اکر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند
اکر ان عضو در مرد باشد اما زن تفاوت دیت را می باید بدهد مثل

انکه

انکه مردی یکدست زنی را بریده باشد اکر زن خواهد نصف دیت دست را
که ربع دیت ادمی باشد باو بدهد و دست او را ببرد و پیشتر مذکور شد
که تا ثلث دیت نرسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای
کافر بعوض مسلمانان میکنند و قصاص اعضای بنده را بعوض ازاد میکنند
اما اعضای مسلمان بعوض کافر و ازاد را بعوض بنده قصاص نمیکنند
و ایضا شرطست که عضوی که قصاص میکنند با عضو مقطوع در سلامتی
و علت مساوی باشد یا عضو مقطوع بهتر باشد مثل انکه دست صحیح را
بعوض دست شل نمیبرند بلکه دیت دست شل را میکیرند و دست شل را بعوض
دست صحیح و دست شل هر دو میبرند مکر انکه ارباب خبرت و طبیبان حاذق
خبر دهند که اکر این دست شل بریده شود خونش بند نخواهد آمد تا آدمی
در این صورت دیت میکیرند   مبحث دویم در بیان کیفیت جراحات
و جراحتها که بر سر واقع شود و انرا شجه می نامند باید که در همان موضع
اثر که جراحت کرده است قصاص کنند و طول و عرض الجراحت را بپیمایند
یا بخیر بکیرند که بهمان مقدار قصاص کنند و اول و اخر انرا نشانی بکنند که زیاد
بریده نشود اما عمقش اعتبار ندارد بلکه باید انقدر فرو برند که اسم
ان نوع بر ان صادق اید مثل انکه جراحت موضحه بوده است یعنی استخوان

نمایان شده بوده است در این جراحت ان مقدار ببرند که استخوان
ظاهر شود   سیم شرطست در قصاص جراحت که در ان بیم خطر مردن
نباشد و غالب ان باشد که ان جراحت کشنده نباشد پس اکر چنین باشد
و خطر مردن باشد قصاص نمیکنند بلکه دیت میکیرند مثل انکه حربه بر شکم
زد که باندرون رسید و او هنوز زنده مانده در اینجا قصاص نمیتوان
کرد زیرا که غالبا کشنده است و در اینجا بندرت چنین شده که زنده و همچنین
جراحتی که بر سر بزنند و تا مغز سر بشکافد از این چون محل خطر است
در ان قصاص نیست و دیت میکیرند و ایضا قصاص نمیباشد در شکستن
سر یا شکستن استخوانهای بدن یا بدر کردن استخوان از جای خود
زیرا که خطر هست در اکثر و در بعضی مقدار جنایت را ضبط کرد نمیتوان
مانند شکستن استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار بشکند و بیشتر
نشکند   چهارم خلافست میان علما که ایا پیش از مندمل
شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان یا نه اکثر کفته اند
جایز است و بعضی کفته اند باید که صبر کنند تا معلوم شود که او بان
جراحت نخواهد مرد بعد از ان قصاص کنند زیرا که اکر بان جراحت
بمیرد قصاص نفس لازم میشود و قصاص عضو ساقط میشود   پنجم

کفته اند

کفته اند که قصاص اعضا را تاخیر می اندازند از شدت کرما و سرما با اعتدال
هوا و قصاص باهن میکنند که اسان تر باشد و اکر شخصی چشم مردی را بانکشت
بدر اورد بعضی کفته اند که او نیز میتواند که بانکشت چشم او را بدر اورد بغیر آنست
که باهن کجی بدر اورند که زجر بیشتر واقع نشود   ششم هر کاه شخصی کوش
کسی را ببرد و او بهمان ساعت کوش را بجای خود بچسباند و ملتیم شود مشهور
آنست که قصاص ساقط نمیشود و کوش جارح را میتواند برید و خلافست
که ایا میتواند کفت که تا کوش خود را جدا نکنی من نمیکذارم که کوش را ببرد یا نه
و همچنین اکر بعد از قصاص کوش جارح المجروح کوش خود بچسباند باز خلافست
که ایا جارح میتواند بکوید که کوش خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه و ایضا
همین خلاف در کوش جارح هست اکر بعد از قصاص کوش خود را بچسباند
و بهر حال اکثر کفته اند که اکر خطری در جدا کردن کوش چسبانیده نباشد می باید
که جدا کند برای انکه بعد از جدا کردن حکم میته بهم میرساند و با ان نماز نمیتوان
کرد و جمیع احکام مذکوره محل اشکالات   هفتم اکر اعور یعنی کسی که یک چشم
داشته باشد و یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند او را
قصاص میکنند هر چند بعد بکور میشود و چشمش کور شود باید
که چشم مردم را کور نکند و اکر بر عکس باشد که صحیح العین اعور را کور کند

چون این یک چشم بجای دو چشم اوست اگر دیت دهد می باید دیت دو چشم را
بدهد یعنی دیت تمام انسان را بدهد و اگر قصاص کند مشهور آنست که یک
چشمش را کور کند و دیت یک چشم را نیز میگیرد و بعضی گفته اند که اگر اختیار
قصاص کند یک چشم را قصاص میکند و دیت لازم نمیشود و احادیث معتبره بر قول
اول وارد شده است هشتم هر گاه کسی نور دیده کسی را ضایع کند و حدقه بحال
خود باقی باشد او را قصاص میکنند بهمان نحو که حدقه باقی باشد و نور دیده اش
زایل شود چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق ع منقول است که شخصی
نزد عمر آمد و دعوی کرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب بر دیده او نزول
کرده و دیده هایش بحال خود است اما هیچ نمیبیند آن شخص گفت که من دیت چشم را
باو میدهم او قبول نکرده است عمر عاجز شد و هر دو را نزد امیر المؤمنین ع
فرستاد که میان ایشان حکم نماید جنایت کننده دیت داد و او راضی نشد تا آنکه
دو دیت دادند او راضی نشد و گفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را
گرم کردند و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش بر هم اطراف چسبانیدند
و آینه را در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند
در آینه تا نور دیده اش برطرف شود و حدقه اش بحال خود ماند و اکثر
علما باین مضمون عمل کرده اند نهم قصاص نمیباشد در ابروها

وموی سر

وموی سر و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی و در بریدن ذکر قصاص میباشد و تفاوتی نیست میان
ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه نکرده اما ذکر صحیح را اگر جماع نتواند
کرد بعوض ذکر عنین که جماع نتوان کرد نمیبرند بلکه ثلث دیت آنرا میگیرند و در خصیها
نیز قصاص میباشد مگر آنکه بترسد که خصیه دیگر نیز ضایع شود که در این صورت
دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است بعضو معیوب و بر عکس گفته اند
که عضو صحیح را بعوض عضوی که خون در آن بهم رسیده باشد قصاص میکنند
اگر چیزی از آن نیفتاده باشد و بینی که احساس بوها کند بعوض بینی که احساس
بوها نکند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش کر میبرند و اگر بعضی از بینی را بریده باشد
ملاحظه میکنند که نسبت بجمیع بینی او چه نسبت دارد همان قدر را میبرند مثل آنکه
اگر بریده شده نصف بینی اوست نصف بینی جانی را میبرند همان قدر را
نمیبرند زیرا اگر ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد که اگر بهمان قدر ببرند تمام بینی
جانی بریده شود اگر یکجانب بینی را بریده باشد از همان جانب قصاص
میکنند و این احکام همه در گوش جاریست و گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ
کرده میبرند و اگر گوش دریده را ببرد خلافست بعضی گفته اند گوش صحیح را میبرند
و دیت پاره کردن را باو میدهند و بعضی گفته اند گوش او را تا آنجا که گوش مجروح

صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره شده ارش میگیرند یازدهم
در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنا بر مشهور و بعضی
گفته اند که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است بجهت زیاده بروید قصاص میکنند
و اگر دندان کسی را بکند چند قسم است اول دندان صحیح اصلی را بعوض
دندان صحیح اصلی میتوان کند دوم اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکند
و خود دندان زیادتی داشته باشد زیادتی او را بعوض میکنند و اگر نداشته
باشد دندان اصلی بعوض نمیکنند و دیت میگیرند سیم اگر بالغی دندان
شیر را انداخته و دندان نو در آورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز نینداخته
مشهور آنست که در آن قصاص و دیتی نیست و انتظار میکشند تا دندانهای دیگر او بروید
و عوض آنها بیرون آید اگر از دندان نو درست روئیده بعضی گفته اند چیزی بر او
لازم نیست و اکثر گفته اند که ارش لازم است یعنی غلامی که در این صفت یک دندان
نداشته باشد یا همین غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوتی داشته
باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند و میگیرند و اگر دو روئیده
سیاه یا کج یا بغیر صفت دندانها یا کوتاه تر از آنها در این صورت ارش میگیرند چنانچه
مذکور شد و اگر دندانهای دیگر روئید اکثر گفته اند که رجوع میکنند باهل
خبره تا اگر گویند ممکن است بروید مدتی انتظار میکشند و بعضی گفته اند

تا یکسال

تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی اگر نروید اکثر گفته اند قصاص میتوان
کرد که دندان او را بکنند و بعضی بدیت قائل شده اند که برای دندان طفل
یک شتر میدهند چهارم اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچ دندان شیر نداشته
باشد در این صورت خلافی نیست که قصاص میباشد و لیکن اگر اهل
خبره وقوف گویند که این دندان عوضش خواهد روئید اکثر گفته اند
تاخیر میکنند قصاص و دیت را تا آنکه بروید یا یاس حاصل شود که نمی
روید پس اگر نروید قصاص یا دیت ثابتست و اگر صحیح و سالم بروید
بعضی گفته اند که ارش ثابت میشود و نه دیت و مشهور آنست که ارش
می باید بان معنی که مذکور شد و بعضی احتمال داده اند که در این صورت
قصاص ساقط نمیشود زیرا که آن عطیه تازه ایست که خدا باو داده است
و اگر معیوب بروید ارش عیب را میگیرند و اگر دندان جنایت کننده
بعد از قصاص بروید بار دیگر قصاص نمیکنند بنا بر مشهور پنجم
در قصاص دندان شرطست که مثل آنرا قصاص کنند پس دندانهای
پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض
دندانهای چپ و بر عکس قصاص نمیکنند دوازدهم
در احکام زیادتی و نقصان عضو جانی و مجنی علیه است اگر کسی یک

انگشت دست و اگر کم باشد دست کسی ابرد که انگشتانش
تمام باشند اگر دیت گیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص کند
خلافی نیست در آنکه دست ناقص را بعوض دست کامل میتوان
برید اما خلاف است در آنکه با طلب دیت انگشت ناقص میتوان کرد یا نه
بعضی گفته اند که میتوان گرفت و بعضی گفته که نمیتوان گرفت و بعضی
گفته اند اگر آن انگشت خلقت کم بوده یا بآفت آسمانی افتاده عوض ندارد
و اگر بقصاص بریده اند یا دیت آن را گرفته اند دیت انگشت را میباید بدهد
و قول اول مشهورتر است مطلب دویم در بیان احکام دیات
و در آن چند فصل است فصل اول در بیان مقدار و احکام
دیات و انواع قتل است و در آن دو مقصد است مقصد اول
در بیان مقدار دیت قتل است دانستی که قتل بر سه قسمست
عمد و شبه عمد و خطا اما دیت قتل عمد یا صد شترست که هر یک
مسنه باشند یعنی پنج یا زیاده داشته باشند یا دویست گاو
یا دویست حله یعنی که هر حله دو جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی
یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم و در قتل عمد قصاص لازم
میشود با شرایطی که مذکور شد و اگر بدیت راضی شوند دیت یکی

از اینها

از اینهاست و اگر راضی نشود مگر بزیاده از اینها باید آنقدر بدهند که راضی
شود و دیت عمد در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام بعضی از قدماء
علماء هزار حله است که هر حله دو جامه است و حله مستند معتبری ندارد
و مشهور میان علماء آنست که قاتل مخیر است هر یک از اینها را که خواهد میدهد
و بعضی گفته اند که اگر قاتل از جماعتی است که غالب اموال ایشان شترست مانند
اهل بادیه شتر میدهند و اگر غالب مال ایشان گاو است گاو میدهند و همچنین
در سایر اجناس و مشهور در دیت شبیه عمد اگر شتر بدهند آنست که سی و
سه شتر ماده دو ساله پا در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله پا در چهار
و سی و چهار شتر پنجساله پا در شش آبستن بدهند و ظاهر حدیث
آنست که همه شتر نر جهانیده باشند و بعضی گفته اند که سی شتر ماده
دو ساله و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و در سایر دیتها مثل
سابق است و این دیت موافق مشهور در عرض دو ساله داده میشود و این
دیت و دیت سابق هر دو از مال قاتل است داده میشود و دیت خطا موافق
مشهور بیست شتر ماده یکساله پا در دو است و بیست شتر نر دو ساله
پا در سه است و بیست شتر دو ساله پا در سه و سی شتر ماده سه ساله
پا در چهار و بر قولی دیگر بیست و پنج شتر ماده چهار ساله و بیست و پنج شتر

ماده دو ساله و بیست و پنج شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر ماده
چهار ساله و این دیت در عرض سه سال داده میشود و خواه دیت قتل باشد
و خواه دیت اعضا و بر قاتل نیست و بر عاقله اوست چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل
آنست که در عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را در اشهر حرم بکشد یعنی ماه
ذی القعدة الحرام و ذی الحجه و محرم و رجب میباید یک ثلث دیت بر دیت
بیفزاید و بدهد از هر جنسی که دهد و جمعی از فقها بر آنند که اگر در حرم مکه بکشد
نیز این حکم دارد و اکثر متاخرین گفته اند مستندی ندارد و غافل شده اند
در تهذیب و کلینی هم حدیثش مذکور است و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه
حرام بعضی گفته اند یک ثلث کافیست و بعضی بدو ثلث قائل شده اند که اضافه
باید کرد و در دیت اعضا اگر در اشهر حرم باشد یا در حرم واقع شود چیزی
زیاده نمیشود و دیت زن در جمیع اجناس مذکوره نصف دیت مرد است و اگر
ولد الزنا اظهار اسلام کند موافق مشهور مثل دیت مسلمان است و بعضی
گفته اند مثل دیت کافر ذمیست و بعضی گفته اند که در اصل دیت ندارد و دیت
ذمی یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند
خلاف اکثر گفته اند که هشتصد درهم است و در بعضی از روایات

چهار هزار

چهار هزار درهم وارد شده و در بعضی موافق دیت مسلمان نیز وارد شده است
و حمل کرده اند بر کسی که عادت کرده باشد بکشتن ایشان امام میتواند
که دیت ایشان را تغلیظ کرده اند تا رفع جرأت او بشود و بنابر مشهور دیت ذمی
زنیه چهار صد درهم است و دیت غلام قیمت اوست مادام که زیاده از دیت
حر نباشد و اگر زیاده باشد بدیت آزادی میگردد و نیز یا در جراحات اعتبار میکنند
و جراحات اعضای او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی بر او
واقع شود که در آزاد نصف دیت باشد در او نصف قیمت خواهد بود چنانچه مذکور شد
مقصد دویم در بیان درهم و دینارست موافق نقدهای این زمان
چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با قاتل و جانی است
و غالبا غیر طلا و نقره متعارف نیست داده شوند باید که مقدار درهم
و دینار معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علماء که دینار در ایام
جاهلیت و اسلام تفاوت نکرده است و دینار و مثقال شرعی
یکی است و هر یک موافق اشرفی تمام الوزن دو بیستی چهار دانگ و نیم
مثقال صیرفی است یعنی سه ربع مثقال صرافانست پس هزار دینار
بحسب این زمان هزار اشرفی تمام عیارست و در زمان سابق چون
نقره گران تر و طلا ارزانتر بوده یکدینار مساوی ده درهم بوده است

لهذا ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شده است و در این زمان
از هم برابر نیز تفاوت بیشتر شده است و چون بنابر مشهور اختیار
با قاتل است زیاده بر مقدار ده هزار درهم ایشان را جبر نمیتوان کرد اگر چه
احوط آنست که دیت دهنده بحساب طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر سال
او وزن تحقیق کردم موازی شصت و سه دینار فارسی است اعنی سه بیستی
موافق عباسی ده دانکی قدیم و اگر موافق وزن ده دانک و نیم بدهد درهم موازی
شصت و شش دینار و نیم جو و از نوزده جو فی یک دینار خواهد که از سیزده عباسی
و نیم کمتر باشد پس دیت مرد آزاد که ده هزار درهم است بوزن ده دانکی قدیم
شصت و سه تومان است و بوزن ده دانک و نیم جدید شصت و شش تومان و
سه هزار و صد و پنجاه و هشت دینار و دیت زن نصف این مبلغ است
و دیت اهل ذمه موافق مشهور که هشتصد درهم است بوزن جدید پنج تومان
و سه هزار و پنجاه و سه دینار و سایر دیات بعد از این مذکور میشود
انشاء الله تعالی بر این قیاس است و باین حساب معلوم میتواند شد **فصل**
دوم در اسباب ضمان که موجب دیت میگردد
و آن بر سه نوع است **نوع اول** آنکه مباشر باشد نه بعید و آن افراد
بسیار دارد اول طبابت کردن مشهور میان علماء آنست که اگر طبیب به غیر

باشد

باشد یا معالجه طفل یا دیوانه بدون رخصت ولی شرعی او کند یا بالغ را
بی رخصت او معالجه کند ضامن است که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق
باشد و برخصت بیمار معالجه کند و تلف شود چند قول است یکی آنکه ضامن است
مطلقاً و می باید دیت بدهد هر چند گناه کار نباشد و بعضی گفته اند که
ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر پیشتر ابراء ذمه او کرده است بیمار ضامن
نیست والا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که هر که طبابت بکند یا بیطاری کند باید که برائت بگیرد از ولی او والا او
ضامن است و در حدیث دیگر منقول است که آنحضرت حکم کرد بضمان بودن
ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را بریده بود **دویم** آنکه کسی که
در خواب بود وی کسی بغلطد یا بسبب دیگر کسی را بکشد یا مجروح کند
اکثر گفته اند که دیت بر عاقله او است و بعضی گفته اند که از مال خود
میدهد **سیم** هر گاه مرد در جماع قبل یا دبر بزن خود یا در فشردن
او در بر گرفتن او عنف بکند که زن بمیرد مشهور آنست که دیت
بر مال او لازم است **چهارم** مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خود
بگیرد که بحائطی یا بر دوش برادمی بخورد و او را بکشد یا جراحتی بکند از مال خود
ضامن است که دیت بدهد **پنجم** هر گاه کسی بر کسی صدا بزند و او مرد

واگر صدا بر بالغی زند که عاقل باشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن غالب
حاصل خواهد بود که از آن صدا مرده است و بر او چیزی
بر او لازم نیست و اگر او مرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن
آن صدا بمیرد مشهور آنست که دیت بر او لازم میشود در مال و بعضی گفته اند که دیت
بر عاقله او است و همچنین است حکم اگر شمشیری بر کسی حمله کند و او بمیرد **ششم**
هر گاه شمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن بچاهی یا از بامی افتد
یا شیری او را بدرد بعضی گفته که باید دیت بدهد و بعضی گفته اند که اگر
کور باشد دیت میدهد والا دیت بر او نیست و بعضی گفته اند که اگر
در گریختن بی اختیار باشد بر او دیت لازم است **هفتم** هر گاه دو کس
در دویدن بیکدیگر بخورند و هر یک بمیرند وارث هر یک نصف دیت
از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی بمیرد نصف دیت بر دیگری لازم میشود
و بعضی موافق روایتی بکل دیت قائل شده اند و اگر دو غلام بیکدیگر
بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است و اگر یکی بمیرد نصف دیت
او برقبه زنده تعلق میگیرد و اگر دو سوار در تاختن بر یکدیگر بخورند
اگر هر دو با اسبان بمیرند نصف دیت هر یک و نصف قیمت اسبش
بر ورثه دیگری لازم است که از مال او بدهند و اگر یکی بمیرد با اسبش

بر دیگری لازم

بر دیگری لازم است بنابر مشهور و اگر دو طفل نابالغ سوار شوند
یا ایشان در بر یکدیگر بخورند و بمیرند نصف دیت هر یک بر عاقله دیگری است
هشتم اگر شخصی در میان تیراندازان بگذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد
اگر تیرانداز گفته باشد که با خبر باش و او شنیده باشد و باز آمده باشد
خونش هدر است و اگر نگفته باشد یا گفته باشد و او نشنیده باشد
یا شنیده وقتی که او را حذر ممکن نباشد دیت بر عاقله تیرانداز است
و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته باشد در میان بگذرد و تیر بر آن کودک
بخورد و بکشد بعضی گفته اند که دیت بر آنست که کودک را بر دوش گرفته
و بعضی گفته اند که دیت بر عاقله تیرانداز است **نهم** روایتی وارد شده است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع دختری بر دوش دختری سوار شده
دختر دیگری چوبی یا دستی بر دختر دوم زد و او برجست و دختر او
از دوشش افتاد و مرد حضرت فرمود که آن دو دختر هر یک نصف
دیت او را بدهند و اکثر علماء باین روایت عمل کرده اند و بعضی
دیگر قائل شده اند که دیت او سه حصه میشود یک حصه تعلق بدختر
میدهد که سوار شده و از ساقط میشود و آن دو دختر هر یک
ثلث را میدهند و بعضی گفته اند که اگر دختری که او را برداشته

بوبعضی اختیار برجسته است تمام دیت را از وی میدهد که چوب نخورده است
واگر باختیار برجسته است تمام دیت را خود میدهد دهم
مشهور میان علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد
ضامن است تا او را بخانه بر گرداند اگر برنگرداند میباید که دیت او را بدهد
مگر آنکه ثابت کند که او را دیگری کشته است پس از او دیت ساقط میشود
و این در صورتیست که او ناپیدا شود و اگر او را مرده بیابند و اگر لوث برو
نباشد اکثر گفته اند که باز دیت برو لازم است و بعضی گفته اند که
دیت از او ساقط میشود و اگر او را کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را
ثابت نکند بعضی گفته اند که او را بعوض می توان کشت و اکثر گفته اند
که دیت میدهد و بعضی گفته اند که اگر لوث متحقق باشد نسبت با
شخصی که او را برده بر دیگری بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه
ثابت شود آنکه قسامه برای او شده او را میکشد و اگر شبه عمد یا خطا
ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر لوث نباشد از آنکه او را از خانه
بیرون برده است دیت میگیرند و از عمر بن ابی المقدام منقول است
که گفت من در مسجد الحرام بودم و ابو جعفر دوانیقی از خلفای بنی عباس
مشغول طواف بود مردی او را ندا میکرد که ای امیر این دو مرد شب بخانه

برادرم

برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه من و بسوی من برنگشت
و بخدا سوگند که نمیدانم چه کردند با او دوانیقی گفت که چگونه دیدی با او
گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و باز بخانه خود برگشت با ایشان گفت
که فردا وقت نماز عصر در همین مکان نزد من بیایید چون روز دیگر وقت
نماز عصر نزد او حاضر شدند دستش در دست امام جعفر صادق بود
بحضرت عرض کرد که میان ایشان حکم کن حضرت فرمود که خود میان
ایشان حکم کن حضرت را سوگند داد که میان ایشان حکم کند پس برای
آنحضرت جای نماز از حصیر گستردند و حضرت بر روی آن نشست
و دو خصم آمدند و در برابر آنجناب نشستند چون ایشان دعوی و جواب
دعوی بنحو روز گذشته عرض کردند حضرت بکاتب خلیفه خطاب کرد
که ای بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلعم فرمود که هر که مردی را
از خانه بیرون برد ضامن است مگر آنکه گواه بگذراند که او را بخانه
برگردانیده است ای غلام این ابو و کرد نیشرا بزن گفت یابن رسول الله
من او را نکشتم من او را نگاه داشتم و فلان کارد بر او زد و او را کشت
حضرت فرمود که ای غلام دست از او بدار و رفیقش را بکش رفیق
گفت یابن رسول الله من عذابی نکردم او را بیک ضربت کشتم

حضرت برادر مقتول را گفت که گردن بزن این را بقصاص برادر و آنکه
او را نگاه داشته بود حکم فرمود که بزندان برند و تا زنده باشد
در زندان باشد و هر سال پنجاه تازیانه اش بزنند مؤلف
گوید حضرت در این واقعه بعلم خود عمل کردند چون بعلم امامت میدانستند
که ایشان او را کشته اند باین تدبیرات ایشان را باقرار آوردند مانند اکثر
قضایای جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین ع یازدهم
طفلی را اگر بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر دهند و بعد از آنکه بیاورد
و مادر و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست او را سوگند
میدهند و قولش مسموع است مگر آنکه معلوم باشد که این غیر آن طفل است
در اینصورت می باید دیت آن طفل را بدهد اگر طفل دیگر بیاورد که محتمل باشد
که آن طفل است دوازدهم اگر دایه در خواب بر روی طفل بگردد
و او را هلاک کند روایات بسیار وارد شده است که اگر غرض از دایه شدن
طلب فخر و عزت بوده دیت بر مال اوست و اگر از جهت فقر و تنگدستی
دایه شده است دیت بر عاقله اوست و اکثر قدما باین روایت عمل
کرده اند و اکثر متاخرین قائل شده اند که دیت مطلقا بر عاقله است و اول
قویتر است سیزدهم در روایتی از حضرت صادق منقول است

که در باب

که در باب دزدی که بخانه زنی رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با آن زن
جبرا زنا کرد و فرزند آن زن خواست که او را دفع کند فرزند را کشت
و اسباب را برداشت که بیرون برد زن دزد را کشت حضرت فرمود که
از وارثان دزد دیت پسر را میگیرند و چهار هزار درهم برای آن زن که بجبر او
زنا کرده از مال دزد میگیرند و خون دزد هدر است و اکثر قدما عمل بروایت
کرده اند و متاخرین مناقشه در بعضی احکام آن کرده اند چهاردهم در روایت
دیگر از آنحضرت ع منقول است که در باب زنی که در شب زفاف یار
خود را آورد و در حجله خود پنهان کرد چون شوهر اراده مجامعت کرد یار
از پرده در آمد و خواست شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و او را کشت
و زن شوهر را کشت حضرت فرمود که زن باید دیت آن یار را بدهد
که او را فریب داده و بانخانه آورده و زن را بقصاص شوهر میکشند
جمعی از علما گفته اند که خون یار هدر است و دیت ندارد پانزدهم
در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع چهار
کس با هم شراب خوردند و دو کس مجروح شدند و دو کس کشته شدند
حضرت فرمود که آن دو کس که کشته شدند بر آن دو کس است که مجروح شدند
و دیت جراحت خود را از دیت کشتها کم میکنند و در روایت دیگر

وارد شده است که دیت دو مقتول را بر قبایل چهار کس حواله میکنند
و در روایت دیگر وارد شده که دیت مقتول بر قبیلهای چهار کس حواله
میکنند و دیت دو مجروح را از دیت کشتها بر میدارند **شانزدهم**
در روایت معتبر وارد شده که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع شش
طفل در میان نهر فرات بازی میکردند یکی از ایشان غرق شد و از پنج نفر
که مانده بودند دو نفر شهادت دادند که از سه نفر دیگر او را غرق کردند و آن سه نفر
شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند حضرت فرمودند که آن دو نفر
که کی بر ایشان شهادت داده اند سه خمس دیت را بدهند و آن سه نفر
که دو کس بر ایشان گواهی دادند دو خمس دیت را بدهند و اکثر متاخرین
این حکم را مخصوص از واقعه دانسته اند با وجود لوث و قسامه قائل شده اند
نوع دویم آنست که سبب شده باشد نه مباشر و آن نیز افراد بسیار
دارد **اول** سنگی نصب کند یا چاهی بکند و کسی پا بر سنگ
بر اید و بیفتد یا در چاه بیفتد و عبور اگر اینها را در ملک خود کرده
باشد و کسی بسبب آن هلاک شود ضامن نیست مگر آنکه شخصی را
بخانه تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار باشد یا سر چاه را پوشیده
باشد و باو بگوید که این سنگ یا چاه بر سر راه است در اینصورت

اکثر گفته

اکثر گفته اند ضامن است دیت او را و همچنین اگر در صحرائی مباحی کرده باشد
بر او ضمانی نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد برخصت او باز ضامن نیست
و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است
و اگر در شارع چاهی کنده باشد و کسی در ان بیفتد و عبور اگر در شارع تنگی
باشد یا در شارع گشاده و در میان شارع که غالبا محل مرور آدم است بکند اکثر گفته اند
که مطلقا ضامن است و اگر شارع فراخی باشد و در کنار شارع بکند در جائی
که بر ان مرور اتفاق نیفتد اکثر گفته علما واضح نمیشود و اگر برای مصلحت آب خوردن
عامه مسلمانان یا از برای جمع شدن آب باران باشد اکثر گفته اند که ضامن نیست
و بعضی در اینجا نیز بضمان قائل شده اند و بعضی گفته اند که اگر باذن امام کنده
ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای مصلحت خود کنده باشد ضامن است
بیت الخلا که در شارع مفتوح میکنند ضامن است دیت هر که دران عبور
یا مجروح شود بنابر مشهور **دویم** اگر کسی مسجدی بر کنار شارع بسازد
و سبب تلف کسی شود بعضی گفته اند که ضامن نیست و بعضی گفته اند
که اگر باذن امام ساخته است ضامن نیست و بنابر مشهور که احیاء آن زمانی
در طریق مسلمانان جایز نیست مسجد ساختن حرام است و مطلقا
ضامن است **سیم** اگر کسی فرزند خود را بکسی بدهد که شنا تعلیم او کند

و او غرق شود اگر تقصیری کرده ضامن است دیت آن طفل را و اگر تقصیری
نکرده است خلافست اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی حکم بضمان کرده اند
و اگر طفل یا دیوانه را بی اذن ولی شرعی برد که شنا تعلیم کند و غرق شود ضامن است
چهارم اگر ده نفر منجنیقی ببندند و سنگ رد شود بر یکی از ایشان
واقع شود و عبور خود یا نفر دیگر شریک کند در قتل او یک عشر حصه مقتول را
ساقط میشود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک دیت او لازم میشود
و اگر منجنیق را بر شخص مخصوص ببندند و بقصد او بیندازند و بر او
واقع شود و عبور حکم قتل عمد دارد و باعث قصاص میشود و بعضی از
علما موافق روایتی قائل شده اند که اگر سه کس شروع کنند در خراب کردن
دیواری و بر یکی از ایشان فرود آید و او بمیرد جمیع دیت او بر دو نفر
دیگر لازم میشود و اکثر گفته اند که چون خود نیز دخیل بوده است بر هر یک
از انها ثلث دیت لازم میشود **پنجم** هرگاه دو کشتی در اثنای حرکت
بر یکدیگر بخورند و هر دو بشکنند و اموال و نفوس تلف شوند اگر باد
اختیار از دست هر دو گرفته و بی اختیار ایشان واقع شده هیچیک
ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان حرکت کرده و صاحب کشتی که کشتی را
میراند و صاحب مال یکیست نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی

هدر است

هدر است و نصف قیمت هر کشتی و آنچه در ان بوده است از اموال
بر صاحب کشتی دیگر است و اگر کشتی از مال اجاره است و اموال از دیگران
است نصف دیت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن جمیع اموال
هر دو کشتی خواهد بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف
شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص میکنند بر ایشان لازم میشود و اگر
بخطا کرده اند دیت بر مال ایشان لازم میشود **ششم** اگر کسی در ملک
خود یا در زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف
کرد او ضامن نیست و اگر دیوار را متصل بشارع یا بخانه همسایه بنا کرده
اگر راست ساخته یا مایل بخانه خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف
شود ضامن نیست و اگر دیوار را مایل بخانه همسایه یا مایل بشارع ساخته
خراب شود یا بعد از ساختن میل کند بشارع یا بخانه همسایه و تواند
علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در دیوار ظاهر شد و علاج نکرد
تا خراب شد در همه اگر کسی تلف شود یا مجروح شود ضامن است
علی المشهور **هفتم** مشهور میان علما آنست که جایز است
ناودان بر راه مسلمانان نصب کردن و همچنین چوبها از دیوار
بیرون آوردن و پنجرها و روزنها ساختن مادام که مرتفع باشند

وضربه پیاده و سوار و کجاوه نرسانند اکثر روایات وارد شده است
که حضرت امیر المؤمنین صاحب الامر ع که ظاهر شود اینها را از سر راه مسلمانان
بر طرف خواهد کرد و بنابر مشهور که جایز است اگر بیفتد و کسی را بکشد
یا مجروح کند یا مال کسی را تلف کند خلاف است در ضامن بودن صاحب
ناودان و غیر آن و جمعی کثیر از علما قائل شده‌اند که ضامن است دیه نفوس
و قیمت اموال را از مال خود بنابر ضمان و اگر آنچه از ناودان بیرون است
بیفتد خلافی میان قائلین بضمان نیست که همه را ضامن است و اگر همه ناودان
بیفتد که بعضی در میان دیوار است و بعضی بیرون اکثر گفته‌اند که حکم
نصف آن تلف شده است ضامن است و بعضی گفته‌اند که قیاس میکنند
قدر بیرون از دیوار و قدر اندرون را بر نسبت اندرون ضامن نیست
و بر نسبت بیرونی ضامن است هشتم اگر آتش در ملک دیگری بی رخصت
او برافروزد و باد آتش را با امتعه و اموال او برساند و باعث تلف نفوس
و اموال شود همه را ضامن است و اگر در ملک خود یا زمین مباحی آتش
برافروزد و چنین مفسده مترتب شود اگر مظنه تعدی به همسایه
نباشد یا اکتفا بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست و اگر
در وقت وزیدن باد تند زیاد از قدر حاجت برافروزد و آتش

در خانه همسایه

در خانهٔ همسایگان بیفتد ضامن است بنابر مشهور نهم اگر کسی در میان
شارع بول کند و پای کسی از آن بلغزد و بیفتد و بمیرد بعضی گفته‌اند که ضامن است
دیهٔ او را و همچنین اگر پای کسی بدرآورد و در شارع بیندازند و بشکند او ضامن است
و اکثر گفته‌اند که ضامن نیست و اگر در راه آب بپاشند و کسی بلغزد یا اسب کسی بلغزد
و اسب یا صاحبش تلف شود یا پوست خربزه یا هندوانه یا خیار و امثال اینها را
چیزهای لغزنده و بر سر راه بیندازند و کسی بسبب آن تلف شود یا مال کسی
ضایع شود خلافست میان علما بعضی در اینها همه حکم بضمان کرده‌اند و بعضی گفته
حکم ضامن نیست و بعضی گفته‌اند که اگر اینها را دید و میتوانست حذر
کردن و نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله خالی از اشکال نیست
دهم اگر کوزه را بر بام خانهٔ خود بگذارد و بیفتد بشارع و کسی را تلف
کند یا مال را ضایع کند اگر تقصیری در گذاشتن نکرده مشهور آنست که ضامن نیست
یازدهم اگر شتر مست شود یا حیوانی سرکش و موذی شود یا سگ
درنده باشد باید که صاحبشان محافظت اینها بکند و اگر نکند جنایت اینها را
موافق مشهور ضامن است و اگر نداند که اینها چنین اند یا داند و تقصیری در باب
محافظت اینها نکرده باشد ضامن نیست و اگر اینها بر کسی حمله کنند و او برای
دفع ضرر از خود چیزی بر اینها بزند و بمیرد ضامن نیست و اگر از غیر جهت دفع

بکشد ضامن است و اگر گربه به کسی ضرر رساند میتوانش کشت
دوازدهم اگر حیوانی بطویلهٔ حیوان دیگر برود و آن را بکشد
یا مجروح کند مشهور آنست که اگر صاحبش تقصیر در حفظ آن کرده است
ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوانی صاحب خانه او را که داخل
شده است بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از
حضرت صادق ع منقول است که در زمان حضرت رسالت پناه ص
گاوی خری را کشته مرافعه بخدمت حضرت آوردند و وقتی که حضرت امیر
المؤمنین ع و ابوبکر و عمر و جمعی دیگر از صحابه حاضر بودند حضرت
فرمود که ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت که یا رسول الله ص
حیوانی حیوان دیگر را کشته است چیزی لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود
که تو حکم کن میان ایشان او نیز مثل جواب اول حضرت فرمود که یا علی تو
حکم کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله ص اگر گاو در طویلهٔ خر داخل
شده و او را کشته صاحب گاو ضامن قیمت است و اگر خر داخل طویلهٔ گاو شده است
و گاو او را کشته است ضامن گاو نیست پس حضرت رسول الله ص دست
بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی را که بعد از من کسی را
قرار داده است که بحکم پیغمبران حکم میکند سیزدهم اگر کسی داخل

خانه

داخل خانه دیگری شود و سگ صاحب خانه او را میگزد اگر برخصت
صاحب خانه داخل شده صاحب خانه ضامن است و اگر بی رخصت داخل
شده ضامن نیست و باین مضمون احادیث بسیار است چهاردهم
دابه کسی جنایتی که بر کسی بکند چند قسم دارد اول آنکه صاحب دابه
سوار باشد و راند در این صورت مشهور آنست که سوار ضامن است
آنچه جنایت کند دابه بدست خود اجماعا و بسر خود بنابر مشهور
و جنایتی که بپا کند ضامن نیست دویم آنکه سوار شده و ایستاده
باشد در این صورت مشهور آنست که ضامن است جنایت سر و دستها
و پاها را سیم پیاده باشد و سر دابه را بکشد ضامن جنایت سر
و دستها هست و ضامن جنایت پاها نیست چهارم آنکه پیاده
باشد و پیش انداخته باشد و بر این مشهور آنست که جمیع جنایات
او را ضامن است پنجم آنکه در جمیع این صور دیگری دابه را رم
بدهد و باین سبب جنایتی بکند ضمان بر آنکسی است که او را رم داده
بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد
که دابه رم کند جنایتی که بکند بر اوست ششم آنکه دابه از دیگری
باشد و شخصی کرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه نباشد

در همه اقسام مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست که صاحب
ضامن جنایتها است نه سوار و اگر در این صورت دابه سوار را بیندازد
صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه علوت بعضی
از مکاریان مکه است هفتم آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر
غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر او است و اگر بالغ باشد جنایت بر بدن
کسی واقع شود تعلق بقیمت غلام میگیرد و بعضی گفته اند که اگر برخصت
مولا سوار شده است بر مولی و اگر جنایت بر مال کسی واقع شده اکثر گفته اند
مولی ضامن است ولیکن بعضی گفته اند که او را سعی میفرمایند که دیت را
کسب کند و بدهد فصل دویم که چند موجب با یکدیگر جمع
شده باشند و از این چند قسم است اول آنکه مباشر و سبب با یکدیگر
جمع شوند غالباً مباشر اقوی است مثل آنکه کسی چاهی بکند و دیگری
شخصی را در آنجا بیندازد یا یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را
بکشد و امثال اینها که در این مواضع مباشر قویتر است و گاهی باعتبار
نادانی مباشر سبب اقوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در ملک
غیر بکند و در او را پوشیده باشد و دیگری نداند که چاه در آنجا است
سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است و از این باب فرضها

در پیش

در پیش گذشت و گاه هست که دو سبب با هم جمع میشوند مثل آنکه کسی
سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری چاهی کنده اول پایش بسنگ برآمده
و بعد از آن بچاه افتاد چون اول سنگ سبب شده اکثر گفته اند که او ضامن است
و در این مقام تعارضست که مسئله زبیه اسد اذکر میکنند یعنی گودالی
که میکنند اند که شیر در آن بیفتد و شکار کنند و در حدیث صحیح از حضرت
باقر منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع چهار نفر دیدند که یکی
شیری در زبیه افتاده بود یکی پایش لغزید و افتاد و بدیگری چنگ
زد که وقت و او نیز بسیم چسبید و هر چهار بگودال افتادند و شیر
ایشان را هلاک کرد حضرت امیر المؤمنین ع در باب ایشان حکم کرد که اول
طعمه شیر بود که بسبب افتاد و فرمود که ورثه اول ثلث دیت بود ثره دویم
بدهند و ورثه دویم دو ثلث دیت بورثه سیم بدهند و ورثه
سیم تمام دیت بورثه چهارم بدهند و در روایات دیگر وارد شده
از حضرت صادق ع که چنین واقعه در عین اتفاق افتاد و حضرت
امیر المؤمنین همچنین حکم فرمودند که قبائل این جماعت که بر سر زبیه
ازدحام کرده بودند باید که بورثه اول ربع دیت بدهند و بورثه
ثلث دیت و بورثه سیم نصف دیت و بورثه چهارم یکدیت

تمام بدهند و علما را در توجیه این دو روایت سخن بسیار است و فقیر نیز
در تصانیف خود در این مقام تحقیقات کرده ام که این رساله محل ذکر آنها نیست و احتیاج
باین مسئله کم واقع میشود فصل سیم در بیان دیت اعضا است
و آنها بر دو قسم است یکی آنکه تقدیری از شارع بخصوص آنها وارد شده است
و در آنها ارش است یعنی فرض کنید که اگر این شخص بنده باشد بسبب این جنایت
چه مقدار نقص از قیمت او بهم میرسد همان تفاوت را نسبت بدیت آن شخص حساب
میکنند مثل آنکه اگر بنده بوده ده ایک قیمتش کم میشد در اینجا ده ایک دیت او را
میگیرند و قسم دیگر آنست که از شارع بخصوص دیتی در آن وارد شده است و ضابطه
آنست که آنچه در آدمی دو تا است در هر دو یکدیت است و در هر یک نصف دیت
مانند چشم و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست مانند ذکر و زبان یکدیت است
و هر یک انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد اول در دیت موی سر
و ریش است مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکند که موی سر مرد بر آن
شود و نروید تمام دیت مرد لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت لازم میشود
و همچنین در موی ریش مرد اگر نروید تمام دیت است و اگر بروید ثلث
دیت و بعضی گفته اند در موی سر و ریش هر یک که نروید صد اشرفی
باید داد و مستند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند که هر یک

از سر و ریش

از سر و ریش اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند اگر موی سر بروید
صد اشرفی است و موی سر و ریش اگر بروید ثلث دیت آدمی و اگر موی
سر زن را بیرد یا بتراشد اگر نروید تمام دیت زن لازم میشود و اگر بروید
مهر مثل آن زن ثابت میشود و بعضی گفته اند که اگر بروید ثلث دیت زن
لازم میشود و در روایت معتبر وارد شده در باب کسی که موی سر زن را
بتراشد او را میزنند زدنی دردآورنده و حبس میکنند او را در زندان
مسلمانان تا معلوم شود که مویش میروید یا نمیروید اگر بروید مهر مثل زنان
خویشان او را از او میگیرند و اگر نروید دیت تمام از او میگیرند و بعضی
گفته اند که مدت معلوم کردن که میروید یا نمیروید یکسال است و در روایتی نیز این
مضمون وارد شده است بعضی گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافیست
و اگر خلافش ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از سر یا ریش را
ازاله کند از بعض را با کل سر قیاس میکنند و بآن نسبت دیت میگیرند
دویم در موی ابروها گفته اند که در هر دو پانصد اشرفی است
و در هر یک دویست و پنجاه اشرفی خواه بروید و خواه نروید و جمعی
گفته اند که اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند که در هر دو مجموع
دیت الحاجبین است و در هر یک نصف دیت و بعضی گفته اند در هر دو

ثمان

واوّل اشهر آنست سیّم در موی مژگانها اگر ازاله کند و نروید خلاف است
بعضی گفته‌اند که اگر هر دو چشم باشد تمام دیت النفس است و از یک چشم
نصف آن و اگر بروید ارش است و بعضی گفته‌اند خواه بروید و خواه نروید
ارش است و در موهای دیگر بدن تقدیر وارد نشده است اگر موجب نقصی باشد
ارش خواهد بود چهارم در کور کردن هر دو چشم تمام دیت النفس است
و در هر یک نصف آن و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و احول و شب کور
و غیر آن پنجم در پلک چشمها خلاف است اکثر گفته‌اند که پلکهای هر دو چشم را
که قطع کند تمام دیت النفس لازم میشود و در هر چشم نصف آن و در
هر یک پلک ربع آن و بعضی گفته‌اند در پلک بالا دو ثلث دیت چشم است
و در پلک پایین یک ثلث و اکثر گفته‌اند در پلک بالا دو ثلث دیت
چشم است و در پلک پایین نصف دیت چشم و بر این مضمون حدیث
صحیح وارد شده و اقوی تر است بنابراین از مجموع پلکهای سه دانگ
دیت انسان کم میشود و حمل کرده‌اند بر صورتی که زیاده از یک کس
ببرد یا بعد از دادن دیت بعضی باقی را ببرد و چون مستند صریحی
نیست در آنکه در مجموع تمام دیت است و در نیست که در مجموع نیز همین
مقدار ثابت اما کسی از فقها ندیده‌ام که باین قول قائل شده باشد

و اگر کسی

و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند دیت النفس او
لازم میشود و اگر چشم دیگرش کور مادرزاد باشد یا بآفت آسمانی کور شده
باشد و اگر کسی کور کرده باشد و او دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد
یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیت لازم میشود و موافق مشهور
اما این قید از اخبار ظاهر نمیشود و اگر حدقه چشم کور یک چشم درست مانده باشد
و چیزی نمیبیند و کسی از آن بکند مشهور آنست که دیت آن ثلث دیت چشم
صحیح است و بعضی ربع گفته‌اند پنجم در دیت بینی است و در آن تمام دیت است
اگر جمیع را قطع کند با استخوان یا از پایین استخوان جمیع آنچه نرم است
ببرد و اگر بشکند بینی را و باصلاح نیاید و فاسد شود باز تمام دیت
لازم میشود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته‌اند که صد اشرفی
میدهد و اگر شل و ناقص بماند دو ثلث دیت میدهد و در روثه
بینی اکثر گفته‌اند نصف دیت است و بعضی گفته‌اند ثلث دیت آن است
اما در تفسیر روثه خلاف است اکثر گفته‌اند که دیوارست که در میان سوراخهای
بینی است و بعضی گفته‌اند در سر بینی است و در سوراخهای بینی اگر دریده باشد
خلاف است بعضی گفته‌اند در هر یک ثلث دیت است و این قول قوی‌تر است
و بدانکه کتاب ظریف مستند اکثر احکام دیات است و از کتابهاییست

که حضرت امیر المؤمنین ع برای عمال خود نوشت که در باب دیات بآن عمل کنند
و اگرچه اکثر علما سندش را ضعیف دانسته‌اند اما فقیر سندش را در نهایت صحت
میدانم و در هر جا که کتاب ظریف میگوییم اشاره بآن کتابست و در آن کتاب مذکور است
که اگر روثه بینی را قطع کند یعنی کنارش پانصد اشرفی میدهد و اگر تیر یا نیزه
سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث
دینار است یعنی اشرفی و اگر مسدود شود یعنی باصلاح آید دیتش خمس دیت دویست
که صد دینار باشد و اگر سوراخ بپرده میان برسد و رخنه کند و از سوراخ
نکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ کرده است یعنی یک
پرده را با نصف دیوار میان و اگر یک پرده با جمیع دیوار میان سوراخ
کند و پرده دیگر را سوراخ نکند شصت و شش دینار و دو ثلث دینار
میدهد و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتئم شود و باصلاح آید
و اکثر فقها از این مضامین غافل شده‌اند و بعضی دیگر نقل کرده‌اند و در حدیث
دیگر وارد شده که کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی میدهد و آن را
نیز بغیر از یحیی بن سعید دیگری متعرض نشده ششم دیت گوش است
و در هر دو تمام دیت النفس است و اگر در هر یک نصف دیت و این در صورتیست
که تمام گوش بریده شود حتی نرمه گوش از طرف حد خواه گوش شنوا باشد

و خواه کر

و خواه کر و اگر بعضی از گوش را ببرند آن بعض را مساحت میکنند و بآن نسبت
از دیت میگیرند و بعضی گفته‌اند در بریدن نرمه گوش ثلث دیت گوش است
و در دریدن گوش ثلث دیت گوش گفته‌اند و بعضی از علما در شل شدن
گوش که آویخته شود دو ثلث دیت گوش است و اگر شل شده را کسی ببرد
ثلث دیت گوش میدهد هفتم دیت لبهاست و خلافی نیست در آنکه
اگر کسی هر دو لب کسی را ببرد تمام دیت النفس لازم میشود و در دیه هر یک
از لبها خلاف است بعضی گفته‌اند که در لب بالا ثلث دیت و در لب پایین دو ثلث
دیت و بعضی گفته‌اند در لب بالا دو خمس دیت است که چهارصد دینار است
و در لب پایین سه خمس که ششصد دینار است برای آنکه لب پایین ابدا نگه
میدارد و روایتی بر این مضمون وارد شده و بعضی گفته‌اند که موافق
کتاب ظریف که در لب بالا نصف دیت است و در لب پایین دو ثلث دیت است
و بنابراین لازم می‌آید که در هر دو لب زیاده از دو لب دیه باشد و این
خلاف اجماع و سایر اخبارست مگر آنکه فرق باشد میان آنکه باهم ببرند
یا جدا ببرند و بعضی گفته‌اند در هر یک نصف دیت است و تفاوتی میان
بالا و پایین نیست و بعضی از محققین متأخرین اختیار این قول کرده‌اند
و مسئله مشکل است و اولی صلح است و اگر بعضی از لبها بریده شود مساحت

میکنند واز بعضی روایت چنانست که دیت لب بالا بنصف دیت میکنند وحد لب پایین از طرف
عرض آن مقداری است که از بن دندانها جدا است وطولش بقدر دهان
تا گوشه لبها واما لب بالا عرضش آن مقدار است که از بن دندانها جدا است متصل
بدو رخسارهای بینی وانچه درازی آنست تا گوشهای لب وانچه از گوشهای لب
گذشته است داخل لبها نیست واگر لبها در هم کشیده شوند که بیکدیگر متصل
نشوند ودندانها را نپوشانند بعضی گفته اند تمام دیت لبها لازم آید
واکثر گفته اند که ارش باید گرفت واگر لبها سست واویخته باشند دیتش
دو ثلث دیت لبهاست واگر کسی از لبهای اویخته را ببرد ثلث دیت میدهد
ودر کتاب ظریف مذکور است که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان
شود ومداوا کنند وملتیم شود دیتش صد دینار است واگر چنین که نمایان
دیتش صد وسی وسه دینار است وثلث دینار واگر لب پایین شکافته
شود ودندان نمایان شود وملتیم شود دیتش صد وسی وسه دینار
وثلث دینار است واگر چنین نماند دیتش سیصد وسی وسه دینار
وثلث دینار است واکثر علما گفته اند که سوراخ شدن هر یک از لبها که بشود
اگر باصلاح بیاید ثلث دیت از لب است واگر باصلاح اید خمس دیت
از لب است هشتم دیت زبانست اگر زبان صحیح را از بیخ ببرند

تمام دیت او لازم میشود واگر زبان لال را ببرند ثلث دیت اوست
واگر بعضی زبان لال را ببرند بمساحت جمیع زبان دیت میکنند واگر بعضی زبان
صحیح را ببرند مشهور آنست که بنسبت حروفی که کم شده است وعبارت از تکلم نتواند
بالفاظ عرب با جمیع حروف که بیست وهشت حرفست میکنند نه بنسبت مساحت
زبان ومجموع دیت را بر مجموع حروف بالسویه قسمت میکنند وبآن نسبت
میکنند مثل آنکه نصف زبانش را بریده اند وچهارده حرف کم شده است نصف
دیت را میگیرند وبعضی گفته اند که هر دو را اعتبار میکنند واگر باعتبار حروف
بیشتر میشود آنرا اعتبار میکنند ودر بعضی روایات عدد حروف بیست
ونه وارد شده است بنا بر آنکه همزه والف را غیر یکدیگر گرفته اند واول اقوی
واشهر است وبعضی گمان کرده اند که فرق میان همزه والف آنست که اول متحرک
ودوم ساکن واین غلط است زیرا که مخرج همزه در حلق است ومخرج الف در
فضای دهان است واینمعلوم است که فرقست میان تا خذ وقال با آنکه
هر دو ساکن اند وبعضی از اهل عربیت گفته اند که بنای بیست وهشت
بر اسم است زیرا که اسم الف وهمزه هر دو است وهمزه نام مستحدث است
که تازه بهم رسیده است پس حروف بیست ونه اند ونامهای آنها
بیست وهشت است پس معلوم شد که حدیث بیست ونه وجهی

بلکه اوجه است اگر کسی خواهد نکته بگوید که همزه حساب کرده اند والف را حساب
نکرده اند برای آنکه زبان در مخرج الف دخل ندارد بخلاف همزه برای آنکه در همزه
نیز چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان در آنها دخل
ندارد وحساب کرده اند مانند با ومیم وگویا حروف تهجی که برای اطفال مینویسند
لام را برای الف الحاق میکنند والفی که در اول است برای همزه میگویند چون اول ملفوظ
الف همزه است وچون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان
کرد لهذا لام را پیش از آن در آورده اند وخصوص لام شاید برای این باشد
که با الف افتتاح کلمه طیبه لا اله الا الله است افتتاح اسلام وایمان باید
باشد آمدیم بر سر مطلب اگر در حروف بعضی بهم نرسد مانند تا از او
یا کند تر سخن گوید باید ارش بگیرد وهمچنین اگر ادای حروف را بخوبی که او
میکرد نتواند کرد واگر حروف را صحیح از مخرج ادا نتواند کرد مثل آنکه را لام گوید
دور نیست که حکم نقصان حرف داشته باشد واگر یک کسی جنایتی
کرد ونصف حروفها برطرف شد ودیگر جنایتی دیگر کرد ونصف آنچه
باقی مانده بود برطرف شد ربع مجموع دیت را از دویم میگیرند واگر زبان
طفلی را ببرند که هنوز بسخن نیامده باشد اکثر گفته اند که تمام دیت
لازم میشود واگر بحدی رسیده باشد که اطفال دیگر سخن میگویند

دران سن وسخن نگوید وکسی زبانش را ببرد ثلث دیت میدهد
واگر بعد از بریدن بسخن آید وبعضی از حروف را گوید معلوم میشود
که زبانش آفت نیافته بقدر حروفی که کم شده است دیت میگیرند واگر جنایتی
بر کسی بکنند واو دعوی کند که زبانش لال شده اکثر گفته اند که بقسامه
اثبات میکنند ودر روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
مردی چیزی بر سر مردی زد واو دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی بیند
ودماغش بوی چیزی نمیشنود ولال شده است وحرف نمیتواند گفت حضرت
فرمود که اگر راست گوید سه دیت آدمی باو میباید بدهد گفتند یا امیر المؤمنین
چه دانیم که او راست میگوید فرمود که برای امتحان شامه اش لته سوخته را
از نزدیک بینی او بدارید که دودش بدماغش رود اگر سرش را دور کند
وآب از دماغش جاری شد دروغ میگوید والا راست میگوید
وبرای امتحان باصره اش برابر قرص آفتاب اورا بدارند اگر دیده
اش را بر هم زند دروغ میگوید والا دیده اش باز میماند راست میگوید
وبرای امتحان زبانش سوزنی بر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون میآید
دروغ میگوید واگر خون سیاه بیرون میآید راست میگوید بعضی باین عمل کرده اند
واگر جنایتی بر زبان کسی وارد شود که لال شود ودیت بگیرد وبعد از آن دیت

زبانش کشوده شود بعضی گفته اند دیت را پس میگیرند و بعضی گفته اند سخن گفتن
علیحده ایست از جانب خدا پس نمیگیرند دیت را **نهم** دیت دندانهاست
و در مجموع دندانها یکدیت تمام است و مشهور آنست که دیت بر بیست و هشت دندان
قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست و هشت باشد حکم دندان زاید دارد که دیتش
ثلث دیت اصلی است و بیست و هشت دندان چهار را ثنیه میگویند دو از بالا و دو
از پائین و چهار دیگر بعد از آنها را رباعیه میگویند دو از بالا و دو از پائین و بعد از
این چهار دیگر را انیاب میگویند یعنی نیش و این دندانها بلند است و چهار دندان
بعد از آنها را ضواحک میگویند که غالبا در وقت خنده ظاهر میشوند و دوازده
دندان دیگر دندان آسیا است از هر طرف سه دندان از بالا و سه دندان از پائین
و دوازده دندان پیش را مقادیم میگویند و شانزده دندان که بعد از ایشانست
مواخیر میگویند و مشهور آنست که دوازده پیش در هر یک پنجاه دینار است
که نصف عشر دیت باشد مجموع ششصد دینار میشود که سه خمس دیت باشد
و در هر یک شانزده دندان مواخیر بیست و پنج دینار است که مجموع چهارصد
دینار باشد دو خمس دیت مرد و از زن نصف این مقادیر است اگر بثلث
دیت برسد و تفاوتی نیست میان دندان سفید و سیاه و زرد و اگر
بحسب خلقت چنین روئیده باشد و اگر بعلت سیاه شده باشد در

ثلث دیت

ثلث دیت اصلی است و اگر جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث دیت آن دندان را
میدهد چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که اگر چیزی بدندان بزنند یکسال
انتظار میکشند اگر افتاد دیت میگیرند پانصد درهم و اگر نیفتاد و سیاه شد دو ثلث
دیت میگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است و در کندنش
نیز ارش است و بعضی گفته اند در کندنش ربع دیت دندان است و اگر دندان
زاید را با دندانهای اصلی ضایع کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی نمیدهد
و اگر تنها کنده باشد ثلث دیت اصلی میدهد که در جنب آنها واقع شده
و اگر در میان مقادیم است ثلث پنجاه دینار میدهد و اگر در میان مواخیر است
ثلث بیست و پنج دینار میدهد و بعضی گفته اند در دندانهای زیاد ارش
میگیرند و اگر بجنایت کسی دندان شکافته شود و بیفتد دیت آن دو ثلث
دیت آن دندان است و بعضی ارش گفته اند و در روایت ظریف نصف دیت
دندان است و اگر دندان شکافته شده را کسی بکند بعضی ثلث دیت آن
دندان گفته اند و بعضی ربع موافق کتاب ظریف و بعضی ارش و اول اظهر است
و در این شکی نیست که اگر دندان را با پاهایش بکنند زیاده بر دیت دندان
نمیدهند و اگر آنچه بیرون و ظاهر است از دندان بشکند و پاهایش بماند
اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد و بعضی گفته اند بنسبت مجموع

حساب میکنند و میدهد **یازدهم** دیت گردن است اگر بشکند
و کج بماند تمام دیت میدهد و همچنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود
تمام دیت گفته اند لازم میشود و اگر درست شود و نتواند بجانب چپ
و راست درست نظر کند یا لقمه را بدشوار فرو برد مشهور ارش است
دوازدهم دیت دو استخوان است که یکطرف بگوشها متصل میشوند
و یکطرف بذقن و آنرا چانه میگویند اگر هر دو جا کنده شود بی دندانها
یکدیت تمام است و اگر با دندانها باشد دو دیت تمام و اگر جدا شوند
اما خاییدن یا سخن گفتن دشوار شود ارش لازم میشود **سیزدهم**
دیت دستها است و خلافی نیست در آنکه در قطع یکدست نصف
دیت انسانی است و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلافی نیست
اگر دست را از زند ببرند یعنی مفصل کف و ساعد صادق است
که دستش را بریده اند و این احکام در این جاریست و اگر از مرفق ببرند
خلافست بعضی گفته اند باز همان دیت دست است و چیزی زیاد نمیشود
و بعضی گفته اند که دیت دست میدهد و ارشی هم میدهد برای زیادتی
ساعد که مابین مرفق و زند است و بعضی گفته دو دیت دست میدهد
یکی برای دست تا زند و یکی برای زند تا مرفق و قول آخر ضعیف است

و قول اول

و قول اول احوط است و قول ثانی خالی از قوت نیست و همچنین اگر دستش را
از دوش ببرند هر سه قول در آن هست و بنا بر قول آخر سه دیت
خواهد بود و اگر بعد از آنکه دستش را از زند بریده باشد دیگری از مرفق
ببرد بعضی بارش قائل شده اند و بعضی بدیت دست و اگر دیگری
از دوش ببرد باز این قولها است و اگر بعد از زند دیگری از دوش
ببرد احتمال دو دیت دست و احتمال ارش در همه ظاهر تر است و اگر کسی
از زیر یک دست دو کف داشته باشد یا در زیر مرفق اگر هر دو را
ببرند البته یکی اصلی است و یکی زاید و غالبا آنکه اصلی است درست
تر و قوی تر می باشد پس یکدیت دست میدهد برای اصلی و برای
زائد بعضی گفته اند ثلث دیت اصلی را میدهد و بعضی
بارش قائل شده اند **سیزدهم** دیت انگشتانست و خلافی
نیست در آنکه در مجموع انگشتان دست یکدیت آن شخص است
و در جمیع انگشتان پای نیز یکدیت تمام است اما در قیمت دیت انگشتان
خلافست بعضی گفته اند دیت جمیع انگشتان مساویست و در هر یک
عشر دیت آدمی است و بعضی گفته اند در ابهام که انگشت مهین است
ثلث دیت است و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت مساوی قسمت

میشود موافق کتاب ظریف و قول اول اشهرست و دیت انکشت زیاده
ثلث دیت اصلی است و کسی که انکشتی را شل کند دو ثلث دیت آن انکشت را
میدهد و اگر انکشت شل را قطع کند ثلث دیت انکشت صحیح را میدهد
و دیت هر انکشتی بر سه مفصل آن قسمت میشود و دیت ابهام بر دو مفصل
آن قسمت میشود بالسویه پس اگر مفصل دویم انکشتان غیر ابهام را ببرد
دو ثلث دیت آن انکشت را میدهد و اگر مفصل اول را ببرد ثلث دیت
انکشت را میدهد و از ناخنها مشهور آنست که در هر یک از ناخنهای دست
و پا اگر قطع کند اگر نروید یا سیاه بروید ده دینار میدهد و اگر سفید
بروید پنج دینار میدهد و در روایتی صحیح وارد شده که در ناخن پنج دینارست
و حمل کرده اند بر آنکه سفید بروید چهاردهم دیت پشت است
و پشت اگر بشکند و باصلاح نیاید یا بیاید و عوز بماند یا نتواند
نشست تمام دیت میدهد و اگر باصلاح بیاید صد دینار میدهد
و اول اشهرست و اگر پشتش را بشکند و پاهای او بان سبب شل شود
یک دیت برای پشت میدهد و دو ثلث دیت برای پاها میدهد
و شیخ طوسی ره گفته است که اگر پشتش را بشکند و بان سبب راه
رفتن و جماعش هر دو برطرف شود دو دیت میدهد و اگر منی

حرام که در میان فقرات است قطع شود تمام دیت را باید داد پانزدهم
در پستانهای زنست هر دو اگر بریده شود تمام دیت زن لازم میشود
و در هر یک نصف دیت اگر دکمه سر پستان را ببرد بعضی گفته اند که آنهم
حکم پستان را دارد و بعضی بارش قائل شده اند و اگر سر پستانهای مرد را
قطع کند بعضی گفته اند که در هر دو مجموع دیت مردست و در هر یک نصف
دیت مردست و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند که در هر دو هشت
یک دیت قائل شده اند که صد و بیست و پنج دینارست و روایت احتمال
دارد که در هر یک از این مقدار بوده باشد و بعضی بارش قائل شده اند
شانزدهم در قطع حشفهاست تا بیخ ذکر تمام دیت مرد لازم میشود
و خواه جوان باشد و خواه پیر و خواه طفل و خواه خصیه دار و خواه خصیه
کشیده و اگر بعضی از حشفه را ببرد بنسبت کل حشفه دیت میکنند
و اگر یک کس حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را برد اول دیت لازم میشود
و بر ثانی ارش و در ذکر عنین ثلث دیت است و در بعضی باین نسبت
هیفدهم در بریدن هر دو خصیه تمام دیت است و در هر یک
نصف دیت بنابر مشهور و در روایات معتبره وارد شده که در خصیه
چپ دو ثلث دیت است و در خصیه راست یک ثلث دیت زیرا که فرزند

از خصیه چپ بهم میرسد و جمعی از فقها باین مضمون قائل شده اند
و نهایت قوت دارد و ابن جنید قائل شده که در خصیه راست نصف
دیت است و در خصیه چپ تمام دیت است و نسخه کافی موافقت با یک
جزو مطلب او میکند و اگر جنایتی کند که فتق بهم رساند و پوست
خصیهها بزرگ شود چهارصد دینار میدهد که دو خمس دیت باشد
و اگر چنان شود که پاها را گشاده گذارد و قادر براه رفتن نباشد
مگر بدشواری هشتصد دینار میدهد که چهار خمس دیت باشد
در کتاب ظریف چنین وارد شده و اکثر علما عمل کرده اند هیجدهم
اگر شفرین فرج زن را اگر ببرد هر دو تمام دیت زن را میدهد و اگر
یکطرف را ببرد نصف میدهد و اگر پشت ظهارش را ببرد ارش میدهد
و اگر کسی دختری را که زن او باشد پیش از نه سال وطی کند و افضا شود
یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود می باید مهر او را بدهد و دیت
او را بدهد و بر او همیشه حرام است و می باید تا آن زن زنده است
نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از نه سال دخول و وطی کند
و افضا شود دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم است
و اگر زنش نباشد و زنا کند و افضا کند اگر اکراه کند او را مهر المثل

و دیت

و دیت بر او لازم است و اگر باکره باشد ارش بکارت نیز لازم است بنابر مشهور
و اگر برضای زن بوده مهر ساقط میشود بعضی گفته اند ارش بکارت
نیز ساقط میشود و اگر بانکشت بکارت دختری را ببرد که بولدانش نیز پاره شود
و بول را نگاه نتواند داشت اکثر گفته اند که تمام دیت میدهد و بعضی ثلث
دیت نیز گفته اند و در روایتی مهر المثل نیز وارد شده و بعضی گفته اند
که هم دیت میدهد و هم مهر المثل نوزدهم در دیت الیتین است
یعنی دو طرف نشستنگاه در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت
و از دو زهیت زنست و در هر یک نصف دیت زنست موافق مشهور
و از کلام بعضی ظاهر میشود که مراد بریدن گوشتهای برآمده است
که چون بایستد بلندتر از رانها است و بعضی گفته اند که مراد استخوان
استخوان زیر رانها است بیستم در قدمهای پا دیت است و در هر یک
نصف دیت و در انکشتان بنحوی است که در دستها گذشت و خلافی
در اینجا نیز جاریست و دیت هر انکشت بر سه بند انکشتان قسمت
میشود بالسویه و دیت ابهام بر دو بند انکشت و در هر یک از ساقها
در آنها نصف دیت است و در هر دو ساق تمام دیت است و همچنین
در هر دو ران تمام دیت است و بعضی دو ساق و دو ران بارش

قائل شده‌اند اگر پا را از زانو ببرد بعضی گفته‌اند که همان دیت پاست و دیگر
چیزی به او لازم نیست و بعضی گفته‌اند پا را با ارش ساق میدهد و بعضی
بدو دیت قائل شده‌اند و همچنین خلاف است اگر از بیخ ران ببرد و اگر پایش را
شل کند دو ثلث دیت با او میدهد و اگر پای شل را ببرد ثلث دیت
پا میدهد و در روایتی وارد شده که اگر پاها را شل کند تمام دیت میدهد
و حمل کرده‌اند بر آنکه ضبط راه نتواند رفت بیست و یکم و در روایتی
وارد شده اگر کسی استخوان عقبه را بر دارد که عضو عضو بگویند بشکند که غایط را
ضبط نتواند کرد تمام دیت را میدهد و در روایتی دیگر وارد شده است
که اگر کسی چیزی بر ما بین خصیتین و دبرش بزند که بول و غایط را ضبط
نتواند کرد باید که دیت تمام بدهد و بهر دو روایت جمعی از علما عمل
کرده‌اند بیست و دویم در روایتی وارد شده که در زمان حضرت
امیرالمؤمنین ع شخصی پا بر شکم شخصی انقدر مالید که غایط از او آمد
حضرت فرمود که او نیز چنین کند یا ثلث دیت بجرم این عمل بدهد
و جمعی از علما عمل کرده‌اند و بعضی بارش قائل شده‌اند بیست و سیم
در کتاب ظریف وارد شده است که کسی که دندانهای کسی را بشکند
اگر دندانهائیست که مخالط قلب است برای هر دندانی بیست و پنج دینار است

و اگر

و اگر دندانهائیست که در جانب بازوها است برای هر دندانه ده دینار است
و اکثر علما چنین فهمیده‌اند که برای سر دندانها که مقابل دل است دیت
اول میدهد و آنچه در پهلو است دیت دویم و این معنی بسیار بعید است
بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که دندانهای پایین که محاذی
دل واقع شده است خواه از پیش و خواه از پس و خواه از پهلو و خواه
از جانب راست و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است و آنچه بالا
تر است بجانب بازوها ده دینار است بیست و چهارم
اکثر فقها گفته‌اند که شکستن استخوان هر عضوی دیتش خمس دیت
آن عضو است یعنی پنجیک و اگر باصلاح آید بدون کجی و عیبی
دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضو است و در موضحه هر عضوی
یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک دیت شکستن آن
عضو است و در کوبیده شدن هر عضو که استخوان خورد شود
ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید و بی کجی و عیبی چهار
خمس دیت آن کوبیده شدن است و در جدا شدن هر عضوی که آن عضو
معطل شود دو ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید بدون
عیبی دیتش چهار خمس دیت جدا شدن است و این احکام را

از کتاب ظریف اخذ کرده‌اند و در آن کتاب تفصیل هر عضو مذکور است
و بعضی با این قواعد موافق است و بعضی مخالف و فقیر در بعضی
از شروح کتب حدیث تفاصیل این احکام کرده‌ام که کسی که یک طرف
چنبره گردن کسی را بشکند و باصلاح آید چهل دینار میدهد و در
هر دو طرف هشتاد دینار و جمعی از علما عمل کرده‌اند و بعضی بارش
قائل شده‌اند   فصل چهارم در بیان دیت جنایت
بر منافع است که بسبب فعل او قوتی از قوتها که حق تعالی در انسان
مقرر کرده ضایع یا ناقص شود و در آن چند مبحث است اول
بر طرف شدن عقل است اگر بالکلیه زایل شود تمام دیت از شخص
لازم میشود و اگر زایل نشده اما کم شود بارش لازم میشود
اکثر گفته‌اند قدر ارش بنظر حاکم شرع است که از آثار ملاحظه
نماید که چه مقدار اختلال در عقل او بهم رسیده باز نسبت
از مجموع دیت حکم میکند و بعضی گفته‌اند بزمان تقدیر میکنند
مثل آنکه اگر یک روز عاقل باشد و یک روز دیوانه نصف
دیت باید داد و اگر در هر دو روز عاقل باشد و یک روز
دیوانه ثلث دیت باید داد و معلوم است که این تخمینی است

که قاعده

که قاعده کلیه از اینجا ظاهر نمیشود بسا باشد که همه احوالش متشابه باشد اما انت
سابق شعور و تمیزش کم شده باشد و اگر چیزی بر سرش بزنند که جراحتی
در سرش بهم رسیده و عقلش زایل شود اکثر گفته‌اند که دیت جراحت او بر طرف
شدن عقل را جدا میگیرند و بعضی گفته‌اند که اگر هر دو بیک ضربت واقع شده کمتر در
بیشتر داخل میشود مثل آنکه چوبی بر سرش زد که جراحت شد و هم دیوانه شد
یک دیت میگیرند و دیت جراحت را نمیگیرند و اگر چوبی بر دستش زد و دستش
شکست و بعد از آن بر سرش زد دیوانه شد دیت هر دو را میگیرند و بر این
مضمون روایت صحیحی وارد شده است و در آن روایت مذکور است که یکسال انتظار
میکشد و اگر در عرض سال مرد او را بعوض میکشند و اگر زنده ماند و جنونش
بر طرف نشد دیت میگیرند و بر این مضمون اکثر قدما قائل شده و اگر بعد از دیت
گرفتن عاقل شود اکثر گفته‌اند که دیت را پس نمیگیرند و بعضی گفته‌اند که بقدر
ارش میگذارند و باقی را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند
که بحسب عادت نمی‌باید باصلاح آید و بخلاف عادت باصلاح آید این بخششی است
از حق تعالی دیت را پس نمیگیرند و الا پس میگیرند   دویم ابطال شنیدن
گوش است و اگر از هر دو گوش بالکلیه شنیدن بر طرف شود تمام دیت لازم
میشود و اگر گواهی دهند اطبا و اهل خبرت که دیگر عود نمیکند و اگر گویند

که ممکن است بعد از مدتی عود کند انتظار آن مدت میکشند اگر عود نکرد دیت
قرار میگیرد و در حدیث صحیح وارد شده که یکسال انتظار میکشند و اگر
جنایتکرده تکذیب او کند یا گوید که نمیدانم کر است میگوید امتحان
میکنند او را در هنگام صداهای شدید مانند رعد یا در هنگام غفلت
از صداهای عظیم میکنند و در کتاب مذکور است که در خواب صدای
عظیم بر او میزنند اگر بیدار شد دروغ میگوید و اگر با اینها معلوم
نشد بقسامه ثابت میکنند بر پنجاه قسم بنابر یکقول و بر شش قسم
بنابر قول دیگر و از کتاب ظریف ظاهر میشود که با امتحان باز قسامه
هست اگر دعوی کند که شنوائی یک گوشش بر طرف شده و بعد از قسامه
نصف دیت خواهد بود و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوش کم شده است
قیاس بگوش دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبر مذکور است که گوش
معیوبش محکم میبندند و گوش صحیح را باز میگذارند و زنگی در برابر او
حرکت میدهند و میگویند بشنو تا انجائی که بگوید نمیشنوم آن موضع را
نشان میکنند پس از پشت سرش میزنند و وقتی که گوید نمیشنوم نشان
میکنند و همچنین از جانب راست و جانب چپ و اگر موافق است
هم معلوم میشود که راست میگوید و بعد از آن گوش صحیح را محکم میبندند

وگوش معیوب

وگوش معیوب را میگشایند و از چهار طرف باز امتحان میکنند اگر موافق آمد
و کمتر از گوش صحیح است از تفاوت آن نسبت بمجموع ملاحظه میکنند که چند یک است
و نسبت آن از دیت یک گوش میگیرند و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد
شده است و این اقوی مینماید زیرا که گاه باشد که گوش سالمش پیشتر از جنایت این
تفاوت را داشته باشد و باید که این امتحان در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا
معتدل باشد زیرا که در روز باد شنیدن آواز مختلف میباشد و اگر گوش
کسی ببرند و شنوائیش بر طرف شود دو دیت لازم میشود در دو گوش و یک دیت
در یک گوش سیم بر طرف شدن بینائی دیدها است که اگر بینائی هر دو
چشم بر طرف شده باشد تمام دیت آن شخص لازم میشود و اگر از یک چشم
بر طرف شده باشد نصف دیت و قصاص بقول دو عادل از اطباء حاذق
ثابت میشود و دیت بگفته یک مرد و دو زن نیز ثابت میشود و اکثر فقها گفته اند
که اهل خبرت گویند که او دیگر نخواهد دید یا گویند ممکن است که بیند
اما مدتش معلوم نیست دیت میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن
انتظار آن مدت میکشند اگر برنگشت دیت میگیرند والا ارش میگیرند و در حدیث
معتبر وارد شده است که یکسال انتظار میکشند و بعد از یکسال اگر برنگشت
دیت میگیرند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس نمیگیرند و اگر در دیده اش

علتی ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و گذشت
در روایتی که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در برابر آفتاب او را بایستانند
اگر چشمش باز میماند و بر هم نمیزند راست میگوید و اگر دعوی کند که بینائی یک
دیده اش بجنایت کم شده امتحان چنانچه در احادیث صحیحه وارد شده که دیده معلولش
را میبندند و دیده صحیح اش را باز میگذارند و تخم مرغی یا شتر مرغی را بدست میگیرند
و دور میروند تا جائی که بگوید نمی بینم آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف چنین
میکنند اگر موافق یکدیگر است راست گفته است و اگر مخالف میگویند که دروغ
گفتی باز دیگر امتحان میکنند مکرر تا موافق آید پس چشم صحیح را میبندند
و چشم علیل را میگشایند و باز از چهار طرف امتحان میکنند اگر موافق
آید دیت را بقدر تفاوت مسافت میگیرند مثل آنکه اگر نصف مسافت
تفاوت کرده است نصف دیت یک چشمش و اگر ربع دیت ادی است
میگیرند و در روایت ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد شده است
که قسمت میکنند بر شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند
و اگر ثلث کم شده دو قسم میدهند و همچنین باین نسبت و این اقوی و احوط است
چنانچه شیخ در نهایه و صاحب جامع نیز قائل شده اند و اگر دعوای کم شدن هر دو
دیده کند نظر بدیده هم سنان و بنحوی که گذشت امتحان میکنند و در اینجا

اکثر فقها

اکثر فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان دیده را در زمین هموار در هوای
صاف میکنند نه در روز ابر و زمین ناهموار که اوقات و جهات
مختلف نشوند و اگر دیده کسی را بکند و دعوی کند که چشمش کور بود و چیزی
نمیدید او گوید که چشم روشن بود بعضی گفته اند که قسم بر جنایت
کننده است و بعضی گفته اند بر چشم کنده شده است چهارم
بر طرف شدن قوت شامه است و در این نیز تمام دیت است و اگر دعوی
کند که شامه اش بر طرف شده و معلوم نباشد با حصول لوث بعد از این
اثبات اش بقسامه میشود و در روایت حضرت امیر المؤمنین ع گذشت
که خرقه را آتش میزنند و نزدیک دماغش می آورند اگر سر را پس میبرد
و آب از دیده اش می آید دروغ گفته است و الا تصدیقش میکنند و بایستی
اگر قسامه ضم شود چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی
کند که شامه اش کم شده و قرینه بر صدقش باشد ظاهرش آنست که
بقسامه ثابت میشود و تقدیرش را نسبت بکل شامه حواله برای حاکم شرع
کرده اند و احوط صلح است اگر بینی او را ببرد که شامه اش نیز بر طرف شود
بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود پنجم بر طرف شدن ذائقه است
و اکثر گفته اند تمام دیت ثابت میشود و ثبوتش بقسامه است و همچنین

١

نقصش گفته اند که بقسام ثابت میشود و تقدیر زیاد و کمش هست بکل
منوط برای حاکم شرع است ششم اگر صدا بر طرف شود که مطلقا
سخنش مسموع نشود گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز برطرف شود
دو ثلث اضافه میشود و اگر کاری بکند که مطلق طعام نتواند خاید گفته اند
دیت لازم میشود هفتم اگر جنایت باعث شود که جماع نتواند کرد یا دفق
جماع انزال منی نشود دیت لازم است و همچنین گفته اند که اگر فرزند بهم رسانیدن
برطرف شود هم دیت لازم است هشتم اگر لذت جماع برطرف شود که جماع کند
و لذت نیابد یا طعام خورد و لذت نیابد در هر یک بعضی دیت گفته اند
و بعضی ارش گفته اند نهم اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنایت بر شخصی
کند که مبتلا شود بسلس البول یعنی قطرات بول از او متصل آید بر او دیت
کامل لازم است و در روایتی وارد شده است که اگر تا شب یا تا آخر روز
متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر آید دو ثلث دیت و اگر تا چاشت
آید ثلث دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند دهم در حدیث صحیح
وارد شده که اگر کسی بر شکم زنی بزند که حیضش برطرف شود اگر تا یکسال
عود نکند ثلث دیت زن را میدهد یازدهم اگر زنی را چنین کند
که شیرش برطرف شود اکثر گفته اند که ارش میدهد و بعضی احتمالات

دیت

دیت داده اند **فصل پنجم در بیان دیات سر و بدنست**
و در آن چند مقصد است **مقصد اول** جراحات سر و روست
که او را شجه مینامند و آن نیز بر هشت قسم است **اول** خارصه است
که خدشه کند و پوست شکافته شود و دیت آن یک شتر است **دویم**
دامیه است که اندکی در گوشت فرو برد و خون در آید دیت آن دو شتر است
سیم متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نرسد بپرده
که بر روی استخوان است و دیت آن سه شتر است **چهارم** سمحاق است
و آن جراحتی است که برسد بپرده که بر روی استخوان کشیده شده است
و دیت آن چهار شتر است **پنجم** موضحه است که آن پرده شکافته شود
و استخوان نمایان شود و دیت آن پنج شتر است **ششم** هاشمه است
که استخوان بشکند و دیت آن ده شتر است هرچند پوست و گوشت
شکافته نشود و سن شترها شبه عمد و خطا بنحویست که در دیت مذکور
شد و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمیباشد دیت میکنند **هفتم**
منقله است که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و در این نیز قصاص
نمیباشد هر چند عمدا کرده باشد و دیتش موافق مشهور پانزده شتر است
و بعضی بیست شتر گفته اند **هشتم** مأمومه است که بام الدماغ

رسیده باشد یعنی پرده که مغز سر در میان آنست اما آن پرده
شکافته نشده باشد و در آن ثلث دیه است و در بعضی روایات
وارد شده و کلام اکثر فقها سی و سه شتر وارد شده است با آنکه ثلث
سی و سه شتر و ثلث میباید باشد پس یا ثلث بر سبیل تخمین وارد شده است
یا لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد است یا از رواة افتاده است
نهم دامغه است که خریطه که دماغ در میان آنست آن نیز دریده
باشد باین حال زنده ماندن بسیار بعید است و باین سبب اکثر علما
دیت آن ذکر نکرده اند و اگر زنده بماند بعضی گفته اند که ثلث دیت برای مأمومه
میدهد و ارش برای دریدن خریطه میدهد و در مأمومه و دامغه قصاص
نمیباشد چون محل خطر است **مقصد دویم** در باقی احکام شجاج است
و در آن چند مسئله است **اول** اگر در دو جای سر جراحت موضحه بکند از برای
هر یک پنج شتر میباید بدهد و اگر همان شخص میان از دو تا بریکدیگر
متصل شوند اکثر گفته اند که یک موضحه میشود و پنج شتر کافیست و بعضی
گفته اند که پانزده شتر میدهند و احتمال دارد که پانزده شتر لازم شود و حکم
سه موضحه داشته باشد و اگر دیگری این دو موضحه را بیکدیگر متصل کند
خلافی نیست در آنکه دیت دو موضحه بر او لازم است و دیت یک موضحه بر ثانی

دویم

دویم اگر یک جراحت موضحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع شود و بعضی
بر پیشانی مشهور آنست که حکم یک موضحه دارد و پنج شتر کافیست **سیم**
از جراحات که در سر مذکور شد اگر در رو واقع شوند باز حکم سر دارد
و دیتش همان دیتهاست که مذکور شد و اگر مثل آنها بر بدن واقع شود
همان مقدار را نسبت بدیت آن عضو میکنند مثل آنکه موضحه که در سر واقع
شود پنج شتر میدهند و سر دیتش مساوی کل دیت آدمیست زیرا که جدا
شده از حیات باقی نمیماند و دیت کل آدمی هم که صد شتر باشد پنج شتر
نسبت بان نصف عشر است یعنی بیست یک پس اگر موضحه در یک دست واقع
شود و دیت یک دست نصف انسان است پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر است
بدان خواهد بود چنین گفته اند اکثر فقها و از کتاب ظریف در بعضی تفاسیر
ظاهر میشود **چهارم** ظاهر کلام فقها آنست که این دیتها که بشتر داده
شد اگر دیتها را از اجناس دیگر بدهند بهمان نسبت میدهند مثل آنکه
در جائی که ده شتر وارد شده ده شتر نسبت بصد شتر که دیت کل است یک عشر است
پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار خواهند داد که صد اشرفی باشد
و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم را میدهند که هزار درهم باشد
و همچنین از سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص این دیات نص

دو دینار وارد شده است از جنس شتر و دینارات بدهند **مقصد**
سیم در احکام سایر جراحات بدزات و دران چند فایده است
اول جراحتی که باندرون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگرچه
از کودال کردن باشد و او غیره و دران ثلث دیت انحضرات و دران
قصاص نمیباشد و اگر جراحتی در عضوی بکند و بعد از ان بجوف داخل
شود دیت انجراحت و جایفه را هر دو را می باید بدهد مثل انکه
خنجر بر دوش کسی بزند و داخل شکم او شود هم دیت جراحت دوش را
میباید بدهد و هم ثلث دیت را برای انکه داخل جوف او شده است
دویم اگر کسی کاردی یا خنجری بزد که سرش باندرون شکم او داخل
شد پس دیگری امد و کاردی یا غیر ان بهمان سوراخ فرو برد و جراحت
زیاد کرد شخص اول دیت جایفه را میدهد و بر ثانی چیزی نیست
ولیکن حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر حربه بر مرد دویم اندرون
جراحت را گشاده تر کرد و بیرون بحال خود ماند یا بیرون را گشاده تر کرد
و اندرون بحال خود ماند ارش میدهد و اگر اندرون و بیرون هر دو را گشاده
تر شد یک دیت جایفه دیگر مرد دویم میباید بدهد **سیم** اگر یکی حربه بزند و شکم کسی را
بشکافد و دیگری احشای اندرون شکم را بیرون اورد کفته اند قاتل دیگری

چهارم اگر حربه بر سینه اش بزند که از پشتش بدر رود اکثر فقها کفته اند
دو جایفه است و دو ثلث دیت باید داد و بعضی کفته اند که یک جایفه است
پنجم جمعی از فقها قائل شده اند موافق کتاب ظریف که اگر حربه بزند بطرف
رویی که از طرف دیگر بیرون رود صد دینار طلا میدهد و ظاهر آنست که مراد
باطراف دستها و پاها باشد مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی
تخصیص کرده اند بعضوی که دران تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر
نافذ در یک بند انکشت باشد صد دینار چند برابر دیت ان میشود و در کتاب
ظریف تفاصیل دیگر در این باب هست که اکثر متعرض انها نشده اند و باین
عبادت مجمل متمسک شده اند **ششم** در کتاب ظریف مذکور است
که اگر سوراخی در خد یعنی یک طرف رخساره بهم رسید که اندرون دهان
نماید دیتش صد دینارات و اگر دوا کنند و بر طرف شود اما اثرش باقی
بماند پنجاه دینارات و اگر هر دو طرف باشد و اثرش بماند صد دینارات
و اگر تیری بزند که در استخوان بشکند و از زیر جانه بیرون آید دیتش صد
پنجاه دینارات و اگر سوراخ کند و بیرون نیاید صد دینارات و اگر جراحتی
بر رخساره بهم رسد و اثرش بماند دیتش ده دینارات **هفتم**
در روایت معتبره که حضرت امیر المؤمنین حکم فرموده اند در سیلی که کسی

بروی کسی بزند و جای آن سیاه شود شش دینار بدهند و اگر سبز شود
سه دینار بدهند و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهند و اکثر علما
موافق این روایت عمل کرده اند و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار کفته اند
و اکثر کفته اند که شرط نیست که اثرش همیشه باقی بماند و کفته اند که اگر انها
در بدن واقع شود دیتش نصف دیت روست چنانچه ابن بابویه
در من لا یحضره متصل باین روایت ذکر کرده است **هشتم** در عضوی
که دیت مقرر داشته باشد اگر ان عضو را شل کنند دو ثلث دیت
ان عضو را باید بدهد چنانچه کذشت **نهم** مذکور شد که دیت
زن در اعضا و جوارح مساویند تا ثلث دیت مرد برسد پس دیت
اعضای زن نصف دیت اعضای مرد میشود خواه انکه جنایت کرده است
مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند مرد را که برای اعضای زن
بی انکه چیزی از دیت بدهد تا ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض
زن قصاص کنند نصف دیت عضو را میدهند و قصاص میکنند
و اگر دیت کیرند نصف دیت مرد میکیرند و بعضی از علما کفته اند که این حکم
تا ثلث جراحات زن دیتشان مثل جراحات مرد است در صورتی که جراحت
کننده زن باشد همه جراحات بر نصف است پس اگر در یک انکشت پنج شتر است

و در دو انکشت ده شترات و در سه انکشت پانزده شتر و در چهار انکشت
بیست شترات **دهم** و همچنین باین نسبت بالا میرود بخلاف انکه جانی مرد باشد
که در یک انکشت زن ده شترات و در دو انکشت بیست شتر و در سه انکشت
سی شتر و در چهار انکشت بیست شتر **یازدهم** هر عضوی که
در مرد مساوی دیت مرد باشد در زن مساوی دیت زن است مانند
زبان و ذکر و دو دست و پا و همچنین نصف و ثلث و هر نسبت که با دیت
مرد مذکور شد در زن با دیت زن ملاحظه میشود و در کافر و ذمی با دیت
او و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیت ازاد نباشد مثل
انکه ذکر غلام را ببرد قیمت او را میدهند چنانچه مذکور شد و انچه در شرع
مقرری ندارد که ارش میدهند ازاد را غلام فرض میکنند و ملاحظه میکنند
که بدون این عیب چه قیمت داشته و با این عیب چه قیمت دارد این تفاوت را
از دیت ازاد میکیرند **فصل ششم در جنایاتی است
که بر جنین واقع میشود** یعنی طفلی که در رحم باشد یا بر میته
واقع شود و دران چند بحث است **اول** مشهور میان علما
آنست که دیت جنین ازاد مسلمان بعد از انکه خلقتش تمام شده باشد
و هنوز روح دران ندمیده باشد صد دینارات و مشهور آنست

که فرق نیست میان دختر و پسر و بعضی گفته‌اند در پسر صد دینار است
و در دختر پنجاه دینارات و خالی از قوتی نیست و ابن جنید ره
قائل شده که دیت جنین مسلمان یا غلام است یا کنیزی که قیمت هر یک
نصف عشر دیت باشد و این موافق مذهب عامه است و اول اصح
و اگر کافر ذمی باشد جنین او دیتش عشر دیت پدر او است که موافق مشهور
هشتاد درهم است و در روایتی وارد شده است که عشر دیت مادر
او است که چهل درهم باشد و بنا بر قول ثانی ممکن است حمل روایت
بر آنکه دختر باشد و مشهور میان علماء آنست که دیت جنین
بنده عشر قیمت مادر او است و بعضی گفته‌اند که اگر پسر باشد عشر قیمت
پدر او است و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر او است و بعضی گفته‌اند
که اگر زنده برآید و بمیرد عشر قیمت مادر او است و اگر مرده بیندازد
نصف عشر قیمت مادر است **دویم** هرگاه روح در جنین
دمیده شده باشد و بسبب جنایت بمیرد و معلوم شود که حیات
داشته است و بسبب جنایت مرده است در این صورت دیت کامل
لازم میشود برای پسر و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت
کرده باشد کفاره لازم میشود **سیم** هرگاه پیش از تمام شدن
خلقت

خلقت سقط بیندازد بعضی گفته‌اند غلامی میدهد یا کنیزی و بعضی
تعیین قیمت پنجاه دینار کرده‌اند و مشهور میان علماء آنست که
مراتب مختلفه دارد اول آنکه اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب
منی بیرون فرج ریخته شود ده دینار میدهد و اگر نطفه در رحم قرار
گرفته باشد و بسبب انداختن آن شود بیست دینار میدهد و اگر علقه
شده باشد یعنی پارچه خون بسته چهل دینار میدهد و اگر مضغه
شده باشد یعنی پارچه گوشتی شصت دینار میدهد و اگر استخوان
شده باشد هشتاد دینار میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان روئیده
باشد و خلقتش تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه گذشت
و شیخ طوسی ره فرموده است که در مابین هر مرتبه تا مرتبه دیگر بآن نسبت
حساب میکنند و ابن ادریس تفسیر کلام او باین نحو کرده است
که بیست روز نطفه است و بیست روز علقه و بیست روز مضغه
و بیست روز عظام و هر روز یک دینار زیاد میشود و بحث کرده‌اند
بر او که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است چنانچه از حدیث صحیح محمد
بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع پرسید که مردی زنی را میزند
و نطفه میاندازد فرمود که بیست دینار بر او لازم است گفت میزند

او را و علقه می‌اندازد فرمود که بر او چهل دینار لازم است گفت او را
میزند و مضغه می‌اندازد فرمود که شصت دینار لازم است گفت
میزند او را و چیزی می‌اندازد که استخوان در او بهم رسیده فرمود که بر او
دیت کامل است یعنی دیت جنین فرمود که امیر المؤمنین ع چنین حکم کرده است
گفت صفت نطفه کدام است که توان شناخت فرمود که نطفه سفید است
مانند آب بینی غلیظ پس در رحم چهل روز میماند تا علقه میشود گفت
صفت علقه کدام است فرمود که پاره خون بسته است مانند خونی که از
محجمه حجام بیرون میاید پس چهل روز دیگر بماند تا مضغه میشود گفت صفت مضغه
چیست که توان شناخت فرمود که پارچه خون سرخی است که در میان
آن رگهای سبز هست که بعد از آن استخوان میشود پرسید که صفت
استخوان چیست فرمود که بعد از آنکه استخوان شد چشم و گوش بهم
میرساند و اعضا و جوارحش ترتیب می‌یابد پس دیت جنین تمام میشود
و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقول است که یونس شیبانی
پرسید که اگر در نطفه یکقطره خون بهم رسد حضرت فرمود که عشر
نطفه زیاد میشود بیست و دو دینار میشود و اگر دو قطره بهم
رسد بیست و چهار دینار زیاد میشود و اگر سه قطره بهم رسد
بیست

بیست و شش دینار و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار
و اگر پنج قطره بهم رسد سی دینار و بهمین نسبت بالا میرود تا تمام
علقه شود پس در آن چهل دینار است و بعد از علقه اگر یک رگ
از گوشت در آن بهم رسد دو دینار بالا میرود و همچنین دو دینار
زیاد میشود و دیت آن شصت دینار است تا آنکه چیزی مانند استخوان
بهم میرسد و زیاد میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن
هشتاد دینار است و همچنین تا گوشت و پوست بر آن میروید و چون
پنجاه شد روح در آن میدمد و شرح احادیث و تفاصیل خلقت
انسان و تشریح آن را مفصلا در کتاب سماء و عالم ذکر کرده‌ام **چهارم**
اگر زنی را بکشد و در شکم او فرزندی باشد و او هم کشته شود
و ندانند که پسر بوده یا دختر مشهور میان علما موافق احادیث
معتبره آنست که دیت زن را میدهد و از برای طفل نصف دیت مرد
و نصف دیت زن میدهد و بعضی گفته‌اند که قرعه می‌اندازد اگر اسم
پسر برآید دیت پسر را میدهد و اگر باسم دختر برآید دیت
دختر را میدهد **پنجم** اگر کسی زن آزادی داشته باشد
و بدون رخصت او در وقت جماع منی را عزل کند و در بیرون فرج

بریزد بعضی کفته اند واجبست که ده اشرفی دیت نطفه را بزن بدهد
واکر حمل را استحباب کرده اند **ششم** اکر کسی جنایتی بکند وطفل
زنده بیفتد و بعد از ان کسی او را بکشد کفته اند که حیات مستقر
داشته باشد که مدتی تعیش تواند نمود قاتل دویم است و بر اول دیت
نیست اما حاکم شرع او را تعزیر میکند واکر حیات مستقر نداشته باشد
و در کار مردن بوده دیت بر اولست دویم را تعزیر میکند واکر حالش
معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده اکر سرش را برید باشد
قصاص ساقط میشود و دیت بریدن سر میت را میدهد چنانچه مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی **هفتم** دیت جراحتها که بر جنین واقع شود
نسبت بکل دیت او حساب میکنند پس اکر چیزی بر شکم زنی زند و دستی
از طفل ساقط شود اکر زن بمیرد دیت زن و دیت جنین هر دو میدهد
واکر نمیرد دیت دست جنین که پنجاه دینار است میدهد واکر اول
دست بیفتد و بعد از ان جنین بیفتد دیت جنین را میدهد و دیت
دست ساقط میشود واکر زنده بیفتد و بمیرد دیت انسان کامل میدهد
و دیت دست ساقط میشود واکر زنده باند دیت دست را میدهد
هشتم کسی که سر میت ازاد مسلمانرا قطع کند حکم چنین دارد

دیت او

دیت او صد دینار است و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف میکنند
در حج و وجوه بر و خیرات و صدقات برای میت و خلافست که اکر قرض
داشته باشد واجبست که قرض او را بدهند از این دیت یا نه اکثر کفته اند
که میتوان داد و بعضی کفته اند داخل بیت المال مسلمانان میکنند ابن بابویه
قائل شده که اکر در حال حیات او اراده کشتن او داشته باشد و بعد از
فوت سر او را برید یا کاری کرد که اکر زنده می بود بان جنایت میمرد دیت
کامل انسان میدهد واکر این اراده نداشته باشد صد دینار میدهد
واکفته اند که جراحتها که بر او واقع شود نسبت بصد دینار حساب میکنند
مثلا اکر یک دستش ابرید پنجاه دینار میدهد واکر در سرش بکند پنجاه دینار
میدهد واکثر کفته اند که مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارند
واکر سر غلام یا کنیزی ابرید عشر قیمت او را میدهد واکر سر ذمی ابرید بعضی
کفته اند عشر دیت ذمی میدهد و بعضی کفته اند که دیت ندارد و خالی
از قوت نیست واکر جنایت بخطا واقع شود خلافست که دیت در مال او است
یا بر عاقله است و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که در اصل دیت
نباشد در خطا چنانچه ظاهر روایت حسین بن خالد است که از حضرت
امام رضا پرسید که اکر شخص برای میتی کور را حفر کند که او را
در ان غسل دهند پس سرش بکردش آمد و بیل از دستش بیفتد

و بر شکم میت اید و شکافته شود چه چنین بر او لازم است فرمود که هر کاه
چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره اش بنده ازاد کردن است یا دو ماه
متوالی روزه داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن و بهر مسکینی بقدر
مدی که تقریبا بنا بر بعضی از تقدیرات یکچهار یک من کهنه باشد و در حدیث
حسن وارد شده که بریدن سر مرده بدتر است از بریدن سر زنده و در حدیث
دیکر پرسیدند از حضرت صادق ع از کسی که استخوان سر مرده را بشکند
فرمود که حرمت مؤمن بعد از مردن زیاده از حرمت اوست در زندکی
فصل هفتم در بیان عاقله است که دیت خطا
بر او لازم میشود و احکام ان و در ان چند مقصدست **اول**
در بیان عاقله است بدانکه چون در باب قتل در جاهلیت تعصب
بسیار میکردند و خویشان و قبیله و عشیره قاتل حمایت میکردند شارع
در باب قتل خطا که قاتل را در ان تقصیری نیست مقرر فرموده است
که بر انها قسمت کنند که باعث قلت حمایت ایشان شود و هم کار
بر قاتل اسان شود چون تقصیری نداشته و حکمتهای الهی
در هر حکم بسیارست که عقول اکثر خلق از ادراک انها قاصر اند
و عاقله کسی را میکویند که متحمل دیت از جنایت صاحب جنایت
میشود و از چهار طائفه اند **اول** خویشان صاحب جنایت

نوع

دویم کسی که او را ازاد کرده باشد **سیم** کسی که ضامن جریره او بعضی
جنایت او شده باشد زیرا که تعارف بوده که دو کس که وارثی نداشتند
با یکدیکر قرار میدهند که هر یک جنایت خطائی که بکند دیکری دیت
او را بدهد و هر یک پیشتر بمیرد دیکری وارث او باشد چنین کسی
اکر جنایت خطائی بکند ضامن جریره دیت او را میدهد **چهارم** امام
زمان است که اکر هیچیک از اینها نباشد امام ع دیت او را میدهد
واکر بمیرد میراث او از امام است اما اقارب که عاقله اند خلافست که چه جماعتند
و مشهور میان علما انست که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی که قرابت
ایشان نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر تنها از
مادر تنها مانند برادران و اولاد ایشان و عموها و اولاد ایشان
خواه وارث قاتل باشند که اکر بمیرد از انها میراث برند و خواه نه وخلافست
که پدر و جد پدری و اولاد ذکور در عصبه داخلند یا نه واکثر علما برآنند
قائلند که داخلند و بعضی کفته اند هر که از دیت قاتل اکر کشته شود
میراث برد عاقله اوست و این قول ضعیفست و بعضی کفته اند
عصبه و عاقله انها اند که مستحق میراث قاتلند از وارثان نزدیک
که در قران برای ایشان حصه از میراث مقرر شده باشد مانند مادر

دفرزند واکر ایشان نباشند سایر اقارب قاتل میدهند از مردان بالغ
خواه از جانب پدر خویش باشند وخواه از جانب مادر واکر از هر دو
صنف باشند دو ثلث دیت را بر خویشان پدری قسمت میکنند
ویک ثلث را بر خویشان مادری و مستند شده اند در این قول بروایتی
که سلمة ابن کهیل از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند واکثر این روایت را
ضعیف میشمارند و مشتمل است بر انکه اکر خویشان نداشته باشد دیت را
از همشیرهای او میکیرند واین مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب
عامه است لهذا اکثر باین روایت عمل نکرده اند ومسئله در غایت
اشکال است واین احکام را از این احادیث معتبره این باب استنباط کرده
متعسر است و مشهور آنست که مذکور شد واز بعضی روایات معتبره
ظاهر میشود که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقلند دویم در صفات عاقله
کفته اند شرطست که ذکور باشند زن عاقله نمیباشند وشرطست
که بالغ وعاقل باشد نابالغ ودیوانه عاقل نیستند وشرطست که غنی
وقادر بر دیت باشد پس بر فقیر لازم نمیشود وغنی وفقیر بودن در وقتی
که سال تمام میشود ووقت ادا معتبر است سیم در مقداری از دیت
که عاقله متحمل میشود جمعی از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت

خطائی

خطائی را متحمل میشود خواه زیاده وخواه کم جمعی کفته اند تا بدیت
موضحه نرسیده است که نصف عشر دیت باشد جارح خود میدهد و بقدر
دیت موضحه و زیاده را عاقله میدهد چهارم انچه عاقله میدهد رجوع
نمیکند که از جانی بکیرد و قولی هست که رجوع میکنند وان ضعیف
است پنجم در بیان کیفیت تقسیط دیت است بر عاقله ودر آن
چند مسئله است اول انکه خلافست که ایا قدر معینی دارد که بر
هر کس چند حواله کنند یا نه بعضی کفته اند از غنی ده قیراط میکیرند
که نصف دینار باشد واز فقیر یعنی کسی که در عرف او را مالدار وغنی
نکویند وقادر بر ادا باشد پنج قیراط که ربع دینار باشد زیرا که هر دینار
بیست قیراط است وبعضی کفته اند قدر معینی ندارد بلکه حاکم شرع
بحسب احوال ایشان وجماعت عدد ایشان هر قدر که مناسب میداند حواله
میکند دویم خلافست که ایا ترتیبی در میان ایشان هست
در حواله کردن یا نه بعضی کفته اند بنزدیک و دور همه حواله میکنند
بیک نسبت واکثر علما قائل شده اند که نزدیکتر را مقدم میدارند
اکر وفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنابر قولی که پدر واجداد
پدری وفرزندان ذکور داخلند اول بایشان ابتدا میکنند

بعد از ایشان برادران وبنابر قولی دیکر اول از برادران میکیرند اکر وفا نکند
از اولاد ذکور ایشان وهمچنین تا الحکم پس از عموها پس از پسران عموها پس از عموهای
پدر پس از پسران ایشان پس از عموهای جد پس از اولاد ذکور ایشان وهمچنین
تا انکه اقارب نسبی پدر تمام شوند واکر باز باقی ماند از آزاد کننده او میکیرند
اکر آزاد شده باشد از قاتل یا جانی پس از خویشان پدری آزاد کننده بترتیبی
که سابق مذکور شد پس آزاد کننده پس خویشان پدری باز بترتیب سابق
پس آزاد کننده پدر جانی پس از خویشان پدری او پس آزاد کننده آزاد کننده
پدر او پس اقارب پدری او ودر همه مراتب اقرب مقدم مقدم است بر اقرب
واکر نزدیکتر وفا کند بدورتر تعدی نمیکنند وبعضی کفته اند خویشان مادری مقدم اند
بر خویشان پدری تنها واکثر در این مقام اعتبار نکرده اند ومی که معلوم شود
که عاقله قرابت عرفی با میت دارد بمحض انکه از قبیله او باشد کافیست واکر
ایشان همه مذکور شد وفا بدیت نکند بعضی کفته اند که زیادتی را از امام
میکیرند وخلافست که انحضرت از مال خود خواهد داد یا از بیت المال
میکیرند سیم اکر عاقله زیاده از دیت باشند یعنی انقدر مقرر
که مذکور شد بنابر یک قول یا انچه حاکم شرع مصلحت بداند بنابر قول دیکر
بر عاقله که تقسیط کنند عدد عاقله زیاده از آن باشد بعضی کفته اند

امام یا حاکم

امام یا حاکم شرع بعضی را اکر مصلحت میداند تعیین میکند که بدهند واکر بعضی
از عاقله غایب باشند مشهور آنست که حصه انها را بر حاضران قسمت نمیکنند
بلکه انتظار میکشند که انها حاضر شوند یا بنویسند بحاکم شرع که در آن بلد است
که از ایشان بکیرد چهارم چون سابقا مذکور شد که دیت خطا را
خواه قتل وخواه غیر قتل در عرض سه سال میکیرند کفته اند ابتداء مدت سه
در وقت مردن از مقتولات ودر جراحتی که سرایت نکرده است از وقت جراحت
کردنست واکر جراحتی باشد که سرایت کند مثل انکه انکشتش ابریدند
و سرایت کرده مجموع کفش را انداخت ودر این صورت مجموع کف را ابتدا
بدهد وخلافست که ابتدای سالها را از چه وقت حساب میکنند بعضی
کفته اند که از وقتی حساب میکنند که انجراحت مندمل شود وزخمش
برطرف شود وبعضی کفته اند که از وقتیکه کف افتاد حساب میکنند
که هنوز مندمل نشده باشد واول اشهر است پنجم از مقاصد
سابقه در بیان ثبوت جنایت است بر عاقله وان بکواه ثابت میشود
یا باقرار عاقله ومشهور آنست که باقرار چیزی بر عاقله ثابت نمیشود
بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود هر چند خطای محض باشد وهمچنین
اکر قاتل اقرار کند که بقتل خطا یا جانی اقرار کند بجنایت خطائیت

بر خود ش لازم میشود نه بر عاقله و اگر قتل عمد را بدیت صلح کنند
بر عاقله چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد دو روایت وارد
شده که دیت از مال او میگیرند و اگر نداشته باشد از اقارب او میگیرند
الاقرب فالاقرب و بعضی از علما بمجموع این دو روایت عمل کرده اند بجزء
اول قائل شده اند نه بجزء ثانی چنانچه سابقا مذکور شد و در قتل
شبه عمد نیز بعضی قائل شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد مالی نداشته باشد
از اقارب او میگیرند و اگر اقربا باشد از بیت المال میگیرند **ششم**
اگر کسی خود را بخطا بکشد دیت بر عاقله نیست و بعضی از سنیان
قائل شده اند که دیتش بر عاقله است **هفتم** در حدیث صحیح وارد
شده که اهل ذمه یعنی کافران که جزیه میدهند عاقله یکدیگر نیستند در جنایتی
که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را از مال جنایت
کننده میگیرند و اگر مالی نداشته باشد امام میدهد دیت ایشان را
زیرا که ایشان جزیه با امام میدهند مانند غلامی که مقرری با آقای خود
دهد و ایشان غلامان امامند و هر یک از ایشان که مسلمان شده
آزاد میشود و علما باین روایت عمل کرده اند **هشتم** اگر پدر
فرزند خود را بعمد بکشد دیت را بوارثان دیگر میدهند و خود بهرهٔ

ازان

ازان و غیر آن نمی برد و اگر وارث دیگر نباشد از امام میخواهد بود
و اگر فرزند خود را بخطا یا شبه عمد کشته باشد بعضی گفته اند که حکم
میراث میبرد و بعضی گفته اند که از دیت نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اگر
وارثی بغیر از عاقله نباشد بنابر آنکه پدر میراث نمیبرد دیت ساقط خواهد
شد و اگر گویند که میبرد آیا از عاقله میگیرد محل خلافست اکثر گفته اند
نمیگیرد **نهم** عاقله دیت نفس و جراحت انسان را ضامن است و ضامن
نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت بر کسی کند که از روی خطا
یا جنایت حیوان خویش او را بر کسی بکند یا جنایتی که خویش او بر خود
کسی یا مال کسی از روی خطا بکند ضامن نیست **فصل هشتم**
در بیان کفارهٔ اقسام قتل است در قتل عمد کفاره آنست
که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین را
طعام بدهد هر یک را یک مد یا دو مد علی الخلاف و مد یک صد درم
که هنه بگیرند نظام احوط است و مشهور آنست که این کفاره وقتی واجبست
که خود مباشر قتل باشد نه آنکه امر یا سبب باشد و کفاره بقتل مسلمان
ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه باشد
و خواه عاقل و خواه زن و خواه مرد و خواه مملوک قاتل یا مملوک دیگری

یا آزاد و مشهور آنست که در کشتن کافر هر چند در امان باشد کفاره
واجب نمیشود و اگر در قتل عمد او را نکشند بآنکه عفو کنند یا دیت بگیرند
یا ثابت نشود شکی نیست که کفاره واجب میشود و اگر او را قصاص کنند
اکثر گفته اند که باز کفاره از مال او واجبست که بدهند حتی روزه را از مال او
استیجار نمایند و بعضی گفته اند که هر گاه قصاص کنند کفاره ساقط است
و کفارهٔ قتل شبه عمد و خطا کفارهٔ مرتب است اگر قادر است بنده آزاد
میکند و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی روزه میگیرد
و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را طعام میدهد و اگر مسلمانی
مسلمانی را در دار الحرب و بلاد کفار بکشد بگمان آنکه کافر است کفاره
قتل خطا واجبست و قصاص البته نیست اما در وجوب دیت خلافست
بعضی گفته اند که مطلقا دیت ندارد و بعضی گفته اند که اگر اسیر بوده
در دست کفار دیت واجبست و اگر باختیار خود بمیان ایشان
رفته واجب نیست و احوط آنست که مطلقا دیت بدهند و بعضی
گفته اند که اگر در وقت جنگ کشته شود دیت را از بیت المال
میدهند و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر یک
کفارهٔ تمام لازم است و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد خلافست

که کفاره

که کفاره بر او واجب است یا نه اکثر گفته اند واجبست و عتق و اطعام را
از مال او بیرون می کنند و روزه بعد از بلوغ و عقل خود میگیرد
و اگر پیشتر بمیرد گفته اند که از مال او اجرت روزه را میدهند
و بعضی گفته اند که کفاره از ایشان ساقطست و اگر جنینی در رحم
باشد سقط کند اگر روح در آن دمیده باشد کفاره واجبست
و الا واجب نیست و در احکام خصال الکفاره را در رسالهٔ کفارات ذکر
کرده ام **فصل نهم در بیان احکام جنایات**
حیوانات است و در آن چند فصلست **اول** در کشتن
حیوانات حلال گوشتست اگر حیوان حلال گوشتی را ذبح کند
بی اذن مالک اکثر گفته اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر او
لازم است و بعضی گفته اند مالک میتواند گفت که این کشته را
بر دار و قیمت حیوان زنده را بده و اگر او را بغیر ذبح تلف کند
که از آن منتفع نتوان شد باید که قیمتش را در وقت کشتن بدهد
و اگر بعضی از اجزا باشد که از آن انتفاع توان شد مانند
پشم و مو و کرک و پر از آنها مالکیست و قیمت آنها را از قیمت
حیوان بیرون میکنند **فصل دویم** در کشتن

حیواناتیست که حلال کوشت نباشند اما قابل تذکیه باشند شیر و
وپلنك ویوز اکر یکی از ایشانرا ذبح کند باز مشهور آنست که تفاوت
کشته وزنده را میدهد واکر بنحو دیکر تلف کند قیمت او را میدهد واکر
بعضی از اجزاء آن قیمتی داشته باشد انرا از قیمت اسقاط میکنند
مانند فیل و دندان واستخوان اش قیمت دارد واکر در قسم اول ودر این
قسم جنایت بر عضوی از اعضاء حیوان واقع شود مثل انکه چشمش را
کور کند یا پایش را بشکند اکثر کفته اند ارش میدهد یعنی تفاوت
قیمت صحیح ومعیب وبعضی کفته اند مانند ادمی انچه در حیوان دو تا است
بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد وبقطع هر یك نصف قیمت مانند
چشمها و دستها و پاها و کوشها ودر احادیث معتبره وارد شده که کسی
که یك چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت انرا میدهد وبعضی از قدما قائل
شده اند وخالی از قوتی نیست **فصل سیم** در کشتن حیواناتیست
که قابل تذکیه نیستند مانند سك وخوك سکرا قیمتی نیست وملك
کسی نمیشود مکر چهار سك **اول** سك شکاری که تعلیم شکار کرده
باشند وبعضی کفته اند تعلیم بوده باشند وخلافست که مخصوص
سك سلوقی است یا شامل هر سکی که تعلیم شکار کرده باشند هست

بعضی

وسلوقی کفته اند منسوب بسلوق که قریه ایست از قریهای یمن ودیت
که سك تازی باشد واکثر کفته اند که خصوصیتی بسلوقی ندارد ودر دیت
ان خلافست ومشهور آنست که چهل درهم است که موافق زر دانکی قدیم دو هزار و
پانصد وبیست دینار است وبعضی کفته اند که اکر قیمتش کمتر از این باشد
قیمتش را میدهند وبعضی مطلقا بقیمت قائل شده اند وبعضی احتمال داده اند
که برای سلوقی چهل درهم باشد وبرای سکهای دیکر قیمت **دویم**
سك کله ودر دیت آن نیز خلافست اکثر یك کوسفند کفته اند وبعضی بیست
درهم کفته اند که یکهزار ودویست وشصت دینار باشد از زر قدیم
وبعضی بقیمت قائل شده **سیم** سك است که حراست باغ میکند
واکثر بیست درهم کفته اند دیت آنرا وبعضی قیمت کفته اند وثانی اظهر است
چهارم سك زراعت است واکثر کفته اند که دیت آن یك قفیز
کندم است ودر روایت جریب کندم وارد شده است وجریب چهار قفیز است
وبعضی قیمت کفته اند وبعضی کفته اند که دیت سکی که حراست خیمه یا خانه
میکند یك زنبیل خاکست وبعضی کفته اند که این کنایه است که دیت ندارد
بحث چهارم اکر کسی خوکی از ذمی بکشد که بنهان در خانه خود
نکاه داشته باشد قیمت آنرا میدهد از قیمتی که ایشان در میان خود

بران معامله میکنند وهمچنین اکر شراب یا الات لهو که حلال میدانند پنهان
داشته باشد ومسلمانی تلف کند قیمت انرا میدهد نزد انها که حلال میدانند
واکر علانیه اظهار کنند چون خلاف شرط ذمه است اکر بکشد یا تلف کند بر مسلمان
چیزی لازم نمیشود **بحث پنجم** مشهور میان قدمای علماء آنست که حیوان
که بچرا سر داده شد اکر در شب جنایتی بر زراعت کسی یا باغ کسی بکنند
صاحب حیوان ضامن است واکر در روز جنایتی بکنند ضامن نیست ودر روایتی
در این باب وارد شده است که صاحب زراعت روز میباید زراعت خود را
محافظت کند برای خوردات که حیوانات بچریدن بروند ودر شب صاحب
که حیوان خود را محافظت نماید واکثر متاخرین شب وروز را اعتبار
نکرده اند وکفته اند صاحب حیوان اکر در حفظ حیوان خود تقصیر کرده
ضامن است خواه شب وخواه روز واکر تقصیری نکرده ضامن
نیست ختم شد این رساله بر دست احقر عباد الله محمد باقر بن
محمد تقی غفر الله لهما در پنجم ماه جمادی الاول سنة اثنی عشر ومائة
بعد الالف وچون در چند روز بر وجه استعجال با وفور اشتغال
متنوعه نوشته شد اکر مصنفان روزکار بر خطائی وزللی مطلع کردند
زبان طعن نکشایند وبدون تامل بسیار بران مبادرت ننمایند وازجو

من ا

من الله سبحانه که عفو نماید خطایای او را والحمد لله فی القول والعمل اولا وآخرا
وصلی الله علی سیدنا محمد واله الطاهرین الاقدسین الاکرمین
الانجبین الی یوم الدین وقد تم کتابته علی ید العبد المذنب
الاقل الاثم تراب اقدام طلاب علوم الدینیة النبویة محمد جواد
ابن محمد در یوم التاسع عشر من شهر صفر سنة ثلثین وثلثمائة
بعد الالف

من الحجرم

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال چه میفرمایند علماء امامیه وفقهاء اثنا عشریه در بول انعام ثلثه
جواب مکروهست وقول بنجاست رای عامه است **سوال** زکوة غیر سید
بشریف میتوان داد هر کاه اضطرار بحد کوشت میته نرسیده باشد **جواب**
میتوان داد والله یعلم **سوال** شخصی در ایام خود حجرات ساخته اکر شخص
دیکری غیر وقف او مانع میتواند شد **جواب** هر کاه وقف نموده باشد یا در
بدان رجوعی نیست مکر انکه متولی واقف باشند بشرایط واقف عمل خواهند
کرد **سوال** دو سیده در خانه یکهام ویا یك سید چه صورت دارد
جواب هیچ مانع ندارد وحقیر در این باب رساله نوشته ام یکی بزرك ویکی

کوچک مختصر واگر دو ور ساله را ملاحظه نمایند هیچ تاملی نمیماند در انکه حلالست
سؤال هرگاه دو پسر عم در طفولیت با یکدیگر لواطه نمایند همشیره یکدیگر را
نزن عود جواب همشیره مفعول بر فاعل حرامست واحوط آنکه عکس
هم نشود یعنی مفعول همشیره فاعل را هم نگیرد والله یعلم سؤال
امام هرگاه مسائل که از واجبات نماز یا روزه از او پرسند جواب بگوید
هرگاه از مجتهد حی اخذ نکرده باشد امامت میتوان کرد جواب هرگاه
احوط یا بدیهی دین یا مذهب باکی نیست واما غیر اینها پس اگر از خود گوید
نه از گفته مجتهد اشکال دارد و نزد مجتهد مسئله بمسئله تفاوتی دارد
باید معلوم شود سؤال هرگاه شخصی در ایام طفولیت مال شخصی تلف نموده
او باشد واگر بورثه او اظهار نماید نقصان کلی باو میرسد جواب
بهر صورت و هر تدبیر هست مال او را بورثه او برساند بنحوی که متضرر نشود
البته برساند بهر حیله و چاره که هست سؤال در باب خمس
چه میفرمایند در این زمان واجبست یا نه علی الوجوب بلکه باید داد
جواب اظهر وجوب دادن خمس در این زمان و باذن مجتهد
جامع الشرایط اولیست بخود دادن که عصر فش برساند بهره و مصرفش
سادات مستحقین هستند بتفصیل مشهور و معروف و حقیر اذن میدهم

که هرکس خمس

که هرکس خمس داشته و سید صحیح النسب محتاج ببیند خمس باو بدهد و از احتیاجش
بو ماند و شرش ملث از ایتام سادات که مستحق باشند برساند و باقی را
بمستحقین دیگر از ابن سبیل نیز دست بهم دهد شش ملث دیگر را باو بدهد
و ما بقی بسیار سادات مستحق بدهد سؤال دروغ بخوش طبعی جایزست
یا نه جواب جایز نیست سؤال هرگاه حاصل بحد زکوة رسد حق
سلطان و مصالح املاک وضع میتوان کرد یا نه جواب حق سلطان را
نباید و مصالح املاک را احوط آنست که وضع ننمایند و وضع کردن اشکال دارد
سؤال فطره سادات بعام میتوان داد یا نه جواب میتوان داد
سؤال مال امام صبیه صغیر از سادات و کبیر سادات میتوان داد یا نه
جواب بهر دو میتوان داد هرگاه محتاج باشند سؤال هرگاه
شخصی والدین داشته باشد و از شخص پول داشته باشد و او چیزی باو ندهد
والدین او را از فطره یا زکوة میتوان داد جواب نجر باید نمودن ملی را بدادن
واگر میسر نشود و وجوبان نتوان کرد آنوقت بدهد سؤال غسل جنابت را
در روزه متعمد بصبح گذاشتن چه صورت دارد روزه صحیحست یا باطل
جواب ظاهر آنست که ضرر ندارد سؤال تعلم علم حتی علم نجوم
جایزست یا نه جواب تعلم بعضی ممنوعست واما از احکام نجوم جایزست

سؤال ملازم حاکم جابر هرگاه وارد قریه میشود و در خانه شخصی که نزول میکند از اصحاب
خانه چند نفر دیگر را وعده میکند و بعد همان که خرج محصل نموده باشد آن را از قریه
حساب مینماید از برای دیگران خوردن آنچه صورت دارد جواب اشکال
دارد باید جمیع اجتناب نمود سؤال صبیه شخص اذن بعقد نمیدهد آیا
صبیه عقد میتوان نمود یا نه یا بر عکس و حال آنکه صبیه بالغه و باکره باشد جواب
میتوان عقد باکره بالغه رشیده را بدون اذن پدر یا جد نمود هرگاه خود آن دختر
اذن دهد لیکن احوط آنست رعایت اذن اب وجد نیز هست لیکن اگر اذن ندهند
و دختر معطل ماند و شوهر خواهد اذن اب وجد در این وقت هیچ ضرور نیست
سؤال شخصی عالم بمسائل شک و سهو نباشد و در نماز شک نمیکند
نماز او صحیحست یا نه جواب صحیحست سؤال بی رضای صبیه عقد
صورت ندارد جواب البته باید برضای او باشد والا باطلست سؤال گوشت
خام را میتوان خورد یا نه جواب هرگاه اذیت و ضرر نرساند مانع ندارد ولیکن
مزه میرساند سؤال چه میفرمایند در باب شراب باقسامش حلالست
یا نه جواب اظهر و اقوی حرمت همه اقسام است ولیکن هیچیک حلال نمیشد
والله یعلم سؤال روغن که نجس شده باشد میتوان فروخت بشرط اعلام
کردن مشتری جواب میتوان فروخت بشرط اعلام سؤال پوست

کله

کله گوسفند حرام یا حلال یا مکروه جواب حلالست بظاهر شرع
از برای او دلیل شرعی بر حرمتش نیست سؤال خوردن هستهای خرما
و سنجد و زرد آلو و غیر اینها چه صورت دارد حلالست یا حرامست یا مکروه
جواب اگر اذیت و ضرر نرساند حلالست و حرام نیست سؤال
چه میفرمایند آب چاه بملاقات نجاست قلیل که رنگ یا بو یا طعم تغیر نیافته
باشد نجس میشود یا نه جواب نجس نمیشود بحسب ظاهر سؤال در
در جامه که حریر محض باشد نماز میتوان کرد یا نه جواب میتوان کرد احوط
اجتنابست سؤال هرگاه جامه را بافته باشند با ریسمان یا کتان یا پشم
و دوخته باشند با ابریشم مرد در آن جامه نماز میتوان کرد یا نه جواب
مانع ندارد سؤال هرگاه شخصی بسفری رود یا چهار یا پنج فرسخ باشد
در باب نماز و روزه او چه میفرمایند جواب هرگاه اراده رجوع همان روز
دارد البته قصر در نماز و روزه واجبست واگر اراده مثل عشره که قصد
ماندن عشره ندارد قصر در نماز و روزه احوطست اگر از قصد از دارد که ده
روز در رفتن و برگشتن و موضعی که قصد از دارد در همه جا نماز را تمام بکند
سؤال شخصی که نماز قضا و روزه داشته باشد نماز نافله میتواند
کرد یا نه جواب احتمال دارد ولیکن احوط آنست که بجای نافله

۱

فرزیند قصابها بیاوردد سؤال هرگاه کشمش سرخ افتابی را بدون اینکه روغن بجوشانند وطبخ کنند خوردن چه صورت دارد
جواب حرمت معلوم نیست مادامیکه در آب خالی بجوشد لیکن احتیاطی دارد خصوصا اگر بجوش شده در قلیه وشله سؤال هرگاه
در تعزیه امام حسین ع ترجیع صوت بعنوان خواندن وشنیدن چه صورت دارد حرام است یا حلال جواب غنا حرام است مطلقا چه در تعزیه
وچه در غیر آن الا آنکه بطور نوحه گری بخوانند حلال است سؤال
هرگاه طلا یا اشرفی را بجنسیه بگیرند حرام است یا حلال جواب جمیع بیع
آن بجنسیه حرام است ظاهرا سؤال سیر خوردن حرام است یا حلال
جواب حلال است بلا شبهه لیکن مکروه است خصوصا هرگاه میان
مردم باشد والله یعلم سؤال در روز جمعه وقت معامله حرام است
یا حلال وهرگاه شخص نماز جمعه نکند بسبب آنکه خواطر جمع نیست از امام
اگر الجنابه صبر وددنگ کند تا نماز جمعه گذارده شود وبعد از آن نماز خود را
بانفراده بکند چه صورت دارد جواب در جائی که نماز جمعه شود
بیع نکنند واگر امام فاسق باشد مانع ندارد والا محض خاطر جمع
باشد احوط آنست که نماز جمعه کند وظهر را اعاده کند مگر مانعی وناخوشی

از جمعه

از جمعه دوری دهد سؤال در نماز شفع قنوت باید خواند یا نه
جواب اگر ترک کند مانع ندارد واگر بخوانند شاید استحباب صحیح
داشته باشد والله یعلم سؤال اگر کسی ندانسته باشد و نیت
نماز را مدتی بر زبان کرده باشد در این مدت نماز او چه صورت دارد
جواب نماز او صحیح است لیکن مکروه بوده که بعد از اقامه سخن
گفته است سؤال هرگاه شخصی بشرط اطلاع بول حرامی یا غصبی
بدست گرفته باشد مشغول الذمه است مالک او هست که او را بحلال
رد کند یا نه جواب شغل ذمه است سؤال بسر قلیان طلا
یا بر نی نقره قلیان کشیدن چه صورت دارد جواب احوط اجتناب است
سؤال هرگاه شخصی در وقت نماز ظهر نگه بدن زیر جامه خود ملاحظه
کند وخواطر جمع باشد که شب گذشته محتلم نشده در آن صورت
چه باید کرد جواب هر قدر که جزم دارد که جنابت شده البته
اعاده کند بلکه قدری که مظنه داشته باشد هم احوط است اعاده
مقتضاست سؤال طلای غیر مسکوک با مرد باشد نماز او صحیح است
یا نه جواب اگر پوشیده یا زیور ساخته اجتناب نماید والا
محض همراه بودن احتیاط فی الجمله دارد مگر آنکه خوف فراموشی نموده

مگر آنکه خوف تلف یا خوف اطلاع کسی داشته باشد در اینصورت
مانع ندارد و نماز صحیح است والله یعلم

